



زنده باد روایت، مرگ بر اسناد

آذر مدرسی

در آبان سال ۱۳۵۷ ده نفر از شخصیت‌های اصلی و جمع اولیه تشکیل دهنده سازمان زحمتکشان کردستان- کومه له بعد از آزادی تعدادی از آنها به مدت ۳۷ روز دور هم جمع میشوند. این نشست، که از آن بعنوان اولین کنگره آن جریان نام برده میشود، اولین نشست وسیع کادرهای اصلی و اولیه کومه له از بدو تاسیس (سال ۱۳۴۸) آن تا قیام ۱۳۵۷ ایران است. صورتجلسه این نشست تحت عنوان "مباحث کنگره اول کومه" از طرف یکی از شرکت کنندگان در این اجلاس، ساعد وطندوست، و ملکه مصطفی سلطانی منتشر شده است.

متأسفانه انتشار این سند با کمپین اعتراضی "صاحبان" همان کومه روبرو شده است. اعتراض هایی که میتواند، حداقل برای مدتی کوتاه، روی اهمیت تاریخی این سند سایه بیندازد. اعتراض هایی که اگر جواب نگیرند میتوانند ذهن خواننده کنجکاو و کمونیستهایی که اهمیت خواندن این سند برایشان نه از دریچه تنگ موقعیت فردی شرکت کنندگان در این اجلاس بلکه از زاویه دست یافتن به تصویری واقعی از کومه از بدو تشکیل تا امروز مهم است، را به شدت مغشوش کنند.

در این نوشته به این اعتراض ها و "محکوم میکنم" ها و "سندیت ندارد" ها، "اصلا کنگره نبود" و سایر ختاکی ها و هیاوهی "صاحبان لامنازع" این تاریخ، که گویا بر همه تاریخ کومه "حق آب و گل" دارند، میپردازیم. اما قبل از آن مهم است نگاهی کوتاه به خود سند و تصویری که از این جریان در آندوره میدهد، بیندازیم.

۴۷ سال از تشکیل سازمان زحمتکشان کردستان - کومه میگردد و تا امروز تاریخ این سازمان قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران بطور مستند در دسترس قرار نگرفته است. تاریخ کومه قبل از کنگره دوم به دو دلیل با تاریخ مبارزه توده ای و رودررویی نظامی با جمهوری اسلامی، با تاریخ "جنبش مقاومت در کردستان" عجین شده است. اولاً بدلیل اینکه این سازمان در این مبارزه توده ای در ابعاد اجتماعی

صفحه ۳

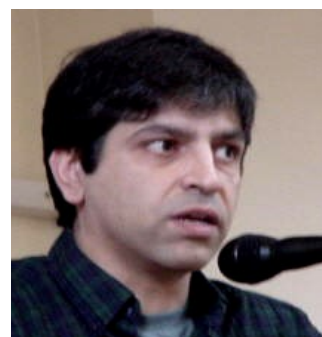


ماهانه منتشر میشود می ۲۰۱۶ - اردیبهشت ۱۳۹۵

www.hekmatist.com

درباره اوضاع خاورمیانه

این مطلب بر مبنای سمیناری با همین عنوان که در تاریخ ۲۷ فوریه در کنار کنگره هشتم حزب برگزار شد تهیه شده است.



امان کفا

محورهای اصلی بحث و تحلیل هایی که در مورد خاورمیانه طرح می شوند، عموماً مسائلی مانند سیاست آمریکا، سیاست روسیه، و بعضاً اختلافات دولتهای منطقه ای مانند ایران و عربستان سعودی را، در بر میگیرند. مسلمان نمیتوان در مورد خاورمیانه اظهار نظرکرد و به درجات کم و یا زیادی، این عوامل را در نظرنگرفت. این عوامل گرچه به این شرایط مربوط هستند ولی هرکدام به تنهایی، جنبه ای از یک واقعیت و کلیت بزرگتری را بیان می کنند.

تا آنجا که به چهارچوب بحث برمی گردد، یک نکته حائز اهمیت است، و آنهم فاصله گرفتن از آنچیزی است که در وهله اول به چشم می خورد. این را شما در اکثر گزارشات متداول میدبای امروز می بینید که سعی دارند سوریه را بمثابه منبع اصلی کل مسایل خاورمیانه نشان دهند. گویی جنگ در خاورمیانه، گسترش دامنه ترور، نا امنی، آوارگی و موج عظیم فراریان جنگی، "دخالت" و یا "فرصت طلبی" روسیه، نزاع ایران و عربستان سعودی، دوری و نزدیکی ترکیه به هریک از آنها، همه و همه با جنگ و بحران سوریه متولد شده اند. گویی اوضاع خاورمیانه یکباره و بدون سابقه و تاریخی، نه در دنیای امروز، بلکه در خلاء و کاملاً غیر مترقبه و بدون هیچ پشتوانه ای به چنین شرایطی رسیده است. نتیجتاً ظاهراً تمام مشکل خاورمیانه کشوری است بنام سوریه و بس! گویا اگر این "مشکل" نبود، جهنمی که برای میلیونها انسان در خاورمیانه درست شده است، از بین می رفت. با قرار دادن سوریه بمثابه نقطه شروع وضع موجود، پاسخ و راه حل برون رفت از این اوضاع و "حل بحران خاورمیانه" را باید درچاره یابی "معضل سوریه"، جستجو میکنند.

همانطور که قبلاً هم گفته بودیم، شرایط امروز سوریه، ماندن و یا نماندن بشار اسد بر مصدر حکومت در آن، و یا حتی نزاع های میان دولت های خاورمیانه، نه نقطه آغاز و یا اصل معضلات امروز در خاورمیانه بلکه تنها تجلی تناقضاتی است که ریشه در بحران امروز سرمایه داری جهانی دارد. "بحران سوریه" و "نا امنی خاورمیانه" بازتابی است از موقعیت کل قطب های سرمایه جهانی و رقابت های امپریالیستی حاکم در دنیای امروز. با توجه به اوضاع اخیر، یکبار دیگر باید به پیشینه نکاتی که در این دوره تعیین کننده است، اشاره شود.

در نیمه اول قرن گذشته، تضادها و اختلافات کشورهای متروپل، بمثابه نمایندگان سرمایه های امپریالیستی، با جنگ جهانی پاسخ گرفت. مشخصاً پس از جنگ جهانی دوم، و تقسیم دنیا و تأثیرات ناشی از توافقاتی که بصورت قهرآمیز پاسخ گرفت و دنیا برآن اساس تقسیم شد،

حداقل دستمزد و مبارزه بی وقفه

طبقه کارگر

خالد حاج محمدی



مقدمه: تعیین سالانه "حداقل" دستمزد از جانب شورای عالی کار پایان یافت. اما در دنیای واقعی هم برای بورژوازی و دولتش و هم برای طبقه کارگر و رهبران این مسئله خاتمه یافته نیست. مستقل از اینکه دولت روحانی و کل کارفرمایان تلاش میکنند بحث و مبارزه برای افزایش دستمزد را پایان یافته اعلام کنند، اما نیاز کارگر برای بهبود زندگی و تعرض هر روزه دولت و کارفرمایان به سطح معیشت این طبقه خواه ناخواه مقابله و اعتراض این طبقه در اشکال مختلف را به همراه دارد.

هر سال و همراه با پایان سال دولت وقت جمهوری اسلامی، وزیر کار و ارگانهای "کارگری" آنها دوره ای از فعالیت بحث و جدل و چانه زنی را زیر چتر حداقل دستمزد پیش میبرند و همزمان در خارج از این دایره نیز بحث بر سر حداقل دستمزد و تورم و مسائل مربوط به آن اوج میگیرد. امسال بحث حداقل دستمزد در میان فعالین چپ و سازمانهای سیاسی به صف بندیهایی شکل داد و جدلهایی را دامن زد که نگاه به آن و جایگاه این مباحث و اینکه بلاخره گره این مسئله که چرا علیرغم اعتراضات نسبتاً وسیع طبقه کارگر در سال گذشته دستمزدها عموماً و "حداقل دستمزد" خصوصاً افزایش قابل توجه نکرده است را ضروری میکند. در این نوشته تلاش میکنم به سهم خود به نکاتی در این زمینه بپردازم.

صفحه ۵

شهروند جهانییم!

کمپین بین المللی دفاع از حق فرار و پناهندگی

صفحه ۹

اتحادیه‌های کارگری

منصور حکمت

صفحه ۷

در این شماره می خوانید:

ورود به جهنم سوریه تنها روزنه امید (سهند حسینی) / صفحه ۱۰

گوشه ای از تاریخ طبقه کارگر ایران (با پسوند افغانی) / (ثریا شهابی) / صفحه ۱۱

چرا نباید در مراسم خانه کارگر شرکت کرد! (مظفر محمدی) / صفحه ۱۲

معرفی ترجمه کتاب نوری کریم (وه همیک) اثر ریچارد داوکینز / صفحه ۱۳

گزارشی از فعالیت واحدهای حزب در خارج کشور پیرامون اول ماه مه! / صفحه ۱۴

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

درباره اوضاع خاورمیانه ...

توازن بین سرمایه های امپریالیستی برقرار شد. این بالانس در قالب جنگ سرد و تقابل غرب و شرق، و در قالب تقابل مدل های معین اقتصادی و سیاسی بروز پیدا کرد. بلوکهای شرق و غرب با پرچم های ایدئولوژیک متفاوت، با سیستم های سیاسی متفاوت، با مدل‌های اقتصادی متفاوت رنگ خود را بر سیمای اجتماعی- سیاسی و اقتصادی و جغرافیای سیاسی اقتصادی جهان زدند. آنچه که به مدل شرقی (سرمایه دولتی) و غربی (بازار آزاد) معروف شد، مدل هایی بودند که گردش و رشد سرمایه را برای چند دهه رقم میزدند. بهرحال مستقل از اشکال گوناگونی که در آن دوره دولتهای مختلف و سرمایه ها بخود گرفتند، بالانس و توازن میان دو بلوک اصلی سرمایه در سطح بین المللی برقرار شده بود. معلوم بود که هرگوشه ای از این دنیا حوزه نفوذ کدام یک از این دو کمپ اصلی قرار دارد و روشن بود چه مناطقی هنوز بلاتکلیف اند و غیره. برخلاف ایران که در حوزه سرمایه غربی و مشخصا آمریکا قرار گرفت، خاورمیانه به یک منطقه مهم تبدیل شد که هیچوقت تماما در اختیار هیچیک از این دو قطب قرار نگیرد. فاکتورهای معینی در این زمینه نقش بازی کردند. سرمایه تازه متولد شده در کشورهای این منطقه، و بعضا با روابط قبيله ای درون آنها، و همچنین شرکت هایی که از طریق دولت های امپریالیستی نفوذ خود را در این منطقه تنظیم کرده بودند، از جمله عواملی هستند که در آن شرایط امکان بوجود آوردن و اعلام دولت اسرائیل در این منطقه را ممکن ساختند. عبارتی دیگر، آنچه بعد از جنگ جهانی و شرایط مشخص آن زمان وجود داشت، خاص همان دوره بود و امروز این شرایط بدرجه زیادی تغییر کرده اند، بورژوازی عرب، طبقه کارگر و مناسبات سرمایه داری امروز قابل مقایسه با آن دوره نیست.

تقریبا یک دهه بعد از بحران وسیع دهه ۷۰ میلادی قرن گذشته (که در ادامه خود، به کشورهای تحت نفوذ سرمایه های امپریالیستی کشیده شد و بعضا حتی به انقلاب در ایران هم رسید)، مدل روسی سرمایه داری دولتی در مقابل مدل بازار آزاد غرب شکست خورد. جزئیات این شکست، مشخصا عدم توانایی شرق در رقابت در سطح تکنولوژی، نظامی و جنگ ستاره ای که آمریکا سردمدار آن بود، که با فروریزی دیوار برلین نمودار شد، در حیطه این بحث نیست. ولی آنچه در اینجا حائز اهمیت است این نکته است که مدل غربی بازار آزاد و به همراه آن دموکراسی غربی سرفراز و مدل برتر سیاسی- اقتصادی معرفی شد.

با حمله اول آمریکا به عراق و اعلام استراتژی که "نظم نوین جهانی" نام گرفت، کل تبلیغات دستگاه های عظیم میدیایی بورژوازی، مشغول دادن تصویر دنیایی یک قطبی بود که در آن دموکراسی غربی و مدل بازار آزاد، با یکه تازی آمریکا ونقش ژاندارمی اش، امنیت و بهبود زندگی مردم جهان تامین میکند. اما در دنیای واقعی جهان تک قطبی به ریاست آمریکا، کوتاه مدت و گذرا بود و روشن بود که جناح های مختلف سرمایه های امپریالیستی، هریک بدنبال سهم خواهی در این بازار، به ریاست آمریکا رضایت نخواهند داد. علاوه بر این شکست های پی در پی آمریکا، به وضوح عدم توانایی غرب و مشخصا آمریکا را نشان داد. اما جدال قطب های امپریالیستی در پروسه این شکست ها، درست مانند عروج نظم نوین، نه در اتاق های مذاکره دولت ها و یا در دالان ها و اجلاس سازمان ملل، بلکه در خاورمیانه و از کانال به خون کشیدن زندگی میلیونها انسان در این منطقه، با بمب و نابودی مردم در خاورمیانه، با شکل دادن و سرهم بندی کردن انواع و اقسام نیروهای اولترا ارتجاعی قومی و مذهبی، و حاکم کردن سناریوی سیاه در کل این منطقه میسر شد. زندگی میلیونها انسان و آینده خاورمیانه دستمایه حل تناقضات و کشمکشهای قطبهای امپریالیستی شد. مضافا اینکه، هیچ یک از قطب های امپریالیستی قادر به ارائه راه حلی برای رسیدن به بالانس و توازن که مورد توافق سرمایه چه در بعد جهانی و چه در بعد منطقه ای باشد، نبودند. در عین حال هیچیک از طرح های پیشنهادی دولتهای درگیر نتوانست افق بهبودی را در مقابل مردم این منطقه قرار دهد. افقی که وضعیت غیر قابل تحمل

زندگی مردم در بسیاری از کشورهای این منطقه را حداقل بهبود دهد، نه اینکه فقط جیب های گشاد ماموران سرگمارده سنتی را از فروش نفت پر کند. راه حلی که پاسخی برای مشکل دیرینه مردم عرب در مقابل زورگویی دولت اسرائیل را به همراه داشته باشد. شکست غرب و در راس آن آمریکا در عراق، شکست نظم نوین جهانی و این بی افقی در کنار بی اعتباری دولتهای ارتجاعی منطقه که همگی در پروسه نظم نوین، در کنار آمریکا و متحدینش رکاب زدند، یکی از عوامل تعیین کننده در اعتراضات همگانی در دوره بهار عربی بود. مردم در مصر، تونس و سپس لیبی و سوریه منتظر به نتیجه رسیدن کشمکشهای ارتجاع بین المللی و ارتجاع محلی بر سر سهم بری از خاورمیانه نشدند. خطری که پس از "انقلاب مصر" قدرتهای امپریالیستی را به فکر کنترل و "دخالتهای فعال" در منطقه انداخت.

البته نه تنها آمریکا، بلکه وضعیت دیگر قطب های امپریالیستی هم بمراتب آشفته بوده است. اروپا، در کنار تمام تناقضات و رقابت های درونی اش، با دخالت های سیاسی و نظامی، منجمله در لیبی، عدم توانایی خود در ارائه مدلی مورد قبول حتی دولت های عربی نشان داد. ژاپن با مشکلات اقتصادی پی پی در خود مواجه است و تنها سعی دارد در رقابت های بین المللی کماکان سهمی برای خود نگه دارد. روسیه با مشکلات عدیده اقتصادی و سیاسی در حیطه و کشورهای حوزه خود روبرو است. چین علیرغم سرمایه های عظیم، و مدل اقتصادی کارگر ارزان و بی حقوق، قادر به بوجود آوردن توازن در این میان نبوده است. در خلا توازن بین قطب های امپریالیستی، هر تحولی در اوضاع منطقه و هر تغییری در حوزه های نفوذ قطب های جهانی، بصورت پراگماتیستی انجام گرفته است. این امر که برای خاورمیانه سیاستی روشن وجود ندارد را مقامات گوناگون سرمایه و انستیتوهای آن به کرات اذعان کرده اند.

برای نمونه داعش که با همکاری نزدیک غرب و مشخصا آمریکا و عربستان سعودی و ترکیه شکل گرفت. نیرویی که از یکطرف برای محدود کردن نفوذ روسیه در منطقه، و گسترش نفوذ عربستان در مقابل ایران، و از طرف دیگر برای قرار دادن سناریو سیاه بمثابه نتیجه اعتراض عمومی مردم علیه دولتهای ارتجاعی در منطقه، سازمان داده شده بود، در نتیجه سیاست پراگماتیستی غرب و بخصوص با تغییر سیاست آمریکا در خاورمیانه، عملا به نیرویی زائد و مزاحم تبدیل شده بطوریکه همه خالقین آن امروز در کنار رقبای خود در منطقه علیه آن ائتلاف کرده اند. در نتیجه همین بی سیاستی غرب و موش دواندن های آنها برای روسیه فرصتی بوجود آمد که با حضور نظامی در منطقه، از حوزه نفوذ خود دفاع کند. بازتاب این مسئله سیاست دول حاکم منطقه، اتحادها و یارکشی هایشان را نیز به همان اندازه پراگماتیستی کرده است. ایران و عربستان در یک عرصه در مقابل در رقابت هستند و در عین حال در مقابله با سقوط قیمت نفت در کنار هم قرار می گیرند!

با در نظر گرفتن چنین پیشینه ای، انتظار "پاسخ سوریه ای" به جنایاتی که امروز در منطقه و خصوصا در خود سوریه در جریان است، پوچ است. به یمن تشنت و سردرگمی سیاسی - اقتصادی امپریالیسم جهانی میدان وسیعی برای انواع و اقسام نیروهای ارتجاعی، چه دولتی و چه گروهها و دستجات "غیر رسمی"، باز شده است که امکان پاسخ گیری از طریق راه حل های شناخته شده و سنتی در این منطقه را غیرممکن می کند. در عین حال، ادامه این شرایط شکل گیری گروه ها و دستجات ملی، قومی و مذهبی را بشدت افزایش داده است. کل ارتجاع حاکم در منطقه نیز، خود در ادامه این شرایط، ذبیف است. بر همین اساس، با تشنتی که درمیان امپریالیست ها وجود دارد و همچنین عدم توانایی دولتهای کشورهای این منطقه در تثبیت حداقلی از امنیت و رفاه، راه حل فوری در راه نخواهد بود. در این میان فقط زندگی میلیونها انسان در خاورمیانه گروگان گرفته شده است.

علاوه بر این موج وسیع مردم آواره و بی پناه، زمینه را برای پیشبرد سیاست های ارتجاعی امپریالیستی از طریق دامن زدن به تفرقه قومی و مذهبی و سربازگیری های اجباری از یک طرف

و رشد بیشتر نیروها و دستجات قومی، ناسیونالیستی و مذهبی را از طرفی دیگر، دامن می زند. همین امر موقعیت مردم عرب را اینبارنه فقط در مقابل اسرائیل، بلکه در سطح بین المللی، بازتعریف کرده است. مترادف کردن مردم عرب با "مسلمان تروریست" دارد به بخشی از هویت آنها در انظار جهانی تبدیل می شود و امکان مغلوب کردن مردم این منطقه را برای بورژوازی فراهم می کند. آنچه که به یمن جنگ های خانمان سوز، ترور و سرکوب وسیع در خاور دور تثبیت شده بود، امروز از این طریق در خاورمیانه در جریان است. این آن نسخه مورد قبول سرمایه های بورژوا امپریالیستی است که با حضور نیروهای مسلح و دستجات ارتجاعی، در این منطقه دنبال میشود.

همزمان با همسویی نیروهای ارتجاعی، امروز بیش از گذشته، دولت های حاکم در این منطقه، بی اعتباری کامل خود را نشان داده اند. در طی این دوره، هرگونه انتظار و افق بهبود، توسط این دولت ها، چه در ایران و چه در مصر، پوچی خود را نشان داده است. موج فرار مردم از این کشورها، و آنهم نه به کشورهای همجوار، گواهی بر بی اعتمادی و بی اعتباری دولت های حاکم در منطقه است.

بدون شک بورژوازی و دولت هایشان در منطقه سعی دارند تا کلیه رنج و فشاری که بر اکثریت جامعه حاکم است را به پیشبرد موقعیت خود در منطقه، و نشان دادن خود بعنوان عامل اصلی در ثبات معرفی کنند. در عین حال، با دامن زدن به نفرت علیه رقبای دیگر منطقه ای، عرب و عجم، ترک و کرد، شیعه و سنی، ... سعی در جدا سازی و خدشه دار کردن هر درجه از احساسات انسانی در هم سرنوشتی کل زحمتکشان و کارگران در کشورهای این منطقه دارند.

بورژوازی با قرار دادن سناریوی سیاه در مقابل مردم منطقه، میتواند مدت تفرقه قومی و ملی و مذهبی را دامن بزند اما همزمان با قرار دادن کل ارتجاع منطقه، مستقل از کش و قوسهای شان با هم، در مقابل مردمی که قربانیان اصلی جنگ و ترور و نا امنی حاکم در خاورمیانه اند، زمینه اتحادی وسیعتر علیه کل این ارتجاع، امکان نزدیکی و هم سرنوشتی هرچه بیشتر طبقه کارگر و نیروهای مترقی در این منطقه را بیشتر میکند. امروز، نه تنها در فلسطین، بلکه مردم و طبقه کارگر عراق و مصر و تونس و لیبی و عراق و سوریه، همگی در این پروسه بمراتب بیشتر از گذشته خود را در یک جبهه و قربانی سیاستهای ارتجاعی دولتهای منطقه و ارتجاع امپریالیستی و بعنوان هم سرنوشت میبینند. این تصویر گرچه به شکل محسوسی در کشورهای عربی موجود است، اما دامنه آن وسیعتر است و ایران و مردم افغانستانی که در ایران زندگی می کنند را نیز در بر می گیرد.

امروز بیش از هر دوره ای وظیفه ما کمونیست ها است که با گسترش و اشاعه هر چه بیشتر پیوند و اشتراک طبقه مان در منافعش، علیه کل اردوی ارتجاع، علیه هر نوع تفرقه ملی و قومی و عرق ناسیونالیستی، متحد کنیم. کمونیستها و طبقه کارگر میتوانند و باید نقش مهم و تعیین کننده ای علیه سیاه لشکر کردن مردم و کشاندن آنها به جنگهای صلیبی ایفا کنند. در ایندوره گسترش ارتباط، هم فکری، نزدیکی کمونیست ها و سازمان های کارگری در منطقه، نقش و جایگاه ویژه ای در سازمان دادن نیروی دفاع از خود علیه کل اردوی ارتجاع و چشم ندوختن به بالا دارد. امروز صرف ضدیت با جنگ و انتظار صلح از بالا و از طریق توافق میان نیروهای ارتجاعی بازی در میدانی است که خود این ارتجاع برای قربانیان خود ساخته است. سازمان دادن نیروهای دفاع از مردم در مقابل جنایاتی که روزمره در این منطقه در جریان است، بخش مهمی از وظایف نیروهای کمونیستی در کل این منطقه است. پیشبرد این امر بی شک نیازمند همسویی نیروهای درگیر و کمونیست در منطقه است. این مهمترین وظیفه امروز ماست.

کمونیست ۲۰۶

حیات، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هرکس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیانه حقوق جهانشمول انسان –

مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست اعلام میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میداند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه اعلام میکند.

زنده باد روایت، ...

و نظامی آن نقش ویژه و تعیین کننده ای داشته و با نقش بلامنازع خود در جنوب کردستان توانست توازن قوا در جامعه کردستان را به نفع چپ تغییر دهد و در ابعاد سراسری کردستان را به سنگر دفاع از انقلاب در مقابل بورژوازی تازه به قدرت رسیده تبدیل کند و ثائیا به این دلیل که اسنادی مکتوب از این سازمان، از دیدگاه هایش، از خط فکری اش، از جدالهای فکری و سیاسی آن و در دسترس نیست. کومه قیل از کنگره سوم (۱۳۴۸ تا ۱۳۶۱)، با دو کنگره و چندین کفرانس، نه با استناد به اسناد مکتوب که اساسا با اتکا به روایات متفاوت و گاها متناقض، با روایانی که هر یک امروز در دنیای سیاست در گوشه ای ایستاده اند، شناخته شده است. کتاب "مباحث کنگره اول کومه"، که اخیرا منتشر شده است، شاید یکی از مهمترین اسنادی است که تصویری واقعی از کومه، با تمام نقاط قدرت و ضعف اش، قبل از کنگره دوم این سازمان بدست میدهد. این سند و چنین اسنادی می‌توانند پروسه تبدیل کومه از محفلی از انقلابیون چپ مانوئیست در کردستان به یکی از پایه های تشکیل حزب کمونیست ایران را نشان دهند.

کنگره اول کومه در متن تحولات انقلابی سال ۵۷ برگزار شده است. دوره ای که طبقه کارگر ایران به صحنه آمد و مهر خود را بر کل تحولات آن دوره زد. "مباحث کنگره اول کومه له" تصویر واقعی کومه له آن دوره و مشغله هایش را در مقابل خواننده میگذارد. کومه له ای که در دل تحولات سال ۵۷ هنوز محور فعالیت اش روستا است. کومه له ای که جامعه ایران در استانه انقلاب ۵۷ را نیمه فوندال نیمه مستعمره میداند و هنوز طرفدار انقلاب چین و تزهای مائو است.

مهمترین وظیفه ای که کنگره اول کومه ظاهرا بعهده دارد تلاش بخشی از جمع تشکیل دهنده و هسته اصلی کومه، که تعدادی از آنها پس از سالها زندانی کشیدن چند ماهی است آزاد شده اند، برای انسجام بخشیدن به خود، آماده کردن خود برای ایفای نقش در تحولات سیاسی پیش رو و انقلاب در جریان در ایران است. ظاهرا استارت تلاش برای پیدا کردن جواب و جمعبندی از فعالیت و وضعیت "تشکیلات" پس از یکدوره از هم گسیختگی سیاسی، بی برنامهگی، فاصله گرفتن های شخصی و ... از این کنگره زده میشود. فواد مصطفی سلطانی شخصیت و چهره اصلی است که تلاش میکند دلایل "انفعال" در درون و بیرون زندان را پیدا کند، آنرا جمعبندی کند و راهی برای پیشرفت "تشکیلات" پیدا کند. جمعبندی از فعالیت تشکیلات که بخش اصلی وقت این نشست ۳۷ روزه به آن اختصاص داده شده به ارزیابی از فعالیت یا انفعال افراد، انتقاد و انتقاد از خود اخلاقی به شیوه مذهبی، خودزنی، روانکاوی خود و دیگران، تزکیه ایدئولوژیک و دخالت در شخصی ترین ابعاد زندگی شرکت کنندگان و حتی کسانی که در کنگره نیستند محدود میشود. ارزیابی و انتقاداتی که مانند همه چپ آندوره متکی به سنت "مبارزه با لیبرالیسم مائو" و "انتقاد و انتقاد از خود" حاکم بر این چپ، به خودزنی، نقد ایدئولوژیک و است.

"مبارزه ایدئولوژیک" برای این چپ، که نه تنها از دل جنبش اعتراضی طبقه کارگر علیه بورژوازی بیرون نیامده بود و به آن نامربوط بود بلکه حتی آنرا برسمیت نمیشناخت، جایگاه ویژه ای داشت. چپ ملی که اساسا جنبش روشنفکران ناراضی جامعه، روشنفکران ضد امپریالیست منتقد وابستگی به امپریالیسم و عاشق تولید ملی بود. برای این چپ "مبارزه ایدئولوژیک" در قالب "انتقاد و انتقاد از خود" یکی از مهمترین ابزار "انقلابی شدن" و "زدودن بقایای اخلاقیات و روحیات خرده بورژوایی" و تزکیه ایدئولوژیک و محک صداقت و شرافتمندی اخلاقی اش بود.

اگر در سنت چریکی کوهنوردی ابزار مهمی در "زدودن اخلاقیات خرده بورژوایی"، "انقلابی راسخ شدن"، "مقاوم شدن" و ... بود، در جریانات مانوئیستی "انتقاد و انتقاد از خود" برای "زدودن روحیات لیبرالی خرده بورژوایی" بعنوان مهمترین ابزار کمونیست، انقلابی و خلقی شدن سنتی جا افتاده بود. "تزکیه نفس" و "انقلاب فرهنگی درونی"، "تغییر از درون"، "مبارزه علیه لیبرالیسم" نقش تعیین کننده ای در سیستم فکری این چپ بازی میکرد. یکی با کوهنوردی و

حمل کوله پشتی پر از سنگ اینکار را میکرد و دیگری با شمشیر "انتقاد و انتقاد از خود". در سنت چریکی اگر بحث و تلاش برای اصلاح ایدئولوژیک دیگران بی نتیجه میماند اسلحه کشیدن به روی کسی که "ضد انقلاب" و "ضد خلق" شمرده میشد مجاز بود و در سنت چپ مائوئیست طرد و نهایتا اخراج و تصفیه تشکیلاتی.

زمانیکه بخش ارزیابی از تشکیلات و پیدا کردن دلایل "انفعال" و از هم گسیختگی سیاسی و سازمانی در این سند را میخوانید سنتی جا افتاده در چپ آندوره را در زمخت ترین شکل آن مشاهده میکنید. شرکت کنندگان در این اجلاس نعل به نعل "علیه لیبرالیسم" مائو را پیاده میکنند. طبق "تزهای" علیه لیبرالیسم مائو یکی از وظایف همه" کمونیستهای وفادار، صادق، فعال و شرافتمند" در "جبهه مبارزه ایدئولوژیک" مبارزه علیه "گرایش های لیبرالی برخی از افراد" و "به راه راست هدایت کردن" آنها است. این سنت غالب بر چپ ایران بود که کومه نه فقط از آن میرا نبود که ورژن به شدت عقب مانده، اخلاقی و دهقانی آن بود. هرچه این "انتقاد و انتقاد از خود" اخلاقی تر، شخصی و خرد تر و عقب مانده تر بود، "منتقد" انقلابی تر، رادیکالتر و کمونیست تر بود. "نقدهایی" که فقط در فرقه های مذهبی و ایدئولوژیک قابل فهم و قابل اجرا است. سنتی که ربطی به "بیرحمی"، "بد طینتی" و "دیکتاتور" بودن شرکت کنندگان، که همگی به ترتیب مراسم خودزنی را اجرا میکنند و تلاش میکنند به اندازه دیگران نسبت به خود "قاطع" باشند، ندارد.

اگر بخش "انتقاد و انتقاد از خود" تعلق کومه به سنت مانوئیستی "علیه لیبرالیسم" و "انتقاد و انتقاد از خود" را نشان میدهد، بخش بحثهای سیاسی، تحلیل از وضعیت کردستان، "تحلیل طبقاتی" این جامعه، تحلیل از اصلاحات ارضی و نقش آن در جامعه، جایگاه طبقه کارگر در سیستم فکری، سیاست و پراتیک این جمع تعلق تنوریک این جریان به چپ پوپولیست، مانوئیست باز هم شاخه دهقانی و عقب مانده آنرا نشان میدهد. مستقل از اینکه نتیجه سیاسی این اجلاس چه بود، که قطعاً باید به آن پراختی، اما بحثهایی که در این اجلاس در مورد نقش کلیدی دهقانان در انقلاب، نقش مترقی بورژوازی ملی در کردستان، نقش حاشیه ای طبقه کارگر در سیستم فکری و سیاست این جریان، ارتجاعی خواندن اصلاحات ارضی، علیرغم رشد مناسبات سرمایه داری و پرولتاریای صنعتی، بدلیل اینکه دهقان بی زمین شده و "رشد نیروهای مولده را متوقف و منحط کرده"، ومیشود، همگی بنیه سیاسی، تنوریک این جریان را نشان میدهد. نشان میدهد کومه آن زمان از نظر تنوری مارکسیسم فقیرتر و حتی راست تر از سایر جریانات چپ مانند رزمندگان و پیکار بود.

این صورتجلسات اما در عین حال شم بالایی از تشخیص مکانیزمهای مبارزه اجتماعی، تغییر توازن قوا، نقش کردستان در مبارزه طبقاتی و در دفاع از انقلاب را حداقل از جانب فواد، علیرغم هر کج و معوجی تنوریکی که دارد، نشان میدهد. ظرفیتی که روی فقر تنوریک و راست بودن آن از نظر تنوریک، چنان سایه ای می اندازد که آنرا به نیرویی جدی در مبارزات شهری در کردستان و به قطبی رادیکال و قوی در تقابل با بورژوازی تازه به قدرت رسیده در ایران تبدیل میکند. یک نکته در این اسناد برجسته است و آن دیدن و اتکا این جریان و در اصل فواد به مکانیزم اجتماعی قوی شدن، قدرت گرفتن و رهبری در ابعاد اجتماعی برای جابجایی نیرو و قدرت است. خصوصیت و ویژگی که اولا کومه را به جریانی توده ای و اجتماعی در کردستان تبدیل کرد و ثائیا بعدها کومه را از نابودی نجات داد.

این سند و چنین اسنادی را، که امیدواریم حزب کمونیست ایران بالاخره آنها را در دسترس همگان قرار دهد، باید خواند تا متوجه شد چرا و در چه پروسه ای و تحت چه جدالهای سیاسی و تنوریکی کومه ای که در کنگره اول خود طرفدار تز تصرف شهرها از طریق دهات است و پرولتاریای صنعتی جایگاهی در تنوری، سیاست و پراتیک اش ندارد در کنگره دوم به این امر میرسد که یکی از انتقادهای وارده به این سازمان "نادیده گرفتن پرولتاریای صنعتی و ترجیح دادن فعالیت در میان کارگران عقب مانده و حتی دهقانان به جای آن" است. (جزوه قطعهنامه های کنگره دوم کومه)

و یا چه مباحثی و چه جریاناتی روی کومه تاثیر گذاشتند که کومه ای که در کنگره اول طرفدار بورژوازی ملی در صف خلق است، در کنگره دوم خود به نقد این نظرات میرسد و تقسیم سرمایه داری به سرمایه داری بد (وابسته) و خوب (ملی) و غیر وابسته) را انحرافی ارزیابی میکند و آنرا به نقد میکشد؟ و مینویسند: "ایران یک جامعه سرمایه داری است. نیروی کار وسیعا به کالا تبدیل شده و بهرهکشی از آن شکل اصلی استثمار را تشکیل میدهد." اینکه "تضاد اصلی در جامعه تضاد کار و سرمایه است"، اینکه "ایران یک کشور سرمایه داری تحت سلطه و حوزه تولید فوق سود امپریالیستی است"، اینکه "ادامه و حفظ این مناسبات و تحمیل این شرایط استثمار وحشیانه نیازمند وجود دستگاه دیکتاتوری و سرکوب میباشد. یعنی روینای سیاسی متناسب با زیربنای اقتصادی ایران، دیکتاتوری و بهر رو ارتجاعی است." (جزوه قطعهنامه های کنگره دوم کومه)

و چرا کومه ای که بطور جدی تحت فشار کل چپ ایران بود که کردستان و مقاومت در آنجا را فقط باید حول رفع ستم ملی سازمان داد و کومه باید سازمانی محلی، کردی و ناسیونالیستی از نوع چپ آن باقی بماند، در کنگره دوم خود بر ضرورت تشکیل حزب کمونیست ایران بعنوان صف مستقل طبقه کارگر، و مهمتر بر ضرورت برنامه بعنوان پیش شرط تشکیل حزب (امری که فقط اتحاد مبارزا کمونیست روی آن تاکید داشت)، تاکید میکند.

برخلاف هیاهوی متعرضین که چرا اسناد جلسه ای که مباحث سیاسی آن بشدت نازل و سطحی و غیرمارکسیستی است را منتشر کرده اید، این سند علاوه بر مانوئیسم حاکم بر کومه همزمان ظرفیت رهبری وقت کومه در نقد نظرات خود، در قبول نظرات مارکسیستی، جسارتشان در پیوستن به مارکسیسم انقلابی و تشکیل حزب کمونیست ایران، علیرغم تمام فشارهای گرایش ناسیونالیستی در درون خود کومه، اتحادیه میهنی و بقایای چپ علیه تشکیل حزب کمونیست ایران، را نشان میدهد.

کمپین متعرضین به تاریخ مستند

تقریبا تمام کسانیکه در این اجلاس شرکت داشته اند علیه انتشار این سند و نیت "شر" ناشر و ناشرین دست به قلم برده اند. "محکوم میکنم"، "سندیت ندارد"، "ناروا است"، "اصلا این کنگره نیست"، "من قبول ندارم"، "چرا اجازه نگرفتید"، "توطئه ای در کار است"، "تصویر غیر واقعی از کومه و شخصیتهای آن"، "خیانت به خون جانباختگان و به خون خفتگان"، "مستاصل" و "نوستالژیک" بودن ناشر، محترم ترین الفاظی است که علیه ناشرین این سند، و به ویژه ساعد وطندوست، بکار رفته است.

جالب این است که تک تک "متعرضین" به انتشار این اسناد بعنوان "سازندگان این تاریخ" و "مالکین بلامنازع آن" هریک روایت خود از این تاریخ را نوشته اند یا در مورد آن حرف زده اند. علاوه بر آن علیه رواینهای همدیگر هم مفصل نوشته و گفته اند. اعتراض مشترک اینها، با تمام اختلافات سیاسی که امروز دارند و یکی خود را از روز اول مارکسیست انقلابی و هم خط منصور حکمت جا میزند و دیگری از روز اول مخالف منصور حکمت، یکی ناسیونالیست دو آشته و دیگری کمونیست دو آتشه، فقط یک دلیل میتواند داشته باشد؛ اینکه این اسناد پوچی روایات دلخواهی تک تک آنها، حق به جانب بودن همیشگی خود یا سازمان شان، کل قهرمان سازی ها و شیطان سازی هایی که اینها در روایات شان از این تاریخ و کومه له به خورد جامعه داده اند را برملا میکند. "این کتاب سندیت ندارد" فرمول مشترک همگی متعرضین مستقل از خط سیاسی امروزشان است.

شرکت کنندگان در این کنگره که برای خود حق آب و گل و حقوق ویژه ای قائلند اعتراض میکنند که چرا با ما مشورت نشد، چرا از ما اجازه گرفته نشد. "متعرضین" قاعدتا باید بهتر از هر کسی بدانند که اسناد رسمی احزاب، سازمانها، دولتها و... ملک شخصی کسی نیست و هیچ حزبی، سازمانی یا دولتی برای انتشار اسنادش از شرکت کنندگان در تک تک اجلاسهای آن اجازه نمیگیرد. آخر هرچه باشد تک تک شان بیش از ۴۰ سال است مبارزه سیاسی و حزبی کرده اند.

اما مهمتر از آن تعدادی از همین "متعرضین" دو آتشه هر چند وقت یکبار، بنا به اقتضای زمانه و اینکه قرار است علیه چه جریانی و یا شخصی "افشاگری" کنند، سند یا اسنادی که به هر دلیلی در اختیارشان است را بدون مشورت با کسی رو میکنند. ظاهرا حق استفاده از اسناد حزبی، آنهم بنا به مصالح فردی، علنی کردن قطره چکانی اسناد کومه و حزب کمونیست ایران، فقط در انحصار ایشان است!

میگویند سندیت ندارد چون از کردی به فارسی ترجمه شده، تند نویسی شده و معلوم نیست چقدر دقیق است. یکی نیست به این دوستان بگوید آخر قاعدتا تعدادی آدم تحصیلکرده و لیسانسه که به نوبت منشی جلسه بودند نباید فارسی تان تا این حد بد بوده باشد که مهمترین نکات را از قلم انداخته باشند و مثلا به جای "کارگر" بنویسید "دهقان" و یا به جای "تمرکز کار در مراکز صنعتی" بنویسید "تمرکز کار در دهات"!

از نظر "متعرضین" این صورتجلسه سندیت ندارد چون آنها آنرا تایید نکرده اند، اما دفترچه خاطرات و روایتهای من درآوردی از این تاریخ و نه فقط این تاریخ که تاریخ کمونیسم در ایران، تغییر تاریخ کومه و حزب کمونیست به تاریخ زندگی سیاسی خود، شجاعتها و قهرمانی های فردی خود، شیطان سازی های دلخواهی از رفقای دیروز و مخالفین سیاسی امروزشان و ... سندیت دارد. شعبده بازی از این عیان تر؟

میگویند انتشار اسناد نشان از نوستالژی و استیصال ناشر است. ارزیابی ناشر از این اسناد جایگاه چندانی در ارزیابی از خود این سند ندارد. اما "مستاصل" و "نوستالژیک" خواندن ناشر آنهم از طرف دوستان محترمی که بخش اعظم وقت مفید خود را به نوشتن داستانها و خاطرات فردی شان اختصاص میدهند که مملو از حسرت از دوران سپری شده و پرافتخار زندگی شان است، سوخی بیمزه ای بیش نیست.

آزار دهنده ترین، عقب مانده ترین و جهان سومی ترین حربه ای که "متعرضین" ما بکار میبرند تحریک احساسات و قایم شدن پشت دفاع از "حق جانباختگان" و "به خون خفتگان" (طیب، محمد حسین کریمی و فواد) است. پشت "خون جانباختگان" قایم میشوند. تحریک احساسات میکنند که "نگران حرمت رفقای جان باخته" شان و بخصوص "شکستن شخصیت" فواد، بعنوان شخصیتی که در این اجلاسها نقش جدی داشته است، هستند.

تا جائیکه به فواد و تصویراز او برمیگردد، با مطالعه این سند شما متوجه مانوئیست بودن این جمع در همه ابعاد آن و بخصوص فواد میشوید. اما مهمتر از آن، از این سند متوجه اتورپته فواد در این جمع و نقش منحصر بفرد او در تلاش برای پیدا کردن دلیل از هم گسیختگی و "انفعال" جمع، تلاش برای پیدا کردن راه برون رفت از این وضعیت میشوید. در کنار تحلیل های غیرمارکسیستی از جامعه ایران، قدرت تشخیص و شم سیاسی تیز او را در دیدن روند اوضاع، حتی اگر قادر نیست تبیین مارکسیستی از آن بدست بدهد، در تشخیص اوضاع امروز و آینده، میتوان دید. تشخیص اینکه انقلاب با به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی به پایان نمیرسد و تقابل های طبقاتی بعد از سرنگونی شاه حادثر خواهند شد، اینکه خمینی پس از بقدرت رسیدن با اپوزیسیونی قوی روبرو خواهد شد، تشخیص اینکه مسئله مردم، زحمتکشان، حل نشده باقی خواهد ماند، اینکه با سیر رو به رشد اعتراضات و مبارزه مسلحانه در شهر و روستا علیه جمهوری اسلامی روبرو خواهیم شد، دیدن و تشخیص ناتوانی بورژوازی و خرده بورژوازی در رهبری این اعتراضات و ضرورت شرکت فعال در این مبارزات، سازمان دادن آن و بدست گرفتن رهبری آن، تشخیص ضرورت ارتباط و همکاری با نیروهای چپ در خارج از کردستان و توضیح اینکه "بعدها کردستان میتواند پایگاهی برای مبارزه صریحتر طبقاتی در ایران باشد" به آنها همه و همه وجوه دیگری از فواد را نشان میدهد. آنهم درست در دوره ای که بخش اعظم چپ پوپولیست ایران خمینی و جمهوری اسلامی به قدرت نرسیده را در "جبهه خلق" و "ضدامپریالیست" ارزیابی میکرد و در فکر چگونگی حمایت از آن بود. البته "متعرضین" ما به این مولفه ها، که برای کمونیستی که عطش شناختن یک رگه معین از چپ و کمونیسم در ایران را دارد شعف انگیز است، علاقه ای ندارند

زنده باد روایت، …

و با شمشیر زنگ زده "دفاع از خون جانباختگان و حرمت آنها" به جنگ تاریخ واقعی کومله میروند.

"معترضین" ما پشت دفاع از حرمت "رفقای جانباخته" قایم میشوند تا از گذشته خود فرار کنند. معضل اصلی شان این است که با دیدن نقش فواد، با تمام اخلاقیگری اش، بعنوان رهبر فکری، سیاسی و عملی این جمع، با خواندن بحثهای سیاسی سطحی و غیر مارکسیستی، با دیدن شرکت فعال همگی شان در مراسم تزکیه نفس و …… تصویر قهرمان و "رهبران همیشه حق به جانب" و "همیشه کمونیست" از آنها شکسته میشود. اینها نگران تناقض این صورتجلسه با لاف زنی های شان در مورد نقش ویژه خود در تاریخ اند.

امروز شاخه های مختلف کومله که همگی خود را وارث "کومه له اصیل" معرفی میکنند، از طرفی از کومه له قبل از کنگره دوم چنان قدوسیتی ساخته اند که نمیتوان حتی در مورد آن حرف زد و از طرف دیگر هر شاخه ای بنا به تعلق جنبشی خود تصویر از بدو تولد مارکسیست یا ناسیونالیست بودن کومله را میدهد. هر شاخه ای برای توجیه حقانیت امروز خود در مقابل دیگری تصویری جعلی و ساختگی از کومله دیروز بدست میدهد. کتاب "مباحث کنگره اول کومله" نه تنها این قدوسیت کاذب کومه له آن زمان را میشکند که غیر مستند و دلخواهی بودن تاریخ سازی های شاخه های مختلف کومله را نیز برملا میکند. نگرانی مشترک رهبری شاخه های مختلف کومله به انتشار این اسناد از این "بی آبرویی" است.

برای آن تعدادی از این "معترضین" که از موضعی ظاهرا چپ کومله را مورد نقد قرار میدهند، ظاهرا هر "نقدی" تا زمانیکه در آن از کومله و رهبری آن بعنوان شخص سوم نام برد، مجاز است و بخشا خودشان به کرات گذشته کومله را بی هیچ امتیازی به نقد کشیده اند. در روایات "تاریخی خود" از کومله قبل از تشکیل حزب کمونیست بعنوان سازمانی عقب مانده، پوپولیست، مائونیست، با گرایشات ناسیونالیستی و …… نام برده اند، کومله را سازمانی که حتی یک سند جدی و یک نویسنده نداشته، جدال تئوریک نکرده، متکی به "پچ پچ" های محفلی و "انتقاد از خودهای کذایی" بود، محفلی که روابط خشن و فرقه ای محفلی داشت و بی اعتمادی و تحقیر و ارعاب مخالفین و تفتیش عقاید و شکنجه روانی در آن باب بود، نام برده اند.

ظاهرا میشود کومله را بعنوان سازمانی که رهبری آن سالها دست به قلم نبرده و در روستاها مشغول درو کردن علف و یونجه و "خدمت به خلق" بوده تحقیر کرد و یک کلام در مورد اینکه "نقاد بیرحم" ما خود عضوی از همین رهبری "عقب مانده"، "پچ پچ کن" و "یونجه درو کن" بوده، نگفت. میشود رهبری کومله قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران را تحقیر آمیز بعنوان "دنباله روعقب مانده ترین و مذهبی ترین و منفعت طلب ترین ذهنیت توده ها" معرفی کرد و به روی خود نیاورد که ایشان هم عضو همین رهبری بوده. میشود به جای ارزیابی سیاسی، منصفانه و ابژکتیو از نقش کومله در مبارزه طبقاتی و جنبش کمونیستی، به جای نقد سیاسی دیروز و امروز کومله، روی همه دستاوردهای این جریان خط کشید، اما وقت خودش مدال افتخار عضویت در رهبری همین کومله که یک جنبش عظیم اجتماعی و مسلحانه را علیه جمهوری اسلامی سازمان داد و رهبری کرد، کومله ای که سازمان کردستان حزب کمونیست ایران بود، را به سینه زد و به رخ کشید و اعتبار کومله کمونیست را به اعتبار شخصی خود تبدیل کرد.

دوستان محترم! نمیشود در افتخارات کومله سهیم بود و در نقاطضعفش کلی باقی کرد و خود را به کوچه علی چپ زد و زمانیکه یکی از صورتجلسات همین رهبری منتشر میشود فریاد "حرمت رفقای جانباخته را بر باد ندهید" را سر داد. باور کنید کارتان رقت آور است.

"معترضین" میگویند این همه تصویر کومله ای اجتماعی با همه قهرمانی ها و فداکاریهای آن نیست و این کتاب حرمت و نقش کومله و شخصیتها و رهبران آنرا خندسه دار میکند. قطعا

هیچ سندی به تنهایی بازگو کننده همه واقعیات در مورد یک سازمان و حزبی نیست. اولا این تنها سند واقعی و غیر ساختگی از کومه له قبل از انقلاب ۵۷ است و ثانيا اسناد بعد از این کنگره که سیر تحولات بزرگ در کومه له را نشان میدهد، موجود است و همه اینها تصویر روشنتری از کومله بخصوص بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران بدست میدهد. مهمتر از آن هر تاریخ نگار منصفی و بخصوص کمونیستهایی که مشتاق مطالعه تاریخ و پروسه شکلگیری جنبش شان هستند از مجموعه این اسناد، از نقش ابژکتیو کومله در مبارزه طبقاتی در کردستان و ایران تصویری عمومی از کومله، رهبری آن در دوره های مختلف، از جدالهای فکری و گرایشات مختلف در کومله بدست خواهد آورد. همانطور که هیچ کمونیستی تصویر از بوخارین و نقش او در حزب بلشویک و انقلاب اکتبر و پس از آنرا از کتاب محاکمات بوخارین و خودزنی و "اعترافات" او علیه خودش، نمیگیرد، هیچ کمونیستی تصویرش از کومله را صرفا از این سند نمیگیرد. این سند گوشه ای و جنبه ای مهم از تاریخ کومله، که همیشه در هاله ای از ابهام و تقدس نگاه داشته شده است، را نشان میدهد. این سند به مشتاقان این تاریخ و هر کمونیستی امکان میدهد که مستقل از روایات امروز راپویان مختلف، مستقل از تاریخسازی های غیر واقعی و مستقل از ادعاهای امروز رهبران وقت کومه له، واقعیت کومله آن دوره را بشناسد و تصویر مستقیم و واقعی تری از آن بدست بیاورد.

"معترضین" ما بهتر است به جای اعتراض به انتشار اسناد تاریخی سازمانی که دوره ای افتخار عضویت در رهبری اش را داشته اند، و نق زدن از اینکه این سند را باید در متن اجتماعی و جنبشی آن قرار داد، استین بالا بزنند و این کنگره را در متن اوضاع اجتماعی خود قرار دهند، بعنوان "صاحبان آن تاریخ" و نه شخص ثالث آنرا نقد کنند، پیشرفت و سیر تغییر در کومه له از کنگره اول تا دوم را توضیح دهند، بنویسند که چگونه سیستم فکری و سیاسی کومله کنگره اول را مورد نقد قرار دادند، جدالهای فکری و سیاسی آنرا توضیح دهند و مهمتر از همه تمام اسناد دیگری که که کل این پروسه پر از ابهام را در دسترس همگان قرار دهند.

اسنادی چون "مباحث کنگره اول کومله" را باید خواند تا متوجه همه ابعاد موجودیت و هویت کومله شد. کومه له ای را دید که انقلاب مدنزش بر دوش دهقانان و با محاصره شهرها از طریق روستا متحقق میشد. کومه له ای که از نظر فرهنگی با تقدیس عقب ماندگی و با تقدیس فرهنگ روستای، عقب مانده و مذهبی به عنوان احترام به باور "توده ها" خود نه تنها از نظر سیاسی که از نظر فرهنگی هم جناح راست چپ ایران بود. و همزمان دید که همین کومه له در همان کنگره اول خود، چشم به قدرت دوخته بود و بر اهرمهای گرفتن قدرت و قوی شدن انگشت میگذاشت و تلاش میکرد راهی برای تقویت جریان خود پیدا کند. شاید این خمیر مایه رهبری وقت کومه له است که باعث میشود در فاصله دو کنگره اول تا دوم بین اتحادیه میهنی و مارکسیسم انقلابی دومی را انتخاب کند، به نقد باورهای خود بپردازد، به مارکسیسم انقلابی بپیوندد و نهایتا یک پای اصلی تشکیل حزب کمونیست ایران شود. کسانی که در کنگره اول ایران جریان شرکت داشتند همراه طیفی دیگر از شخصیتهای اصلی تاریخ کومه له، مستقل از اینکه امروز از نظر سیاسی کجا ایستاده اند، در پراتیک اجتماعی و تحولات سیاسی آن دوره نقش برجسته ای داشتند. اعتراض به انتشار اسناد کومله بعد از نزدیک به ۴ دهه صرفا از دریچه حقیر حسابگری های سازمانی یا فردی فقط دنیای حقیر "معترضین" را نشان میدهد.

نقدی متفاوت!

در میان همه اعتراض ها و "محکوم میکنم" ها و حتاکی ها و …… انصافا نقد ابراهیم علیزاده از جنس دیگری است. نگرانی علیزاده برعکس سایر شرکت کنندگان در این اجلاس شخصی نیست، سیاسی است. علیزاده برخلاف سایر "معترضین"، که نگران تصویر دیروز و امروز خود هستند، اساسا نگران شکستن تصویر کومله رادیکال و انقلابی، نگران شکستن تصویر "کومله از روز اول مارکسیست" که "میتوانست با یک تغییر نام و کمی تغییر آرایش به تنهایی تشکیل

حزب کمونیست ایران را اعلام کند"، است. علیزاده برعکس بقیه "معترضین خشمگین" امری سیاسی دارد.

علیزاده با تشبیه بيمورد این صورتجلسه با "تاریخ حزب بلشویک" که اتفاقا **روایت رسمی رهبری وقت** حزب بلشویک، استالین، از تاریخ حزب بلشویک است، انتشار این سند را "کاری ناروا" که نه در خدمت روشن کردن تاریخ واقعی کومه له، بلکه عملا در خدمت مخالفان این جریان، ارزیابی میکند. علیزاده برخلاف بقیه حقیقت را میگوید. او نگران شکستن تصویر و روایت رسمی است که رهبری امروز کومله از تاریخ این سازمان میدهد و البته نام آنرا "تاریخ واقعی کومله" میگذارد. اتفاقا این سند و اسناد دیگری که متاسفانه در آرشیو حزب کمونیست ایران و کومله خاک میخورد، تصویری واقعی از تاریخ کومله با همه نقاط درخشان و ضعف آن به طبقه کارگر و کمونیستها میدهد. اسنادی که متاسفانه ابراهیم علیزاده و رهبری کومه له امروز اسناد آنرا در دسترس کمونیستها قرار نمیدهند.

در دنیایی که صاحبان اسناد این تاریخ، آنها را مخفی میکنند و فقط زمانی حاضر به علنی کردن گوشه ها و منتخبی از این اسناد میشوند که قرار است با سازمان یا فردی تسویه حساب کنند، روی رفقای دیروزشان را کم کنند و اعتباری به دیروز و امروز خود بدهند. در دوره ای که روایت های دلخواهی با قهرمان ها، ناقهرمان ها و شیطان های ساختگی به جای تاریخ مستند را تحویل ما میدهند، انتشار این سند تصویری واقعی از این سازمان و رهبران آندوره آن، با تمام نقاط قدرت و ضعف شان، بدست میدهد. بدون چنین اسنادی نقش ویژه و منحصر بفرد کومله در کردستان، منشاء سیاستها و تاکتیکهای این سازمان برای سازمان دادن حرکتی عظیم و اجتماعی در مقابل سرکوب انقلاب، تبدیل کردستان از منطقه ای که فاصله ای جدی از قیام ۵۷ داشت به پایگاه انقلاب و …… ممکن نیست. بدون چنین اسنادی سوالات بی جوابی مانند اینکه چه چیزی کومله را از سایر چپ سنتی و پوپولیست در ایران جدا میکند؟ چگونه سازمانی با این درجه از فقر تئوریک، مائونیست به معنای کامل و دهقانی آن، سرنوشت متفاوتی از سایر سازمانهای چپ در ایران که به تدریج مضمحل شدند پیدا کرد؟ چگونه کومه له کنگره اول که از اتحادیه میهنی تقلید میکرد و آنرا متحد خود میدانست، جریانی که عقب ماندگی فرهنگی، فرهنگ مرد سالار و مذهبی را به عنوان باور توده ها تقدیس میکرد و بر سر زنان حتی زمانی که به صفوف آن پیوستند روسری میکرد به جریانی پیشرو و کمونیست که برای اولین با زنان را مسلح کرد و از برابری زن و مرد و از فرهنگ مدرن و شهری دفاع کرد تبدیل شد؟ چرا سازمانهای چپ شهری تر، با پایه کارگری مانند پیکار و رزمندگان به بن بست رسیدند اما کومله توانست با پیوستن خود به مارکسیسم انقلابی نجات پیدا کند؟ طی چه پروسه ای، در کدام جدالهای فکری، سیاسی، تئوریک، سبک کاری و …… مائونیسم حاکم بر کومله شکست خورد و مارکسیسم انقلابی دست بالا پیدا کرد؟ نقش مارکسیسم انقلابی در نجات کومله از تبدیل شدن به جناح چپ اتحادیه میهنی چه بود؟ چرا کنگره دوم کومله (که اسناد آن کماکان در دسترس نیست) بعنوان نقطه تعیین کننده ای در چرخش به مارکسیسم این سازمان ممکن شد؟ و سوالات متعدد دیگری از این نوع میتواند جواب بگیرد. جواب همه این چرا ها فقط و فقط با اتکا به اسناد میتوانند جواب بگیرند. بدون اسناد و مستندات جنگ دوم امروز تصویر هالیودی از قهرمانان امریکائی و نقش هفت مرد خبیث در شکست فاشسیم به جای تاریخ جنگ دوم در مدارس تدریس میشد. بلایی که امروز بر سر تاریخ کومله آمده، تاریخی که راپویان مختلف آن بنا به مصالح سیاسی یا فردی امروزشان بدست داده و میدهند، آمده است.

کومله و سازمان آن همیشه برای علیزاده مقدس بوده. چنان مقدس است که حاضر است تاریخ آنرا تحریف کند، اسناد تحولات و جدالهای فکری و سیاسی کومله را مخفی کند، به شرطی که تصویر کومله از روز اول کمونیست، مارکسیست، اجتماعی و توده ای با رهبرانی کمونیست، قهرمان، صمیمی و صادق و …… در اذهان شکسته نشود. علیزاده متوجه نیست روایت او در میان کوهی از روایات دیگر، منجمله روایت جمهوری اسلامی، از تاریخ کومله گم خواهد شد. متوجه نیست امروز نه فقط دوستان و مخالفین دیروز و امروز کومله حتی جمهوری اسلامی روایت خود از کومله را با ادبیات علنی کومله از سال ۵۷ تا امروز به خورد جامعه و طبقه کارگر در ایران و کردستان میدهد. بزرگترین خدمت به کومله در دسترس قرار دادن همه ادبیات و اسناد کومله از روز تاسیس است.

کمونست ۲۰۶

کومله، پروسه گردش به چپ کومله و نزدیکی با اتحاد مبارزان کمونیست، و بالاخره قبول برنامه حزب را با استناد به فاکتهای واقعی نشان میدهد. فاکتهایی که روایت های موجود منجمله روایت علیزاده را زیر سوال میبرد و بی اعتبار میکند.

چنین اسنادی نشان میدهد که برخلاف روایت علیزاده صرف "صداقت و صمیمت این انسانهایی که پاک باخته به کمونیسم عشق میورزیدند" برای مارکسیست و کمونیست بودن کافی نیست.

نگرانی علیزاده از این است که چنین اسنادی

پوچی این ادعا که *"به نظر من کومه له میتوانست به تنهایی حزب کمونیست ایران را تشکیل بدهد. بدون اتحاد با هیچ سازمانی. …… همین کومه له هم میتوانست، از نظر تحلیل میگویم واقعیت جور دیگری پیش رفت، حزب کمونیست ایران باشد. فقط یک تغییر نام و تغییر آرایش تشکیلاتی و جواب دادن به ملزومات کیفیت جدیدی که میبایستی متحقق شود، لازم بود."* را نشان دهد.

این اسناد بیربطی ارزشگذاری علیزاده از تلاشهای "مرتضی راوندی"، "م سوادگر" و همه دانشمندان صد سال گذشته ایران و جهان به تاریخ واقعی حزب کمونیست ایران و کومله را نشان میدهد. چنین اسنادی تلاش علیزاده در مخدوش کردن تاریخ واقعی کومله و بخصوص حذف یک گرایش و سازمان معین که نقش تعیین کننده و سرنوشت سازی در تاریخ حیات کومله داشت را روشن تر از هر بحثی نشان میدهد. اگر حزب کمونیست و کومله دست از معامله گری سیاسی بردارند و همه اسناد کومله و حزب کمونیست ایران را منتشر کنند آنوقت دست هر کسی باز است تا با اتکا به آنها و نه روایت مختلف و بخصوص روایت رسمی امروز حزب کمونیست تاریخ این سازمان را مدون کند.

کومله و سازمان آن همیشه برای علیزاده مقدس بوده. چنان مقدس است که حاضر است تاریخ آنرا تحریف کند، اسناد تحولات و جدالهای فکری و سیاسی کومله را مخفی کند، به شرطی که تصویر کومله از روز اول کمونیست، مارکسیست، اجتماعی و توده ای با رهبرانی کمونیست، قهرمان، صمیمی و صادق و …… در اذهان شکسته نشود. علیزاده متوجه نیست روایت او در میان کوهی از روایات دیگر، منجمله روایت جمهوری اسلامی، از تاریخ کومله گم خواهد شد. متوجه نیست امروز نه فقط دوستان و مخالفین دیروز و امروز کومله حتی جمهوری اسلامی روایت خود از کومله را با ادبیات علنی کومله از سال ۵۷ تا امروز به خورد جامعه و طبقه کارگر در ایران و کردستان میدهد. بزرگترین خدمت به کومله در دسترس قرار دادن همه ادبیات و اسناد کومله از روز تاسیس است.

۲ مه ۲۰۱۶

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین کارگری

برسانید

حداقل دستمزد و مبارزه...

فرستی که از دست رفت

وجود مقطع زمان رسمی که طی آن مدت "حداقل دستمزد" توسط هییت حاکمه تعیین میشود مستقل از اهدافی که بورژوازی ایران و دولتش دنبال میکند قانونا فرصتی را در مقابل کل طبقه کارگر باز میکند و امکانی میدهد که کارگران در مراکز کار در محلات و هر جا هستند دور هم جمع شوند با هم صحبت کنند و راه و چاه مبارزه خود برای بهبود زندگی و افزایش دستمزد خود را بررسی کنند.

این مسئله امکانی ایجاد میکند که جمع شدن کارگران و بحث بر سر دستمزد و شکل دادن به اعتراض و بحث در مورد نحوه سازمان دادن تحركات در این زمینه را در ذهن جامعه مشروعیت میبخشد. زمانی که هر کس و ناکسی از وزیر کار تا بیت رهبری از خانه کارگر تا شوراهای اسلامی از نماینده کارفرمایان تا مجلس نشینان و لشگری از محقق و اقتصاد دان بورژوا به عنوان صاحب نظر و صاحب صلاحیت با رو کردن مشتی آمار و ارقام و شمردن تعداد نان و عدس و نخود و لوبیای مورد نیاز خانواده کارگری در مورد دستمزد طبقه کارگر میگویند و نسخه میپیچند دلیلی ندارد خود این طبقه نتواند در این مقطع به اشکال مختلف جمع شود و ابراز وجود کند. اما و متاسفانه امسال هم این فرصت از دست رفت و طبقه کارگر ایران رهبران و فعالین آن نتوانستند از این فرصت به نفع خود استفاده کنند و صفی را در مقابل بورژوازی ایران و خیل مشاورین مختلف آنها و در دفاع از زندگی خود شکل دهند. در کل این دوره جز اعتراضات کوچک در حاشیه این طبقه و جز اطلاعیه و اظهار نظرهای پراکنده در مورد حداقل دستمزد ما شاهد تحرکی کارگری و جدی و قابل توجه در این زمینه نبودیم.

نهایتا امسال هم دولت و کارفرمایان و شوراهای اسلامی کار یک جانبه و بدون دخالت طبقه کارگر بعد از کش و قوسهای رایج و چانه زنی های درون خانوادگی قال مسئله را کنند و ۸۱۲ هزار تومان را به نام حداقل دستمزد برای سال ۹۵ به تصویب رساندند.

بر کسی پوشیده نیست که نه امسال و نه سالهای گذشته از حضور نمایندگان طبقه کارگر در اجلاس شورای عالی کار خبری نبود و قرار نیست در آینده هم چنین اتفاقی بیفتد. چانه زنی در شورای عالی کار با حضور نمایندگان دولت و کارفرما و شوراهای اسلامی کار به نام نماینده کارگر مستقل از ریاکارانه بودن آن نه با هدف افزایش دستمزد کارگر و بررسی نیاز این طبقه صورت میگیرد و نه به آن مربوط است. دولت مستقل از اینکه خود بخش بزرگی از سرمایه را در اختیار دارد و بزرگترین کارفرما است در عین حال حافظ منافع کارفرما و دولت بورژوازی ایران است. شوراهای اسلامی هم چه در گذشته و چه اکنون بازوی کارگری و حتی جاسوسی و خبرچینی همان دولت و کارفرمایان در میان طبقه کارگر بوده و هستند. اما این مراسمها و کل کاری که حول تعیین حداقل دستمزد انجام میگیرد مستقل از اینکه جدالی درون خانوادگی طبقه حاکمه است و باید با هم توافقی حاصل کنند و رقمی را به جامعه اعلام کنند در عین حال تلاشی برای مشروعیت دادن به بی حقوقی کارگر و اعلام این است که مبارزه برای افزایش دستمزد تا سالی دیگر از دستور خارج میشود. بحثهایی که در این اجلاس بر سر میزان تورم و نیاز خانواده کارگری میشود بحث خط فقر و مقدرات کارفرما و توان سرمایه برای تامین حداقلی به عنوان مزد به کارگر تماما پوچ و بی معنا است. اعلام نرخ تورم و ارقام مختلف و بحث بر سر سبد خانواده کارگری همگی تلاش برای قانع کردن و تسلیم طبقه کارگر به موقعیت فلاکتبار کنونی است.

دلسوزانندهای روسای جمهوری اسلامی و گریه و زاری نمایندگان کارفرما و دولت برای کارگران ایران و ابراز "نارضایتیهای" گاه و بیگاه شوراهای اسلامی کار جز حقه بازی و تملق گویی آنها برای قناعت کردن و تسلیم شدن طبقه کارگر به بردگی مزدی تمحیل شده از جانب آنها نیست. در دنیای واقعی آنچه حق و حقوق کارگر را رقم میزند و آنچه حتی در این اجلاس کذایی تعیین کننده است کل وزن اجتماعی طبقه کارگر و توازن قوای طبقاتی این طبقه در مقابل کل بورژوازی است که در ادامه به آن خواهم پرداخت. تعیین زمانی معین برای چانه زنی بر سر حداقل دستمزد امکانی است که طبقه کارگر و رهبران و فعالین دلسوز آن میتوانند از آن در خدمت اتحاد صفوف کارگران استفاده کنند و در تمام مراکز کار و در محلات کارگری و ... جمع شوند و بر سر دستمزد خود و چگونگی افزایش آن و نه تنها در باره حداقل دستمزد مشورت و چاره اندیشی کنند. امکانی است که کارگران در مجامع عمومی خود مطالبات خود را بیان کنند و به خیمه شب بازی های مثنی کلاش سیاسی و شارلاتان در شورای عالی کار نه بگویند.

ارقام مختلف در میدانی مشترک

در این مدت جدلی بر سر میزان حداقل دستمزد راه افتاد و ارقام مختلفی را نیز به عنوان مبنای دستمزد اعلام کرده اند. قبل از پرداختن به این مسئله لازم میدانم یکی دو نکته را در مورد خود حداقل دستمزد در جمهوری اسلامی بیان کنم.

بحث حداقل دستمزد در دنیای واقعی و در جامعه ایران بخش بزرگی از طبقه کارگر ایران را شامل نمیشود. حداقل دستمزد و آمار و ارقامهای جمهوری اسلامی و نهادهای مختلف آن چیزی در مورد دستمزد کارگر نمیگوید. بحث بر سر دستمزد به معنای واقعی کلمه نیست. برشمردن امکانات اولیه برای زنده ماندن و حداقلی که یک انسان احتیاج دارد تا نمیرد و بتواند نیروی کار کردن را بازتولید کند ربطی به خود دستمزد ندارد. در بسیاری از جوامع بورژوایی درست مانند جمهوری اسلامی بحث بر سر این حداقل و به عنوان مبنایی برای زنده ماندن کسانی که کاری برای آنها نیست در اشکال مختلف از جمله در شکل بیمه بیکاری پرداخت میشود.

در جمهوری اسلامی بخشی از طبقه کارگر که اساسا کارگران مراکز تولیدی کوچک و پراکنده است این حداقل را به عنوان مبنای دستمزد آنها اعلام میکنند. بخشی از طبقه کارگر ایران بدلیل اینکه شمول قانون کار نیستند همین حداقل را نیز دریافت نمیکنند و خود حداقل دستمزد و پرداخت آن نیز مبنای مبارزه کارگر با کارفرما و دولت است. در حقیقت آنان که در مورد این حداقل تصمیم میگیرند و آنرا اعلام میکنند علاوه بر اینکه خودشان همان را هم زیر پا میگذارند بخشی را هم به بهانه اینکه شمول قانون کار نیستند از گرفتن آن محروم میکنند. حتی در بسیاری از مراکز کارگری پرداخت همین حداقل هم به درجه اتحاد کارگران آن مرکز و توازن میان آنها و کارفرما بستگی دارد.

علاوه بر اینها دستمزد بخش قابل توجه ای از طبقه کارگر ایران بالا تر از این حداقل است. کارگران صنعتی کارگران نفت و گاز و برق و ماشین سازیها و ... بدیل نقش آنها در تولید و مبارزات و دستاوردهای تا کنونی آنها مزدشان با این حداقل قابل قیاس نیست. به این معنا این حداقل دستمزد به معنای مزد پایه مطالبه ای همه گیر و سراسری برای کل طبقه کارگر ایران نیست. افزایش دستمزد پایه به هر میزانی و با هر درصدی در کل جامعه تفاوت جدی ای با افزایش حداقل دستمزد و آنچه هر سال شورای عالی کار بیان میکند دارد.

ارقامی که حول دستمزد کارگر با هر میزان کم یا زیاد بیان میشود خارج از دایره توازن قوای واقعی امری دلخواهی است. آنچه تعیین میکند دستمزد کارگر چه باشد آنچه حتی تعیین میکند حداقل دستمزد مورد بحث هم چه رقمی باشد توازن قوای واقعی میان کل طبقه کارگر با بورژوازی است. دستمزد کارگر بخشی کوچکی از کل تولید اجتماعی است که این طبقه با اتکا به نیروی خود و در جدالی دائمی و طبقاتی با طبقه بورژوا به زندگی خود اختصاص میدهد. میزان این دستمزد بستگی به زور و توان این طبقه در مقابل کل بورژوازی و دولت آن دارد. میزان خودآگاهی و اتحاد صفوف این طبقه میزان همبستگی میزان تشکل و تحزب یافتگی آن میزان درک این طبقه از موقعیت خود به عنوان یک طبقه هم منفعت و قدرت متحد آن تعیین میکند که چقدر زورش میرسد و چه میزانی را از دسترنج کار خود را میتواند در جدال با بورژوازی از او به زور بگیرد. هیچ بورژوایی و هیچ دولت بورژوایی در تمام دنیا افزایش دستمزدی را برای طبقه کارگر در دستور نخواهد گذاشت اگر مجبور نباشد. بی شک در هر جامعه بورژوایی و از روزی که جامعه سرمایه داری تولد یافته است تامین حداقلی را به نام دستمزد برای کارگر در نظر گرفته اند تا این طبقه بتواند نیروی کار خود را بازتولید کند و هر روز بتواند به سرکار برود و باز هم تولید کند و کارفرما و کل طبقه بورژوا سود ببرد. اما جدال دائمی این طبقه برای گرفتن سهم بیشتر از نتیجه کار خود یک مبارزه دائمی در کل اشکال آن میان این طبقه و طبقه حاکمه و دولت بورژوایی است. و البته بسیاری از کسانی که در این مدت بر سر دستمزد یا حداقل دستمزد اظهار نظر کرده اند بر همین حقیقت هم انگشت گذاشته اند.

اگر قرار باشد از نیاز خانواده کارگری صحبت کنیم برای سنجش میزان نیاز آنها احتیاجی به تعیین ارقام و ... نیست. فهم اینکه یک خانواده کارگری برای تامین زندگی انسانی به چه میزان دستمزدی احتیاج دارد تخصص و تفحص خاصی را لازم ندارد. اگر بحث نیاز خانواده چهار یا پنج نفره هست لطفاً میزان حقوق نمایندگان مجلس و میزان حقوق وزیر کار و جناب محجوب و بقیه همپالگی های آنها را در نظر بگیرید. هر خانواده مستقل از کارگری و غیر کارگری آن برای تامین نیازهای خود به عنوان جمعی انسان به امکاناتی از خوراک پوشیدنی مدرسه دکتر و درمان و تفریح و کتاب و روزنامه و سینما و تئاتر و ... نیاز دارد. معیار ما برای این نیاز همانی است که خانواده های مجلس نشینان و آخوند و نماینده گان شورای عالی کار و خانه کارگر و اگر بحث بر سر مطالبه کارگری است دلیلی نیست این مطالبه بر اساس میزان خط فقر تعیین شود. اصلا چرا خط فقر و چرا وقتی به کارگر میرسد حتی از جانب کسانی که خود را طرفدار و دلسوز آن میدانند بحث خط فقر و این رقم و آن رقم در جریان است. ارقام و آمارهای جمهوری اسلامی و حقوق بگیران آن در شورای عالی کار در مورد حداقل دستمزد هر زمانی شامل خودشان و رفقایشان و خانواده هایشان شد بگذار برای خانواده کارگری هم بشود. کارگر چرا باید در این میدان بازی کند و دنبال این بگردد که کدام رقم به حقیقت نزدیکتر است. رقم نزدیک به حقیقت در مبارزه ای در جریان بستگی به توان کارگر در به کرسی نشاندن آن دارد و درغیاب این مبارزه چرا مطالبه کارگر کمتر از مزد وکیل و نماینده مجلس و رئیس روسای دولت بورژوایی باشد و سقف آن خطر فقر !!!

میگویند اقتصاد مملکت توان افزایش دستمزد بیشتر را ندارد میگویند کارفرما با افزایش دستمزد ورشکسته میشود میگویند اگر دستمزد بیشتری پرداخت شود کارخانه و محل کار بسته میشود و کارگر بیکار میشود. میگویند افزایش دستمزد باعث افزایش هزینه تولید میشود و کارفرما را از سرمایه گذاری کردن باز میدارد و غیر.

اینها و دهها استدلال از این قبیل چه از طریق دولت و نمایندگان مستقیم آنها و چه از طریق روشنفکران طبقه بورژوا استدلالات رایج بورژوازی در کل جهان است. اینها استدلال خودکارفرما برای فشار به طبقه کارگر جهت تقبل شرایطی است که بورژوازی برای سود بیشتر به قیمت استنمار بیشتر طبقه کارگر بیان میکند. اولاً طبقه کارگر از کسی گدایی نمیکند و تنها بخش بیشتری از ثروتی را میخواهد که کل بورژوازی از او به زور گرفته است. کارگر سهم بیشتری از ثروت تولید شده توسط خود را میخواهد. و در ثانی پول نیست و اقتصاد نمیکشد" و ... توجیهاات رایج و همیشگی طبقه بورژوا به قدمت کل تاریخ آن است. اگر پول و امکانات نیست لطفاً حقوق مراکز اطلاعاتی بیت رهبری نمایندگان مجلس حوزه علمیه قم روسای دولت و ... را نصف کنید. لطفاً از کیسه مملکت و به حساب کارگر پول مساجد و هزاران بنیاد ضدکارگری بورژوایی و اسلامی را نبردازید. هر وقت بحث از افزایش دستمزد کارگر به میان میاید چنین توجیھاتی را تحویل میدهند. در این تصور ظاهرا همه پذیرفته اند که یک اقلیت بورژوا هر سرمایه و پولی را جمع کند به هر میزان از کیسه جامعه و از نتیجه استنمار طبقه کارگر ثروت و سامان جمع کنند دزدی و چپاول کنند و انواع امکانات دیگر جامعه را در اختیار خود بگذارند حقشان است. اینجا دیگر نه مشکلی برای اقتصاد مملکت هست و نه بحث بیکارشدن کارگران و نه بحث اینکه پولی نیست و اما تا نوبت به کارگر رسید یک مشت عالم و کاشف و دانشمند پیدا میشوند تا به زمین و زمان قسم بخورند که پول نیست و وضع اقتصاد مملکت خراب است! اینها چرندند! خود دولت و ارگانهای مختلف آن هر سال برخود میبالند که در زمینه های مختلف از صنعت تا تکنیک و ... جامعه رشد کرده است سرمایه بیشتر شده است و امکانات و تولیدات مختلف چندین برابر شده است بارآوری کار به میزان بسیار بالایی افزایش یافته است. بهر حال این بحث پوچ است و جواب هر کارگر کمونیستی این است که لطفاً جامعه را به ما بسپارید تا نشان دهیم که رفاه کارگر نه تنها ممکن است نه تنها با رشد اقتصاد و رشد صنعت و تولید تناقضی ندارد که برعکس عین رشد اقتصاد و صنعت و تولید است. سازمان و نظام شما که بر اساس بهره‌کشی از ما ساخته شده است که نمی کشد نه اقتصاد و تولید و رشد. بنابر این اگر نمی خواهید و نمی توانید سطح زندگی و رفاه ما را بالا ببرید لطفاً گورتان را گم کنید و جامعه را بدست طبقه کارگر بدهید تا این تناقض را برای همیشه حل کند. تا آن روز صدالبته نه بحث بر سر سبد زندگی ما و خط فقر ما که زور تعیین میکند که ما چقدر میتوانیم از حلقوم شما بیرون بکشیم.

گفتم مستقل از این توجیهاات اعلام رقم به عنوان پایه دستمزد و یا به عنوان حداقل دستمزد زمانی مفهوم دارد که مبارزه ای واقعی و عینی برای افزایش دستمزد در جریان است. زمانی که بحث بر سر افزایش دستمزد میان نمایندگان کارگران مثلا صنایع و برق و ترانسپورت با دولت و کارفرما در جریان است و در چنین شرایطی لابد هر دو طرف زورشان را میزنند و هر کس رقمی را به عنوان مطالبه خود بیان میکند و تلاش میکند به زور نیرویی که پشت سر دارد طرف مقابل را مجبور به قبول آن کند. و در چنین شرایطی نهایتا میزان زور طبقه کارگر که در شکل میزان اتحاد و خودآگاهی آن نمایان میشود تعیین کننده میزان و یا رقم بالاتری برای دستمزد است.

در جامعه ایران نه تشکل کارگری آزاد است و نه طبقه کارگر صاحب تشکلات خود است و نه مبارزه ای برجسته و قابل رویت به معنای نیرویی واقعی و در میدان از این طبقه که خواهان افزایش دستمزد باشد در حال حاضر در جریان است. اینکه سال گذشته هزاران اعتراض کارگری در جریان بوده است جواب جنبش اعتراضی واقعی با نیروی قابل اندازه گیری برای فشار به دولت جهت افزایش دستمزد نیست. ا

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حداقل دستمزد و مبارزه...

فزایش دستمزد زمانی عملی میشود که نیروی را بطور بلفعل در میدان داشته باشد چیزی که متأسفانه شاهدش نیستیم. در چنین شرایطی اعلام ارقام به جای کوشش برای شکل گیری خود جنبش و خود تحرک کارگری نه تنها کارساز نیست که گمراه کننده است. بحث بر سر این نیست که مثلاً ۳ میلیون و نیم رقم بالایی است و ممکن نیست. بحث بر سر این است که جنبشی عینی و اعتراضی برای تحقق افزایش دستمزد که اکنون متحدانه ابراز وجود کند هنوز در جریان نیست. هنوز توازن قوای واقعی جامعه آن فشاری را ایجاد نکرده که فشاری جدی به دولت و شورای عالی کار آورده باشد تا جسارت نکنند با اعلام ۸۱۲ هزار تومان به عنوان حداقل دستمزد به جامعه و به طبقه کارگر فخر بفروشند که زندگی آنها را مد نظر دارند و به قول وزیر کار دولت اعتدال در فکرشان است. در غیاب چنین تحرکی هر رقمی را حتی واقعی میتوان گفت اما هر چه هست پایش روی زمین سفت نیست و متکی به تحرکی واقعی نیست.

لذا اعلام ارقام و جدال بر سر آن کاری را به جایی نخواهد رساند. قابل فهم است که در جدلهای حول ارقام مختلف بحثهای درست و نادرست تأکید بر مواضع مارکسیستی مثلاً بر سر دستمزد و اینکه مبنای تعیین آن چه هست و چه نیست کار بی ارزشی نیست. اما هر چه هست بازی در میدانی است که خود جمهوری اسلامی راه انداخته است و عده ای هم محاسبه میکنند که این یا آن رقم کدام واقعی است. مستقل از درستی و یا نادرستی استدلال طرفین در این میدان نمیتوان خود مبارزه واقعی برای بهبود زندگی طبقه کارگر را به جایی رساند. در این میدان نمیتوان تأثیری قابل توجه و حتی کوچک بر خود توازن قوا به نفع طبقه کارگر گذاشت و به این اعتبار دنبال رقم گشتن و خود را راحت کردن آب در هاون کوبیدن است همچنانکه اشاره شد اگر بحث بر سر توقع از زندگی است چرا وقتی به کارگر میرسد کس و کسانی هم که به خود مارکسیسم و یا کارگر میگویند باید مبنای توقعشان سطح خط فقر باشد؟ چرا نباید توقع از زندگی و امکانات برای زندگی انسانی در سطح روسای خود جمهوری اسلامی نباشد؟

چه باید کرد؟

همچنانکه اشاره کردم زمان تعیین حداقل دستمزد و فرصتی را که بورژوازی برای تعیین سالانه آن گذاشته است پایان یافت. اما معضل دستمزد طبقه کارگر با شاعل و بیکار آن جای خود باقی است. مبارزه برای بهبود زندگی در همه ابعاد آن و برای کل طبقه کارگر ایران با صنعتی و غیر صنعتی از مراکز اصلی تا کارگاههای کوچک و مراکز خدماتی و ... تا میلیونها زن و مرد بیکار جای خود باقی است. سطح این مبارزه و اشکال مختلف آن هر چه هست امری تعطیل ناپذیر و در جریان است. آمارهای مختلفی از اعتراضات و اعتصابات کارگری در سال گذشته موجود است. مستقل از اینکه آمار دقیق کدام است هیچ کسی حتی مبلغین خود جمهوری اسلامی منکر هزاران اعتراض و اعتصاب کارگری در سال گذشته نیستند. با همه این حقایق موقعیتی که بورژوازی ایران به طبقه کارگر تحمیل کرده است نه تنها افزایش دستمزد در مبارزه روزمره آن برجسته نیست که بخش بزرگی از اعتراضات این طبقه علیه اخراج و بیکارسازی و برای گرفتن مزد ناچیز کاری است که کرده است. این حقیقت بیان توازن قوای بشدت نابرابر این طبقه در مقابل بورژوازی ایران است.

ما در جامعه ایران با طبقه کارگر بزرگ و انقلاب دیده طرفیم با میلیونها پرولتر صنعتی طرف هستیم که بورژوازی و دولت آن با دقت بر سر چگونگی سد کردن عروج متحد آن نقشه میچینند و حساسند. تناقض مسئله اینجا است که این نیروی عظیم و قدرتمند در حال حاضر در موقعیت بشدت نابرابری قرار دارد و توازن قوای میان این طبقه و بورژوازی بشدت نابرابر است. همین واقعیت است که به بورژوازی و هر

کارفرمایی امکان داده است تا به هزار بهانه واهی و از جمله اینکه پول ندارم حقوق معوقه چندین ماهه را لااقل برای بخشهایی از این طبقه به پدیده ای عادی تبدیل کرده است. و همین حقیقت است که به کارفرمایان و دولتشان امکان داده است تا هر کارگر معترضی را به بهانه اینکه کارفرما شکایت کرده است را دستگیر و محاکمه کنند.

اکنون بحث بر سر ارزیابی از موقعیت طبقه کارگر و دلایل اوضاع کنونی و چگونگی این توازن نیست. بررسی این حقیقت و ارزیابی از موقعیت جنبش کارگری کار این نوشته نیست. اما نکته اینجا است که مبارزه برای افزایش دستمزد برای هر کمیستی بخشی از تلاش زمینی برای اتحاد در صفوف این طبقه است. افزایش دستمزد طبقه کارگر چه در قالب حداقل دستمزد که بخش کوچکی از این طبقه را شامل میشود و چه در قالب افزایش کل دستمزد و بهبود زندگی این طبقه و به این اعتبار تغییری در توازن واقعی میان طبقه کارگر و بورژوازی ایران در گرو بالا بردن خودآگاهی آن و بالا بردن سطح اتحاد در میان کارگران است. لذا هر نیرو و جریانی که بطور عملی و واقعی دنبال بهبود زندگی این طبقه است راهی جز تلاش عملی برای تبدیل خواست افزایش دستمزد به مطالبه روز بخش قابل توجهی از کارگران و مراکز کارگری را ندارد.

محروم بودن طبقه کارگر از تشکل

میگویند طبقه کارگر از تشکلهای توده ای خود محروم است. مسلم است که در جامعه ایران طبقه کارگر هم از تشکلات توده ای و صنفی خود و هم از تشکلات سیاسی خود محروم است. باز مسلم است که کارگر غیر متشکل و کارگری که از تشکلات خود محروم است در موقعیت به مراتب نامناسبتری در مقابل بورژوازی قرار دارد. در مورد تشکلات توده ای طبقه کارگر و رابطه آن با مبارزات این طبقه برای افزایش دستمزد باید توجه داشت که این رابطه رابطه مرغ و تخم مرغ نیست. تشکل توده ای طبقه کارگر در ایران عملاً ممنوع است. و قرار هم نیست در هیچ جناحی از بورژوازی ایران اجازه داده شود که کارگر در تشکلهای توده ای حال شوراهای کارگری یا اتحادیه و سندیکا متشکل شوند. این امر نه در جمهوری اسلامی و نه در هیچ حاکمیت بورژوایی دیگری در ایران آزاد نخواهد بود مگر اینکه سطح مبارزه طبقه کارگر و تغییر توازن قوا به بورژوازی ایران با هر دولتی تحمیل کند. بین طبقه کارگر و بورژوازی ایران قانون عمل نمی کند سی و شش سال است که زور تعیین میکند. اعتصاب کارگری ممنوع است با این وصف روزانه اعتصاب کارگری در گوشه و کنار مملکت صورت میگیرد. امروز ما با توازن قوایی که بتواند حق برخورداری طبقه کارگر از تشکلات توده ای و مستقل خود از دولت را تحمیل کند فاصله زیادی داریم. اما مبارزه روزانه کارگر و جدال دائمی برای بهبود زندگی منتظر ایجاد تشکل نخواهد بود. تحمیل تشکل کارگری خود بخشی از پروسه مبارزه این طبقه است. و تا زمانی که چنین امکانی فراهم نشده است کارگران راهی ندارند مگر اتکا به مجامع عمومی کارگری که در سنت ما بکرات بر آن تأکید شده است. این حقایق وظیفه ویژه و سنگینی را بر دوش فعالین کارگری و کارگران کمیست میگذارد. در چنین شرایطی نقش آنان به عنوان لولای اتحاد در میان کارگران یک بخش و در اتحاد آنها با بخشهای دیگر و با اتکا به شبکه های فعالین کارگری امری جدی و حیاتی است.

علاوه بر این طبقه کارگر برای تغییری جدی در زندگی محتاج مبارزه ای سراسری برای افزایش دستمزد و بقیه مطالبات اصلی و سراسری خود است. تأمین یک مبارزه سراسری کارگری بدون تأمین افق سراسر و درازمدت تر ممکن نیست کاری که احزاب کارگری و کمیستی تاریخاً تأمین کرده اند. طبقه کارگر ایران بدون تحزب سیاسی و حزبی خود حتی در دنبال کردن مطالبات صنفی خود نیز عاجز است. مبارزه سراسری کارگر در شرایطی که این طبقه نه تنها سایه تحزب سیاسی و کمیستی آنرا با تیر میزنند بلکه تشکلات توده ای آن نیز ممنوع است راه زیادی نمیرود.

تا زمانی که خلا حزب کمیستی قدرتمند و با نفوذ در جامعه ایران موجود است راهی که در مقابل کمیستهای کارگری در میان طبقه کارگر است تحزب جنبشی آنها در کمیته های کمیستی است. تأمین رهبری سراسری و تلاش برای اتحاد کارگری در ابعاد سراسری کار احزاب کمیستی و کارگری است. کمیته های کمیستی و اتحاد کمیستهای طبقه کارگر اتحاد رهبران و فعالین بانفوذ آن یک امر حیاتی است. مبارزه سراسری کارگر و اتحاد سراسری این طبقه بدون تأمین افق سراسری و بدون تلاش برای مبارزه ای همه جانبه علیه بورژوازی در همه ابعاد آن و بدون ساختن پایه های تحزب کمیستی آن به عنوان ستون فقرات انقلاب کارگری ممکن نیست. به همین دلایل است که حزب ما سالها ست برای تحزب کارگران کمیست و ارتقا سطح کنونی آن

از قالب شبکه فعالین کمیست به کمیته های کمیستی تلاش میکند. بدون تردید در این شرایط و همچنانکه اشاره کردم وظیفه سنگینی بر دوش کارگران کمیست قرار دارد. میزان روشنی آنها و داشتن افق روش و کمیستی در میان آنها و دامنه اتحاد آنها در کمیته های کمیستی و همزمان تلاش آنها در مراکز کارگری و اتکای آنها بر مجامع عمومی در مبارزات جاری کارگری چه بر سر افزایش دستمزد و چه بر سر مطالبات دیگر آن دو محور اصلی عبور دادن طبقه کارگر از شرایط دشوار کنونی و ایجاد شرایط مناسبتر و توازن قوای بهتری به نفع این طبقه است.

اولین اصلی که کارگر باید در رد و قبول

یک قانون کار در نظر بگیرد اینست که من

بعنوان یک عنصر آزاد در این جامعه در

سرنوشت خودم، در محیط کار خودم، در تعیین

اینکه نیروی کارم را دارم در ازاء چه میفروشم

و در چه شرایطی قرار است کار کنم و غیره،

چقدر سهم و نقش دارم. اولین شانس

اینست که کارگر بعنوان یک عنصر آزاد و

یک شهروند صائب اختیار ظاهر بشود.

منصور حکمت

مکمیست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللہی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمیست: به سردبیری خالد حاج محمدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیا: نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatistsociety.com

اتحادیه‌های کارگری

بحث در سمینار حزب کمونیست ایران درباره

متن پیاده شده از روی نوار



مقدمه: بحث اتحادیه های کارگری بحثی است که منصور حکمت در سمینار حزب کمونیست ایران در شهریور ماه ۱۳۶۴ کرده است. نظر به اهمیت این بحث و تاکیدات منصور حکمت بر جایگاه مبارزه اقتصادی طبقه کارگر برای حزب کمونیست ایران چه از نظر کل استراتژی انقلاب کارگری و چه از نظر تاکتیکی ما آنرا در این شماره کمونیست منتشر میکنیم خواندن آنرا به همه فعالین چپ و کمونیست توصیه میکنیم.

سردبیر

راستش فکر میکنم در صحبت رفیق امیر، بار اصلی بحث روی انتقاد از اکونومیسم و تریدیونیسیم بود و مقداری هم سعی شده بود که نفس مبارزه اقتصادی و حتی نفس اتحادیه از سیاست تریدیونیسیم و سیاست اکونومیسم جدا بشود. ولی وقتی به کل بحث در مجموعه‌اش فکر کردم، دیدم در این بحث به مبارزه اقتصادی مقداری ظلم شده و شخصاً فکر میکنم که اینجا باید از مبارزه اقتصادی و اهمیتش صحبت کنم. بخصوص در صحبت‌های آخر رفیق امیر فکر میکنم جایگاه واقعی مبارزه اقتصادی به مقدار زیادی کم‌رنگ شد. بعلاوه با توجه به اشاراتی که به انحرافات موجود کرد، در کسانی که با ما مخالفند، در رزمندگان و راه کارگر و انحرافات آنها، فکر میکنم یک انحراف واقعی‌تر و خطرناک‌تری که روبروی ما هست را هم باز به همین اعتبار کم‌رنگ کرد.

در مورد این که آیا مبارزه اقتصادی سنگ اول آگاهی کارگری یا سنگ اول مبارزه طبقاتی هست یا نه فکر میکنم چند تبصره لازم است. بنظر من مبارزه اقتصادی سنگ اول آگاهی کارگری هست. یعنی این تصور که گویا طبقه کارگر میتواند مستقل از درک موجودیت خودش بعنوان فروشنده نیروی کار به درکی سوسیالیستی برای ایجاد یک نظم نوین برسد، بنظر دشوار است. فکر میکنم پروسه خودبخودی پیوستن کارگران به هر نوع مبارزه‌ای از آنجایی میگذرد که آنها به وضعیت خودشان در جامعه سرمایه‌داری بعنوان فروشنده نیروی کار پی میبرند و تحمیل‌ها و اجحاف‌هایی که از این بابت به آنان میشود.

ثانیاً فکر میکنم این تصادفی نیست که یونیونیسیم و اکونومیسم با مبارزه اقتصادی نداعی میشود، کنار کشیدن از سیاست با مبارزه اقتصادی نداعی میشود، و همینطور این هم تصادفی نیست که بطور طبیعی، سر و کله بخش بیشتری از کارگران پیشرو و فعال در مبارزات اقتصادی پیدا میشود. علتش این است که شرکت کردن در مبارزه اقتصادی از نظر جامعه بورژوازی موجه‌تر است. یعنی اینکه طبیعی است که کسی می‌خواهد جنس خودش را بقیمت بالاتری بفروشد، یا کسی می‌خواهد بعنوان بشر حق داشته باشد بیمه داشته باشد، بهداشت و دستمزد بالاتری داشته باشد و الزاماً مخالف نظم موجود و مدافع زیر و رو کردن آن نیست. این را جامعه میپذیرد، حتی در فاشیستی‌ترین حکومتها. وقتی شما از این صحبت میکنید که هر مبارزه اقتصادی فوراً توسط بورژوازی سرکوب میشود، من میگویم بطریق اولی مبارزه کمونیستی و سوسیالیستی صد بار بدتر سرکوب میشود. بعضی مواقع در فاشیستی‌ترین کشورها اعتراض بر سر ساعت کار، اعتراض بر سر بیمه، اعتراض بر سر موقیعت بهداشتی کارخانه چیزی است که بهتر تحمل میشود تا مبارزه‌ای که مثلاً برای از میان برداشتن دیکتاتوری یا از بین بردن مالکیت خصوصی سر بگیرد. می‌خواهم بگویم این درست است که این مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را

ابزار اپوزیسیون غیر کمونیست بشود و دوباره در انقلاب ایران پای قضیه‌ای برود که سرش را کلاه بگذارند. به دلیل اینکه درک روشنی از مبارزه اقتصادی ندارند.

نکته دیگری که تاریخاً مسجل شده این است که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر نوعی محک کمونیسم هم هست. شما لهستان را دارید؛ بالاخره بعد از سی سال چهل سال پنجاه سال بجایی رسیده‌ایم که عده‌ای آمده‌اند و گفته‌اند سوسیالیسم و نظم نوین و عده‌ای هم گفته‌اند نان شب و ساعت کار. بطور تاریخی محک این که آن سوسیالیسم و نظم نوین بود، بالاخره به این بر میگردد که آیا نان شب و ساعت کار بطور راحت‌تری دارد تأمین میشود؟ آیا آن ایده که آمد صبح ماهیگیر است، شب نقاش و بعد از ظهر جوشکار، دارد تحقق پیدا میکند؟ یعنی وضعیت اقتصادی، عینی و مادی طبقه کارگر بطور دائمی ملاک موفقیت کمونیست‌ها و ملاک حقانیت هر تفکر کارگری است. اگر بنا باشد این مبارزه اقتصادی کم‌رنگ شود - این مطالبات اقتصادی به عنوان محور اصلی موجودیت طبقاتی طبقه کارگر - بنظر من میشود هر چیز ولونتاریستی را میشود به او قالب کرد؛ "خوب این دولت تو است دیگر"، "ملی کردیم دیگر" و یا مثلاً "حکومت سوسیالیستی است دیگر" و یا "جبهه ضد فاشیستی است دیگر"!

بنظر من درجه و وقوف طبقه کارگر به منافع خاص اقتصادی و مطالبات خاص اقتصادی کمک میکند که کمونیست‌ها، و نه احزاب رفرمیست که بر سر قدرت سیاسی در داخل بورژوازی با همدیگر چانه میزنند، قدرت بگیرند. چون فقط اینها هستند که سیستمی را برای جامعه پیشنهاد میکنند که قابلیت تحقق آن مطالبات را دارند. و یکی از عوامل افشاکگری از رویزیونیسیم و رفرمیسم در احزاب بعد از کمینترن دقیقاً همین مطالبات اقتصادی طبقه کارگر بود. فکر میکنم این نکته هم در این بحث کم‌رنگ میشود.

اما در مورد خود ایران، بنظر من آن چیزی که ما را تهدید میکند دور ماندن از طبقه کارگر است نه دنباله‌روی از طبقه کارگر. اصلاً فکر نمیکنم که راه کارگر و رزمندگان و غیره دارند یک جریان سندیکالیستی درست میکنند که از ما نیرو بگیرد. فکر میکنم بر عکس است. راه کارگر و رزمندگان و امثالهم یکبار دیگر دارند نشان میدهند که در فردای دموکراسی آن کارگری است و ما روشنفکری. اگر بخواهی الان بفهمی که چه انحرافی حزب کمونیست را در رابطه با طبقه کارگر تهدید میکند، من میگویم که این اصلاً اکونومیسم و سندیکالیسم نیست، بلکه باز هم ولونتاریسم و پوپولیسم و روشنفکرگرای است. اگر بطور واقعی نگاه کنید میبینید که حساسیت حزب ما آنجا کم است که به مطالبات اقتصادی، به موجودیت عینی طبقه کارگر و مبارزه واقعی هرروزه‌اش مربوط میشود. آنجا است که ما هیچ چیز نمیدانیم. آنجا است که یک نفر در صف ما صاحب‌نظر نیست. آنجاست که روزنامه ما و رادیوی ما و غیره خالی است. فکر میکنم در فردایی که بحران انقلابی در ایران پا بگیرد، آن جریانی که به سمت خارج شدن از طبقه کارگر میکشد و دور ماندن از طبقه کارگر، جریان ماست نه رزمندگان. این دنباله‌روی‌ای که رزمندگان یا راه کارگر از خودشان نشان میدهند، از اکونومیسم‌شان نیست، من این را تضمین میدهم. این از تلاششان برای جلب کارگر است. اینطور نیست که رویزیونیسیم روسی ناگهان در ایران اکونومیست از آب در آمده، یعنی فکر میکند که باید مطالبات اقتصادی کارگران را متحقق کرد، فکر میکند باید با نیروی خودشان متحقق کرد، یا فکر میکند این هدف اساسی است! نخیر اینطور نیست. راه کارگر از مطالبات اقتصادی و از تشکیلاتهای خودبخودی کارگران دفاع میکند که تحیببشان کند. برای چه؟ برای اینکه سیاست از بالا و کاملاً ارادی و غیر کارگری و ضد کارگری و ضد همان مطالبات اقتصادی خودش را پس‌فردا پیش ببرد. می‌خواهد کارگری بشود. این جزو پروسه کارگری شدن رزمندگان است. به این پدیده باید در این چهارچوب نگاه کرد. و این

نوعی نشان دادن حساسیت این جریانات، به مسائل خود طبقه کارگر است.

وقتی ما اینها را نقد میکنیم، اگر این وجه را نبینیم و اینها را به اسم اکونومیست بگوییم، بنظر من در دست اینها بازی کرده‌ایم. درست است که عقایدشان اکونومیستی است ولی این تبلیغات اکونومیستی خاصیت نزدیک کردن این سازمانها به خود بافت کارگری جامعه ایران را دارد، چیزی که ما از آن غافلیم.

من میگویم کم‌رنگ کردن مبارزه اقتصادی در این مقطع، کم‌رنگ کردن جایگاهش در کل آگاهی و خودآگاهی طبقه کارگر، کم‌رنگ کردن آن در رابطه حزب، کارگران و انقلاب سوسیالیستی، نتیجه‌اش این میشود که ما دوباره به سازمان پیکار و یا رزمندگان دوره قدیم تبدیل بشویم. سازمانی بدون لمس با طبقه.

بگذارید بحثم را اینطور فرموله کنم؛ میگویم مبارزه اقتصادی یکی از اجزاء مبارزه طبقاتی است. این در بحث رفیق امیر کم‌رنگ شد. درست است که سعی کرد که خیلی جاها حساب مبارزه اقتصادی را از اکونومیسم و غیره جدا کند، ولی وقتی به آخر بحثها رسیدیم با نوع تأکیدها و مکثها بنظرم رسید که خود مبارزه اقتصادی اینجا دارد سرکوفت میخورد. که بنظر من نه فقط حیاتی است بلکه غلط نیست اگر بگوییم گام اول در تشکل طبقه است. غلط نیست اگر بگوییم گام اول در خودآگاهی طبقه است. مرزبندی خیلی دوآتشه با این، میتواند ما را از آن طرف بیاندازد که این پروسه حیاتی را - که بنظرم مهم است - نبینیم.

در چهارچوب تاریخ واقعی ایران هم اگر نگاه کنیم باز این را میبینیم که سنتاً احزاب چپ ایران، از بالای سر طبقه کارگر، برای استفاده از طبقه کارگر بعنوان "دمکرات پیگیر" و برای تغییر رژیم به رژیمی دیگری که اصلاً جُدا از سنت کارگری نتیجه گرفته‌اند، به طبقه کارگر فراخوان دادند و یا اصلاً ندادند. مثل مشی چریکی.

ما از کدام سر داریم به طبقه کارگر و به اکونومیسم نزدیک میشویم؟ لنین وقتی با این مسأله روبرو است، جنبش روشنفکران را ندارد، جنبش کارگران روس را دارد که اکونومیستند و در اکونومیسم دست و پا میزنند و همانها هم سوسیال دمکراتند. یعنی بنده سوسیال دموکراسی از بنده جنبش اکونومیستی در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۳ تفکیک‌پذیر نیست. سوسیال دموکراسی روس بعنوان جنبش کمونیستی کارگران روسیه شروع شد. کمونیسم ایران بعنوان جناح چپ جنبش روشنفکری-لیبرالی و جنبش مذهبی-خرده بورژوازی شروع شد و هیچ ریشه‌ای در مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و حال و هوای آن مبارزه ندارد و به همین خاطر بینهایت از این طبقه و رهبران عملی آن جدا است.

قدرت تاریخی حزب توده، اکثریت و راه کارگر برای نزدیک شدن به رهبران عملی بخاطر این است که آنها از این سنت، از سنت پوپولیسم، شروع نمیکند. آنها از سنت روسی شروع میکنند و آن سنت روسی جای خیلی تعریف شده‌ای برای مبارزه اقتصادی طبقه کارگر دارد. آن هم این است که: تا وقتی که در اپوزیسیون، یادش یزن و وقتی که رسیدی بقدرت، زیرش یزن! اینها هم دارند همین کار را میکنند، درکشان روشن است. در صورتی که اگر به سابقه حزب کمونیست ایران نگاه کنید، با نقد جریانات روشنفکری ماوراء کارگری آمده و نه به عنوان یک جریان رادیکال از درون خود جنبش کارگری و از درون سنت مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر ایران، ادامه سنت حزب کمونیست اول ایران نیست - انطور که رفیق نقی میگوید - ادامه طبیعی و کلاسیک آن نیست. از یک قطب دیگری دارد به آن پدیده نزدیک میشود.

نکته مهم دیگری که قبلاً اشاره کردم ولی نتیجه نگرفته رها کردم این است که مبارزه اقتصادی عرصه‌ای است که طبقه کارگر در آن آموزش میبیند و اشکال رهبری کردن خودش و صحبت کردن از خودش را میفهمد. بعلاوه عرصه‌ای است که در آن میشود قانوناً مبارزه کرد - هر

کارگران جهان متحد شوید

اتحادیه‌های کارگری…

چقدر هم که سخت باشد - اگر اصولاً عرصه‌ای باشد در آن بشود قانوناً بعنوان یک کارگر مبارزه کرد، عرصه مبارزه اقتصادی است. و گرنه اصلاً دور مبارزه قانونی را باید قلم گرفت و رفت چریک تربیت کرد و از کوه‌ها آمد و شهرها را گرفت. ولی اگر میشود از تلفیق کار قانونی و کار غیر قانونی حرف زد، باید قبول کرد که آن عرصه قانونی در ایران همچنان مبارزات اقتصادی است، با مبارزات صنفی و یا مبارزه در جهت قشر معینی از طبقه کارگر است، مثلاً بخش زنان، بخش شهرستانی یا بخش جوان طبقه کارگر .

اگر حزب ما بخواهد کارگری بشود باید در این دوره بتواند کار قانونی بکند و اگر بتواند کار قانونی بکند باید بتواند رهبر مبارزه اقتصادی هم بشود. من می‌خواهم از اینجا این نکات را به هم ربط بدهم. یعنی تماس ما با کارگران پیشرو و پیوند خوردن با بخش پیشرو طبقه کارگر ایران، امروز برای حزب کمونیست ایران، رفتن به سمت طبقه کارگر و حساسیت به مبارزه اقتصادی آن طبقه را با خودش دارد. رفیق امیر در بحثش از روی این نکته گذشت و فکر میکنم استنباطی که آدم در آخر از بحث میگرفت یکبار دیگر تأکید بر این بود که" کارگران سیاسی‌اند" و هر کسی که ممکن است از مبارزه اقتصادی حرف بزند، یا بخواهد سازماندهی ویژه‌ای برای مبارزه اقتصادی پیشنهاد کند، یا سازماندهی مبارزه اقتصادی را امروز امر عاجل کمونیستها بداند، ممکن است به اکونومیسم متمم بشود. من این را صحیح نمی‌دانم .

فکر نمی‌کنم اختلاف نظر چندانی با هم داشته باشیم. فکر میکنم علتش این است که رفیق امیر بحث خودش را در پلمیک با اکونومیست‌ها فرموله کرد. در صورتی که بنظر من تا آنجا که به جنبش کارگری بر میگردد، اساس پلمیک ما با ولونتاریست‌ها و روشنفکران است. راستش بنظر من در ایران اکونومیست نداریم. به همین دلایلی که گفتید اصلاً اکونومیسم نداریم. هر کسی آنجاست برای هدفی آنجاست. هر کسی که از مطالبات اقتصادی حرف میزند، درد دیگری دارد. کارگری که آمده که بگوید هشت ساعت کار می‌خواهم پنج نفر هم فکر نمی‌کنم باشند، هر کس سرش بجایی بند است. ولی ادای اکونومیسم را در آوردن هست، از این دیدگاه که "کارگر سنتاً اقتصادی است"، طرف مجبور است ادای اکونومیسم را در بیاورد که نیرو جذب کند. فکر میکنم آن اکونومیست روسیه سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۵ هم اینقدر خام‌اندیش نبوده که فکر کند، الان سیاست را بدست بورژوازی لیبرالها میسپارم و فعلاً مبارزه اقتصادی را میکنم. منظورش این بوده که این راهی است که میشود کارگران را نگهداشت، در میانشان نفوذ کرد... و عملاً هم نفوذ کردند. در انقلاب ۱۹۱۷ منشیوکها بزرگتر، وسیعتر و دارای رهبران کارگری هستند، بلشویکها که طور دیگری برخورد کردند آن نفوذ را ندارند. جنبش کمیته‌های کارخانه است که بلشویکها را به کارگران پیوند میدهد و گرنه نفس برخورد‌هایشان به جنبش اقتصادی تا آن موقع کمک چندانی به پیوند بلشویسم با طبقه کارگر نکرده بود.

اگر ما واقعاً بخواهیم امروز به سمت جذب بخش پیشرو جنبش کارگری ایران برویم، باید حساسیتمان را نسبت به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و اهمیتش را بالا ببریم، نه پایین. استنباط من این است که این نوع فرمولبندی، آن را پایین می‌آورد .

بخش دوم نوار

فکر میکنم یک سری از صحبتها مثل اینکه شما گفتید "اتحادیه‌ها ارتجاعی‌اند" و من گفتم "اینطور نیست" و غیره، اینها خود اصل بحث و ظرافت‌های آن را ممکن است کمرنگ کند. من اینجا آنقدر اختلاف نظر نمیبینم که یکی بگوید مبارزه اقتصادی را فراموش کنید و اتحادیه‌ها ارتجاعی‌اند و طرف مقابل بگوید نه اینطور نیست. فکر میکنم بحث جای دیگری است. بحث بر سر نحوه تأکیدهایی است که گذاشته میشود. بنظرم سولماز در بحث‌هایش مسأله را یک مقدار روشنتر بیان کرد و سعی کرد همین را بگوید .

مسأله اینجاست که وقتی پوپولیست‌ها به سراغ جنبش طبقه کارگر میرفتند، دقیقاً بخاطر اینکه به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بها نمیدادند، آنطور

برخورد میکردند. اگر بها میدادند، با یک ایده سازمانی معین، با یک درجه از خود گذشتگی سازمانی معین، با یک درجه درک منافع مشترک اقتصادی طبقه کارگر، پا به آن عرصه می‌گذاشتند، که این کار را نمیکردند.

حرکت پوپولیستها در درون طبقه کارگر، لانسه کردن سازمان سیاسی خودشان بود در بین کارگران. آن جریانی که به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر فکر میکند، باید قاعدتاً از آن دموکراسی استفاده بکند، برای ساختن تشکلهای غیر حزبی، تشکلهای کارگری‌ای که بتواند از سطح زندگی طبقه کارگر، از وضعیت حقوقیش در آن جامعه دفاع کند و یا آن را بهبود ببخشد. این کار را کسی نکرد. من هم فکر میکنم پیکار، رزمندگان با وحدت انقلابی و غیره، همانقدر نگران مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بودند که وحدت کمونیستی نگران مبارزه برای سوسیالیسم بود. یعنی هیچ. یعنی فقط حرفش را میزدند. چون اگر کسی واقعاً نگران چیزی باشد دست بکار سازماندهی و براه بردن و پراتیک کردنش میشود. نه وحدت کمونیستی آن سوسیالیسمش را پراتیک میکند و نه آنها بطور جدی یک جنبش کارگری غیر حزبی متکی به یک سری مطالبات اقتصادی و یا اقتصادی- حقوقی را دنبال کردند. عمدتاً در کار سازمانی جلب نیرو از کارگران هدف بود. این همانطور که سولماز گفت رنگ اکونومیستی به آنان میزند چون مجبورند آنجا قربان صدقه کارگران بروند، این دنباله‌رو-ایسم است. به این معنی که این دنباله‌رو-ایسم کاملاً انعکاس پوپولیسم و سکتاریسم اینها است و اصلاً بها ندادنشان به مبارزه طبقه کارگر - بمثابه طبقه کارگر در موقعیت فروشنده نیروی کار. آنها ایدا به این کار بها نمیدهند و حتی به همین آگاهی هم دامن نمیزند.

یک بحث من - که در بحث رفیق امیر کمرنگ شد - این است که آگاهی طبقه کارگر خودش بمثابه فروشنده نیروی کار مقدم است به آگاهی خودش بمثابه حاکم جامعه جدید و غیره. بنظرم مقدم است، نه فقط بطور تاریخی، بلکه حتی در هر مقطع و دوره‌ای هم مقدم است. یعنی من نمیتوانم کارگری را تصور کنم که مفهوم "طبقهٔ درخود بودن"، این که "من و آن کارگر دیگر یک نوع آدمیم"، "من و حسن و تقی، یک نوع آدمیم" را درک نکرده باشد، این را که کارگران در مقابل بورژوازی، در مقابل کارفرما، در مقابل دولت، یک جورند، یک نوعند، یک پدیده‌اند را نفهمیده باشد ولی گرفتن حکومت و برانداختن مالکیت را بفهمد، سیاست سوسیالیستی و آنهم نوع مشخصی از مدل سوسیالیسم، از نوع مارکسیسم انقلابی‌اش را بفهمد.

اینجا بنظر من آن سیاستی که رفیق امیر به آن بها میدهد - در مقابل آگاهی خودبخودی و اقتصادی طبقه - یک سیاست دمکراتیک است. اتفاقاً بحث لنین در "چه باید کرد؟" همین است. در "چه باید کرد؟" لنین در مقابل بحث مبارزه اقتصادی، بحث مبارزه دمکراتیک، مبارزه بر سر سیاست دمکراتیک، بر سر دمکراسی، را مطرح میکند. هیچوقت ما ندیدیم در مقابل مبارزه اقتصادی و مطالبات اقتصادی طبقه کارگر، کسی بگوید اینها را اینقدر پُر رنگ نکن و به مبارزه برای سوسیالیسم بچسب! اتفاقاً لنین در همان "چه باید کرد؟" به این نوع مبارزات میگوید سوسیالیستی، با یک درجه اغماض، یعنی مبارزاتی که طبقه کارگر فقط برای خودش میکند. به کارگر میگوید فقط به این نوع مبارزات نچسب، مبارزه‌ای را که بطور کلی باید برای جامعه بکنی، برای رهایی از استبداد تزاری بکنی را هم ببین! من بحث "چه باید کرد؟" را این طور میفهمم. طبیعی است، برای اینکه در آن جنبش این گرایش، مسلط است. ما از سر دیگری داریم در این جنبش مطرح می‌شویم. این طبقه کارگر یک دفعه هم در طول تاریخش نگفته که خود من چه می‌خواهم، حتی نئوانستیم سه سال پشت سر هم دنبالش را بگیریم. طبقه کارگر نه سازمانش را داشته، نه حزیش را داشته و نه محیط سیاسی‌ای وجود داشته که براحتی بشود گفت من به عنوان یک کارگر از این حرفها کوتاه نمی‌آیم - کاری ندارم چه دولتی بر سر کار باشد.

یکی از مشکلات تبلیغات ما امروز چیست؟ توضیح دادن این که ما این حقوق را می‌خواهیم، حالا هر دولتی سر کار باشد... کسی این را از ما نمیفهمد. همه میگویند خوب بالاخره راهی نیست جز اینکه اینها را سرنگون کنی! چه معنی دارد

که بحث هشت ساعت کار و چهل ساعت در هفته و یا حق بیمه را مطرح میکنید؟! مگر بدون سرنگونی میشود اینها را گرفت؟! تو هم فوری میگویی نه نمیشود گرفت، او هم فوری نتیجه میگیرد که پس این مسأله را ول کن و بچسب به بحث سرنگونی !

من میگویم اگر در مقابل این مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، مبارزه طبقاتی و به این معنی مبارزه سیاسی طبقه کارگر برای قدرت پرولتری را در نظر بگیرید، آنوقت این دو اصلاً با هم تناقضی ندارند، اصلاً بدون هم نمیشود. یعنی این که طبقه کارگری که نمیتواند بطور عمومی خودش را به عنوان فروشنده نیروی کار تعریف کند و مطالبات حداقل خودش را بیان کند، چطور میتوان به انقلاب سوسیالیستی کشید، تصورش برایم سخت است. بنظر من این آگاهی در درون طبقه کارگر ایران فوق‌العاده ضعیف است. وقتی این را با طبقه کارگر انگلیس مقایسه میکنیم، میگویم "ضد امپریالیسم" که برای ما آگاهی طبقاتی نشد، "ضدیت با استبداد" که برای ما آگاهی طبقاتی نشد.

اگر فقط نفس آگاهی طبقاتی را می‌خواهید بگویید، بنظرم کارگر انگلیسی دهها گام از کارگر ایرانی جلوتر است. برای اینکه او حداقل میداند که نوع انسان معینی در جامعه انگلستان است، و این را میشناسد. ولی فکر میکند که این نوع انسان معین فقط این نوع دخالت معین را باید در این جامعه بکند، دولت مدیر است یا هر چه هست. ولی لاقفل میداند که کارگر یعنی چه، میداند کارگر و یکسان بودن کارگر یعنی چه. میداند که دو ریال کم شدن مزد در فلان جا یعنی چه. میداند به قدرت رسیدن این یا آن آدم یعنی چه. میداند رابطه رفاه و رابطه بهداشت با دستمزدش چیست. اینها را میداند. آن آگاهی فی‌النفسه طبقاتی طبقه کارگر ایران ضعیف است. در مقابل، آگاهی عموم-خلفی، سیاسی- دمکراتیکش قوی است. این را قبول دارم. بله بز نیم و حکومت‌های استبدادی را بیاندازیم. ولی چه چیز بجایش میگذاری؟ طبقه‌ای است که نمیتواند در فدای سرنگونی سنگر خودش را نگهدارد و تاریخاً هم نتوانسته نگهدارد... می‌رود دنبال مصدق، می‌زنندش می‌رود دنبال خمینی، می‌زنندش می‌رود دنبال مجاهد، می‌رود دنبال هر کس دیگری که یک تحول سیاسی- دمکراتیکی را توضیح میدهد. دچار این توهم است که گویا اشکال کار از استبداد است و گرنه تمام اهالی جامعه میفهمد که کارگر باید وضعش خوب باشد! این را نمیفهمد که اینطور نیست. چون تصورش از بورژوازی ضعیف است، به همان نسبتی که تصورش از طبقاتی بودن خودش ضعیف است .

چرا هنوز بخشی مبارزات ما بر علیه انقلابیگری سطحی ضد رژیمی است؟ برای اینکه طبقه کارگر هم همینطور فکر میکند. اگر کارگران انقلابیگری سطحی ضد رژیمی از خودشان نشان نمیدادند، بورژوازی را بهتر میشناختند، اگر فقط مجاهد انقلابیگری سطحی ضد رژیمی داشت، ما مشکل زیادی نداشتیم. مسأله‌مان این است که کارگر میاید بیرون و میگوید درود بر خمینی، یا می‌رود پشت سر اپوزیسیون بمب‌انداز .

بنظر من حرف سولماز درست است، آن حزبی که به مبارزه اقتصادی بها میدهد، مجموعه‌ای از یک دستگاه فکری- عملی برای مطالبه اقتصادی را ترسیم میکند. پایین به ما فشار می‌آورد و ما هم هیچوقت نگفته‌ایم که این مشکل ما نیست. پایین به ما فشار می‌آورد، ما هم نمیتوانیم... این است واقعیت حزب ما. پایین میگوید "سود ویژه"، " قانون کار"، "طرح طبقه‌بندی مشاغل" و ما هم لال مانده‌ایم. مگر این که خود پایین چیزی در این باره بنویسند و ما رتوشش کنیم و در نشریه‌مان چاپ کنیم .

این حزب باید نگران این ماجرا باشد. و گرنه اتفاقاً از پایین خودش جدا میشود. بگذارید اینطور بگویم؛ اگر این وضع ادامه پیدا کند، بخش کارگری داخل کشوری ما در مقابل کمیته سازمانده و رهبری ما قرار میگیرد. بخش کارگری میگوید من با کارگرانم، من قاطی اینها هستم، من می‌خواهم مبارزه اینها را تبدیل به مبارزه سوسیالیستی بکنم، در صورتی که تو هیچ خط و مشی‌ای نداری، تو نمیدانی چطور باید دنبال شوراها را بگیرم، تو نمیدانی چطور باید در مبارزه قانونی دخالت کنم، تو نمیدانی چطور باید به عده‌ای که حالا می‌خواهند سنديکا بسازند، برخورد کنیم. تو هیچکدام از اینها را برای ما نمیگویی؟ واضح است که از شما جدا می‌شوم و

کمیست ۲۰۶

میروم پشت سر کسی که به این مسائل جواب میدهد .

بحث من هم اینجا است. دعوی ما با هر جریانی، بر سر نوع پاسخی است که به یک مسأله واحد میتوانیم بدهیم، نه اینکه مسائلمان با هم فرق داشته باشد. اگر قبول داریم که مسائل مبارزه اقتصادی مسأله ما است، آنوقت دعوی ما با اکونومیسم تازه معنی پیدا میکند. بنابراین مرزبندی ما با اکونومیسم بر سر این نیست که سیاست مهمتر است یا اقتصاد، بلکه بر سر این است که اقتصاد را چطور میشود پیش بُرد. آن اکونومیسم روسیه بود که دعوایش بر سر این بود که آیا سیاست مهمتر است یا اقتصاد. دعوی ما با اکونومیسم ایرانی نمیتواند بر سر این باشد. کمونیسم ایران بنا بتعریف، بقول خود امیر خیلی هم سیاسی است، یعنی اکونومیستی مثل اکونومیستهای روسی نداریم. دعوی ما با اکونومیست ایرانی، با راه کارگر و رزمندگان و غیره تماماً بر سر این است که واقعاً چه نوع تشکل غیر حزبی را باید ساخت و دست بکار ساختنش شد. نفس بهایی که آنها به مبارزه اقتصادی و یا خودبخودی میدهند، بدرستی نمیتواند مرز ما را ترسیم کند. منظورم این نیست که از آن شکل ظاهری - نه فقط شکل، بلکه آن محتوای اکونومیستی که فعالیتشان در طبقه کارگر دارد - چشم‌پوشیم و بگوییم این مهم نیست. این را کاملاً قبول دارم. ولی می‌خواهم بگویم این هنوز جواب کاملی نیست. یعنی کوبیدن این که، این حرفهای تو مطابق با "چه باید کرد؟" تماماً اکونومیستی است، دردی دوا نمیکند. طرف میگوید خوب باشد، تو برو نظراتت را بگو، فعلاً که رهبران عملی بخاطر همین حرفها من هستند. هر چقدر می‌خواهی بر علیه اکونومیست فحش بده! نه من به این میگویم اکونومیسم و نه ایشان که رئیس کارگران فعال صنایع چاپ هستند! به ما میگویند پرولتاریا، به تو هم میگویم روشنفکر درون طبقه! عنوانی که به تو میچسبد. بنظر من اگر جواب این مسأله را نداشته باشیم این عنوان به ما میچسبد.

راجع به خصلت ارتجاعی یا غیر ارتجاعی اتحادیه‌ها، در اینجا بحثی شد که بنظرم از هر دو طرفش نادرست است. یک بحث میگوید ارتجاعی است و بحث دیگری که میگوید اصلاً ارتجاعی نیست. بنظرم خیلی جاها هم ارتجاعی است. حتی جنبش اتحادیه‌ای که زرد هم نیست ارتجاعی است. بستگی به این دارد که با کدام پراتیک اجتماعی واقعاً موجود دارید مقایسه‌اش میکنید. اگر کسی به جنبش اتحادیه‌ای در انگلیس بگوید ارتجاعی، من میگویم بیخود میگویی. برای اینکه باید بگویی وقتی این عصا را از دست طبقه کارگر بگیرم، کدام عصا را زیر بغلش گذاشت؟ باید دید جنبش اتحادیه‌ای در مقابل کدام جنبش دیگر طبقه کارگر به خودش موجودیت میدهد؟ جنبش اتحادیه‌ای در انگلیس در مقابل هیچ جنبش دیگری دارد به خودش موجودیت میدهد. بنابراین هر کسی که آمد خواست این اتحادیه را دمکراتیک کند - الان در ناتینگهام‌شایر عده‌ای اتحادیه‌ای تشکیل دادند و اعتراضشان این است که اتحادیه معدنچیان دمکراتیک نیست - روی خط مارگارت تاچر است. من هم میگویم اتحادیه‌ها دمکراتیک نیست. ولی بطور واقعی وقتی که شما مشغول ساختن هیچ اتحادیه دمکراتیک انقلابی‌ای نیستید، وقتی که جنبش کمونیستی هیچ رهبری دمکراتیک- اقتصادی را به طبقه کارگر اعمال نمیکند، خود نفس مبارزه با اتحادیه‌های کارگری بر سر نکته "دموکراسی" امروز یعنی تاجریسم. می‌خواهم بگویم، آدم همیشه باید بداند که در مقابل کدام پراتیک واقعاً موجود، دارد یک پدیده را با اسم ارتجاعی، ضد انقلابی و غیره قیاس میکند؟ اگر همینطوری بخواهیم حرفش را بز نیم، یعنی بر مبنای تئوری و اینکه اصولاً آدم‌های اصولی چه باید بگویند، خیلی چیزها ارتجاعی‌اند. از جمله تمام جنبش آفریقای جنوبی، تماماً ارتجاعی است. تمام جنبش ایرلند از بیخ ارتجاعی است. تمام جنبشهای اتحادیه‌ای در انگلستان یا این حساب ارتجاعی است. ناسیونالیسم مگر ارتجاعی نیست؟ ناسیونالیسم، آنهم در انگلستان؟ آن اتحادیه‌ها کلی ناسیونالیسم دارند. مگر رفرمیسم و پارلمانتاریسم پدیده‌های ارتجاعی نیست؟ اینها را هم دارند.

ولی مسأله این است که اگر بنا باشد ارتجاع و ضد ارتجاع و انقلاب و ضد انقلاب را بر مبنای فرمولاسیون اهداف طبقات در یک سطح معینی در درون جامعه در نظر بگیریم و خود این طبقات و صفتبندی طبقاتی را پشت این فرمولاسیون‌ها را نبینیم، به مشکلات زیادی

^[1]

اتحادیه‌های کارگری...

برخورد میکنیم. از جمله خود انقلاب ایران با فرمولاسیون "حکومت اسلامی ایجاد باید گردد"، یک جنبش ارتجاعی میشود.

میگویم آنجایی که آن فرمولبندی ارتجاعی یا لااقل نه انقلابی، غیر انقلابی، رفرمیستی، پارلمانتاریستی، تنها شکل بروز اعتراض طبقه ما است، دیگر بنظر نمیخورد به آن گفت ارتجاعی. تمام ایرادی که میشود به چپ اروپا گرفت این است که با این سیستم برخوردش اجازه میدهد که این تنها شکل بروز اعتراض طبقه کارگر در اروپا باقی بماند. و گر نه میتوانستیم بگوییم، اتحادیه‌ها نه، و مثلاً جنبش مجمع عمومی آری، یا جنبش مسئولین بخشها آری. ولی چنین چیزی نمیتوانیم بگوییم.

در ایران اگر ما بتوانیم به جنبش مجمع عمومی و جنبش شورایی دامن بزنیم، بروشنی میتوانیم بگوییم جنبش اتحادیه‌های ارتجاعی است - اگر این کار را کرده باشیم. یعنی اگر درست در وقتی که جنبش مجمع عمومی در ایران پا گرفته، دمکراسی مستقیم را کارگران در مجامع عمومی اعمال میکنند، درست وقتی که رهبران این جنبش مجمع عمومی دارند در یک سطح سراسری شورایی به خودشان شکل میدهند و موضعگیری سیاسی میکنند و فقط هم به اقتصاد نمیردازند و خودشان را با احزاب عجین میکنند و کار میکنند، در این شرایط یک نفر بیاید و بگوید من میخواهم در تهران سندیکای کارگران نساج راه بیاندازم. میگوییم کاری که میخواهی بکنی ارتجاعی است مرد حسابی!

بنظر من نمیشود راجع به اتحادیه، صرفاً بر مبنای فرمایش یا بر مبنای تعریف کلاسیک، حکم ارتجاعی یا غیر ارتجاعی بودن صادر کرد. بنظر

من در بحث آخر رفیق امیر الان این طرف بحث کم رنگ بنظر میآید. این جواب جنبش است. با این ملاک به اتحادیه‌هایی میشود گفت ارتجاعی، از جمله جنبش اتحادیه‌ای در همین آمریکای امروز. یعنی جنبش اتحادیه‌های کارگری آمریکا در مقایسه با جنبش ضد جنگ ویتنام یک نیروی ارتجاعی است. همین الان جنبش اتحادیه‌ای در آمریکا در مقایسه با هر جریانی که از حقوق بشر دفاع میکند، یک جنبش ارتجاعی-کانگستری است... هیچ چیز نیست. ولی در انگلستان اینطور نیست، در فرانسه کمتر اینطور است. جنبش اتحادیه‌ای در لهستان بنظر اصلاً ارتجاعی نیست، در عین این که تمام فرمولبندی اهدافش ارتجاعی است، به نسبت همان چیزهایی که در لهستان به جریان افتاد.

بخاطر چه این را میگویم؟ بخاطر اینکه آن تنها شکل ممکن تئوری بروز اعتراض طبقه ما است. من نمیتوانم بسادگی به این بگویم ارتجاعی. ولی اگر شکل دیگری وجود داشته باشد و بتوانید نشان دهید که این شکل بروز در مقابل آن شکل بروز، الترناتیو همدیگر قرار گرفته‌اند، آن موقع به صراحت، حتی اگر زرد هم نباشد و زوباتوفی [Zubatov] هم نباشد و خط پنجم [۱] و خیلی هم خوش نیت باشد، به صراحت باید گفت، یک حرکت ارتجاعی است از طرف بورژوازی، که در واقع در آن مقاطع فوراً از جانب بورژوازی مورد حمایت هم قرار میگیرد.

به هر حال من با بحث رفیق امیر اختلاف چندانی نمیبینم و بحث را مثل رفیق رضا به آن حالت قطبی نمیکشام که مدعی بشوم که مثلاً اینجا به مطالبات اقتصادی طبقه کارگر حمله شده، یا به ضرورت کار در جنبش طبقه کارگر حمله شده، یا به اهمیت مطالبات کارگری حمله شده است. ولی نفس فرمولاسیون بحث ما در مورد تشکلهای غیر

حزبی و در مقابل اکونومیسم، بطور طبیعی ما را میگذارد بغل جریانات دور از طبقه کارگر و جدا از طبقه کارگر. اتفاقاً در این دوره هر بحث جامعی در مورد تشکلهای غیر حزبی، باید ما را بگذارد در کنار آن نیروهایی که میخواهند طبقه کارگر را به طرق غیر حزبی متشکل کنند، نه بر عکس. استنباط کلی من از بحث - بحثی که رفیق امیر اینجا عرضه کرد، نه در روزنامه - این بود که خوب با مسکوت گذاشتن این که در مورد شورا و غیره چه میگوییم، بعلاوه با کوبیدن مبارزه تریونی، چیزی از این قضیه بجا نگذاشت. بحتم این است که این خطر بطور واقعی، ما را خیلی بیشتر تهدید میکند.

نکته دیگری را هم بگویم؛ بنظر من تأکید بر ضرورت کار غیر حزبی در میان کارگران را از سر باتالیا [۲] نباید گرفت، مگر اینکه بخواهیم مشخصاً چهارچوبه اروپا را مد نظر قرار دهیم. چرا این را میگویم؟ برای اینکه باتالیا از موضع یک جنبش پوپولیستی - دمکراتیک نیست که جنبش صنفی را رد میکند. بلکه به اعتبار برنامه حداکثر است که جنبش کارگری را رد میکند. در "چه باید کرد؟" لنین در مقابل جنبش اخص کارگری، اهداف برنامه حداقل را بعنوان جنبش سیاسی طبقه مطرح میکند و همان آن است که توسط جریان فدایی و خط سه و غیره، در مقابل جنبش طبقه، تعمیم پیدا کرده. یعنی دوری جنبش کمونیستی ایران از جنبش کارگری بخاطر این نیست که خیلی سوسیالیست است، آنقدر سوسیالیست است که رغبت نمیکند به این کارها بپردازد. از فرط ضد دیکتاتوری بودن و جنبش همگانی - دمکراتیکی بودنش است که به انسجام داخلی طبقه کارگر بهایی نمیدهد، و این باز هم وظیفه ما را سنگین تر میکند.

اگر بخواهید با خود باتالیا بحث کنید، بحث بر سر

دخالتهای حزب، بر سر پراتیک بودن تشکیلات حزب متمرکز میشود. در صورتی که بحث با پوپولیسم ایران کاملاً میروید بر سر جنبش همگانی و هویت مستقل طبقه کارگر. این سطح دیگری از تجرید بنظر میرسد. به نظر من این خطری است که هنوز ما را تهدید میکند.

ممکن است از ما اینطور برداشت بشود که حزب کمونیست در یک دوره به سمت طبقه کارگر رفت، حالا که انقلاب شده، با نیروی سازمانی‌اش میروید به سراغ همه. واضح است که آن موقع نباید افتاد به موضع اکونومیسم ضمیمه پوپولیسم در آن دوره. در عین حال هم نباید افتاد به یک درجه بی‌نیازی از طبقه کارگر و ابراز وجود غیر حزبی و توده‌های‌اش در مبارزه.

[۱] "خط پنجم" - گرایش "کارگر-کارگری"، با خصوصیت بارز تمسخر روشنفکر، تحقیر تئوری و تکریم دست پینه بسته، به "خط پنجم" معروف بود.

[۲] در مورد "باتالیا" که در این بحث چند بار مورد اشاره قرار میگیرد، نتوانستیم اطلاعات خاصی بدست بیاوریم. لطفاً اگر از باتالیا چیزی میدانید به ما هم اطلاع بدهید.

اصل این مطلب شفاهی است. این متن توسط دنیس آزاد از روی فایل صوتی پیاده و توسط مسئول این سایت مقابله و ادیت شده است.

hekmat.public-archivnet.#3870fa.html

شهروند جهانی!

کمپین بین المللی دفاع از حق فرار و پناهندگی

مقدمه:

هنوز آخرین قربانیان جنگ جهانی دوم چشم بر جهان بسته اند، که میلیونها قربانی جدید ماحصل بمباران عراق و جنگ سوریه و تخریب لیبی، درد و رنج آنان را تجربه میکنند، خانه ها، مدرسه ها و بیمارستانها و شهرهای ویران شده را پشت سر میگذارند تا شاید خود و کودکانشان از این جهنم دست ساز قدرتهای جهانی و منطقه ای جان سالم بدر برند.

ابعاد فاجعه انسانی اخیر چنان عظیم است، که در کشورهای همجوار نیز شاهد تداوم درد و رنج پناهجویان و گریز آنها بسوی کشورهای اروپائی، در ابعاد میلیونی، هستیم.

غرق شدن کودکان پناهجو در آبهای سواحل اروپا، نوک کوه یخ تراژدی عظیم انسانی در حال وقوع را بنمایش گذاشته است. پاسخها به این فاجعه عظیم انسانی قرن، متفاوت است.

از سودجویی سوداگران محلی و بین المللی تا مقابله ها و سیاستهای ضد انسانی دولت های درگیر علیه فراریان و کمک رسانی نهادهای مردمی به آوارگان در مسیر این کوچ اجباری، همه و همه واقعیات تلخی است که ما را برآن داشت تا بسهم خود حرکتی را سازمان دهیم و از زندگی و حرمت انسانی این شهروندان کره خاکی دفاع کنیم.

امان کفا، ثریا شهابی

۴ مه ۲۰۱۶

شهروند جهانی!

کمپین بین المللی دفاع از حق فرار و پناهندگی

سند تاسیس

۱- "شهروند جهانی"، نهادی مستقل (غیردولتی) و غیرانتفاعی است که برای دفاع از حقوق انسانی و مدنی همه فراریان از جنگ، فقر، اختناق، تبعیض و بی تامینی، و حق سفر و نقل مکان آنها به جغرافیاهایی امن، تاسیس شده است.

فرار و جابجایی انسانها در سراسر کره خاکی، نه پدیده ای ملی، محلی، منطقه ای، که جهانی است. "شهروند جهانی"، قدرت های جهانی، منطقه ای و کشوری را مسئول مستقیم جمعی مصائبی میداند که مردم را به فرار و جابجایی مجبور میکند.

ما کمیساریای عالی امور پناهجویان سازمان ملل UNHCR را موظف میدانیم که برای جلوگیری از سوءاستفاده سوداگران، خود راساً اقدام نموده و شرایط انتقال آوارگان را به مناطق و کشورهای امن فراهم نماید. هزینه مالی تامین امکانات انتقال فوری نیز باید از خزانه قدرت های بزرگ و دولت های باعث و بانی این مصائب پرداخت شود.

۲- "شهروند جهانی"، سازمان ملل، نهاد های بین المللی و دولت ها را مسئول نجات و انتقال همه کودکان و افراد زیر شانزده سالی میداند، که به هرلایل سرپرست خود را از دست داده یا بر اثر مصائب بالا آواره شده اند. ما دولت ها و نهادهای بین المللی را مسئول فوری تامین مناسب ترین شرایط امن، سکونت و زندگی، مطابق با استانداردهای متوسط زندگی در جوامع پیشرفته، برای همه کودکان و افراد زیر شانزده سالی که فراری و آواره شده اند، میدانیم.

۳- "شهروند جهانی" هم از لحاظ دیدگاه و هم از لحاظ دامنه فعالیت هایش کمپینی بین المللی است. ما در دفاع خویش از حق فرار و پناهندگی هیچگونه مانع و محدودیت جغرافیایی، سیاسی، ملی، قومی، فرهنگی و مذهبی را به رسمیت نمی شناسیم. ما حق فرار و پناهندگی را جهانی و جهانشمول می دانیم. شهروند جهانی برای بهبود وضعیت همه فراریان و پناهجویان در سراسر جهان، مبارزه میکند و رفع موانع فرار از این مصایب و حمایت از آواره گان را اولویت خود میداند. "شهروند جهانی" تلاش دارد دامنه فعالیت هایش را به تعداد هرچه بیشتری از کشورها و جوامع گسترش دهد.

۴- "شهروند جهانی"، کمپینی همگانی و مردمی و نهادی غیر دولتی است که همه علاقمندان را به همکاری دعوت می کند. همه کسانی که در مورد سرنوشت فراریان از جنگ و تبعیض و فقر و بی تامینی احساس مسئولیت میکنند، میتوانند عضو و یا فعال "شهروند جهانی" باشند.

۵- "شهروند جهانی" در مبارزه برای احقاق

۶- "شهروند جهانی"، بیش از هرچیز بر حمایت و کمک های مالی مردمی متکی است که خود را در فعالیت های این کمپین شریک می بینند. با این وجود "شهروند جهانی"، از هر کمک نهادهای دولتی و غیردولتی که خواهان حمایت از فعالیت های آن باشند استقبال میکند.

۷- "شهروند جهانی" نهادی غیر انتفاعی است. به استثنا معدودی مسئولین تمام وقت، بعنوان یک قاعده عمومی تمام فعالین شهروند جهانی، داوطلبانه کار میکنند.

به "شهروند جهانی" بپیوندید!

weworldcitizen@gmail.com



ورود به جهنم سوریه

تنها روزنه امید

سه‌ند حسینی

امیر تنها یکی از هزاران نفری است که برای امرار معاش و نجات خود از دیپورت شدنش به افغانستان، به سوریه رفته است. به سوریه رفته است تنها برای اینکه بتواند مثل هر آدمیزاد دیگری اجازه موتور سواری و رانندگی را داشته باشد. اجازه کار کردن و امکان ورود به مدرسه و پارک و اماکن عمومی دیگر در ایران را داشته باشد. این آرزوها که جزو ابتدایی ترین حقوق هر انسانی هستند اما برای بخش قابل توجه ای از طبقه کارگر ایران که اتفاقی و یا بنا به هر دلیلی یا والدینشان یا خودشان در افغانستان متولد شده اند، الان دیگر به رویاهای دست نیافتنی تبدیل شده اند و یا در ازای تحقق بخش کوچکی از همین آرزوها مجبور می شوند به جهنم سوریه وارد شوند. سرگذشت امیر به روایت رپورتاژی که از بی بی سی پخش شده است تنها گوشه ایی از داستان زندگی نکبت بار بخش قابل توجه ای از طبقه کارگر ایران است که کمتر ذهنیت و دغدغه فعال کمونیست و چپ ایرانی را به خود مشغول کرده است. برای کمونیست افغانی قطعا قابل درک است که از یک دولت سرمایه با ایدئولوژی فاشیستی اسلامی انتظاری جز این نداشته باشد اما آنچه غریب و غیرقابل درک می تواند باشد بی تفاوتی و غیر حساس بودن چپ و کمونیست ایرانی نسبت به سرنوشت، مسائل و معضلات این بخش از هم طبقه ایی های خودش است که به شدت از طرف جمهوری اسلامی و به صورت مضاعف سرکوب، تحقیر و تحت فشار قرارگرفته شده است.

شرایط رقت باری که کارگران با پیشینه افغانستانی در آن قرار دارند و شدت سرکوب آنها چنان خشن و وسیع است که نتیجه اش چیزی جز پایین آمدن سطح انتظار و توقع آنان و متعاقبا قانع شدن و حتی بهتر است گت که رویا و آرزوی دست یافتن به سطح زندگی بخش دیگر کارگران یا به اصطلاحی کارگر ایرانی و بومی است. اما آنچه مسئله را تراژیک می نماید سطح زندگی و معیشت این هم طبقه ای ها، حتی بنا به آمارهای خود نهادهای رسمی جمهوری اسلامی سه بار زیر خط فقر می باشد. کسی که متوجه چنین فاجعه ای نباشد و درک اینکه باید چه بلایی سر این انسانها آمده باشد که رسیدن به سطح معیشت سه بار زیر خط فقر جزو رویا و آرزوهایشان باشد، لابد حتما باید در کمونیسم و انسان بودنش شک کرد. اما باید چه اتفاقی افتاده باشد که چنین سرنوشت تراژیک کارگر افغانی در ایران نتوانسته کمونیست و فعال سوسیالیست همسنگر ایرانی اش را تلنگر بزند. فعال کمونیست و چپ این بخش از طبقه کارگر ایران حق دارد که یقه کمونیستها و رهبران عملی بخشهای مختلف این طبقه را گرفته ازشان نیشگون بگیرد و یکبار دیگر نکات و مسائل اساسی که طبقه کارگر ایران را به شدت تحت تاثیر خود قرار داده است را دوباره متذکر شود.

موقعیت بخشی از کارگران ایران با پیشینه افغانستانی فلاکت بار تر از آن است که بتوان در یک نوشته به جزئیات آن پرداخت. اخراج از کار و دستمزد نازل، سواستفاده کارفرمایان مفت خور از موقعیت آنها و ندادن دستمزد تهدیدهای همیشگی و بی خانمانی آنها، محروم بودن از حق تحصیل فرزندان و بیمه های درمانی و اجتماعی و بازنشستگی و... کار در آجر پزی ها، کندن چاه و کار کشاورزی و ساختمانی و کل کارهای سنگینی که کسی حاضر به انجام آن نیست با ساعت کار طولانی و... تنها گوشه ای از سیاستهای رسمی و نژاد پرستانه علیه آنها است. در کنار این حقایق فضای ضد کارگر افغانی، تحقیر و توهین و اتهامات همیشگی، متهم کردن آنها به جنایت و دزدی و منزوی کردن آنها در محیط کار و زندگی و با اتکا به فرهنگ گنده دماغی ناسیونالیسم ایرانی و فشارهای روحی و روانی دائمی علیه آنها نه تنها از جانب دستگاههای رسمی که از جانب مردم محل و



همکار و هم طبقه ای که سوم ناسیونالیستی آنها را کور و کر کرده است، بخشی دیگر از شرایط زندگی آنها را تشکیل داده است.

باید توجه کرد که بورژوازی ایران و دولت جمهوری اسلامی مثل همه کشورهای بورژوازی به نیروی کار آنها محتاج است. کارگر افغانستانی در بیش از سه دهه گذشته نقش بسیار بزرگی در راه انداختن اقتصاد ایران داشته است. این جامعه بخشا بر شانه های آنها ساخته شده است. فضای ایجاد شده و قوانین عصر برده داری علیه آنها و جنگ و اوضاع وخیم خود افغانستان و ترس از برگرداندن و اخراج از ایران، ابزارهای رایج برای تحمیل بردگی کامل بر آنها است کاری که در همه کشورها حتی در خود اروپا و به نام کارگر خارجی و پناهنده و ... انجام میگردد. امروز و در دل جنگ سوریه و جهنمی که درست کرده اند، جبر زندگی و محرومیهایی اعمال شده و فضای کثیف و نژاد پرستانه علیه این بخش از طبقه کارگر شرایطی ایجاد کرده است که جمهوری اسلامی بتواند با استفاده از آن آنها را با وعده های معین روانه جبهه های جنگ کند.

باید توجه داشت در کل جهان و به قدمت حاکمیت سرمایه، بورژوازی و احزاب آن، باندهای جنایتکار و گروههای فاشیستی، موقعیت وخیم اقتصادی طبقه کارگر را دستمایه ای کرده اند برای خریدن و اجیر کردن آنها و برای سازمان دادن باندهای جنایتکار، تامین سربازان جنگی و بلاوه پایین آوردن دستمزد کارگر و... در خود این جوامع. امروز بورژوازی ایران با اتکا به فرهنگ ناسیونالیستی و نژاد پرستانه همین موقعیت را به بخشی از کارگران با پیشینه افغانستانی به طبقه کارگر ایران تحمیل کرده است.

اما ببینیم که فعال سوسیالیست و چپ ایرانی به چه صورتی به این صورت مسئله برخورد می نماید. آیا اساسا این را صورت مسئله خود می داند یا نه؟ اگر صورت مسئله اش است، شیوه برخورد و تمیزش به چه شکل و صورتی می باشد؟

اینجا تلاش میکنم به نکاتی در این زمینه نیز بپردازم.

۱. فقر و فلاکت و انقلاب و اعتراض کارگری ۲. بیکاری و استیصال ۳. انترناسیونالیسم و اتحاد کارگری ۴. ظرفیت اینکه به بندهای مورد اشاره بالا مسائل مهم دیگری را اضافه کرد حتما وجود دارد اما من سعی می کنم که در این نوشته روی این چند مسئله فوکوس بیشتری را داشته باشم.

فقر و فلاکت، اعتراض و انقلاب کارگری

در مورد برخورد چپ ایران به کارگر با پیشینه افغانستانی میتوان به فراوانی گفت و نوشت. متاسفانه در فرهنگ این چپ و در میان بهترینهای آنها به این بخش از طبقه کارگر نگاه از بالا و همان فرهنگ تحقیر و ناسیونالیستی، نگاه از منظر صاحب خانه و کارگر افغانستانی در قالب مهمان و با حس ترحم میباشد. این بخش که همچنانکه گفتم در همان چهارچوبه ناسیونالیستی و اینکه او صاحب مملکت و کارگر مهمان است و باید به نسبت آن مهربان بود است. انگار او نان کارگر را میدهد و انگار این بخش از کارگران همان سازندگان و تولیدکنندگان آن جامعه و منبع ثروت و سازمان بورژوازی ایران و دولتش نیستند.

بخش بزرگی از این چپ درست مانند هر ناسیونالیست دو آتسه ای آنها را عامل فساد و قاچاق و قتل و دزدی میداند. در نگاه آنها فرهنگ "عزیز و بی گرد" ایرانی توسط آنها لطمه خورده است و کار کارگر ایرانی به آنها داده شده است. هر کس و جریانی به بهانه و گاهها تحت نام دلسوزی برای مردم افغانستان خواهان بازگشت آنها به مملکت خود هستند. اگر کسی میخواید در

این زمینه به روشنترین و صریحترین شکل نگاه عمومی بخشی از چپ ایران زیر شعارهای رنگین سوسیالیستی را ببیند، راه کارگر یک نمونه تئپیک از این نوع است. بحث منصور حکمت در مورد موضع راه کارگر از جمله در نوشته ای به نام، **راه کارگر و مهاجرین افغانی: "فشیسم، کابوس یا واقعیت"؟!'** که در سایت منصور حکمت موجود است، نمونه بسیار زنده ای هر چند در گذشته این جریان اما و متاسفانه هنوز این نگاه با مقداری لطافت و بهداشتی شده بر بخش بزرگی از آنها حاکم است.

مستقل از موضع آنها نسبت به کارگر افغانی اگر بر اساس تئوری های این چپ باشد، موقعیت کارگر افغانی و تسری آن به بقیه طبقه کارگر انقلاب این چپ را جلو می اندازد. اینکه هرچه طبقه کارگر فقیرتر باشد و در فلاکت شدیدتری زندگی کند به همان اندازه معترض تر و انقلابی تر خواهد شد، تفکر و ذهنیت بخش بزرگی از چپ ایرانی است که خود را کمونیست و مدافع طبقه کارگر نیز می داند. برای این چپ سفره خالی خانواده های کارگری، گرسنگی شدید و سوء هاضمه، تلف شدن کودک و فرزندان کارگران، نبود بهداشت، نداشتن توان مالی برای هزینه مدرسه و تفریح و سفر و در نهایت داشتن یک زندگی در شان انسان امروزی هیچ که مهم نیستند بلکه دارا بودن چنین امکانات و زندگی می تواند به مانع انقلاب و اعتراض طبقه برای سوسیالیسم مد نظرشان بدل شوند. انگار درجه خلوص انقلاب مد نظر این شکم سیران جامعه میزان شدت فقر و فلاکت طبقه کارگر آن جامعه است. اما تاریخا پوچی چنین تفکری به اثبات رسیده است و برای اثبات چنین ترهاتی کافی است به تجارب عملی همین تاریخ معاصر و از آن هم نزدیکتر تجارب انسانهای همین دوره از زندگی چیزی خلاف این را به ما نشان می دهد. کافی است به جای کنکاش در ذهن روشنفکران شکم سیر در میان چپ ایران یک روز به زندگی طبقه کارگر و خصوصا کارگران با پیشینه افغانستانی نگاه کرد و یک روز در موقعیت آنها خود را قرار داد. به سوریه نگاه کنید، وضعیت طبقه کارگر عراق را مد نظر قرار دهید و سری هم به کارگر افغانی بزنید و موقعیتش را قبل و بعد از ورود مجاهدان و طالبان و جانوران اسلامی دیگر را با هم مقایسه کنید تا غیر اجتماعی و پرت و پلا گویی این "مبارزین راستین و متفکر و کتاب خوانده را متوجه شوید. لطفا به عراق نگاه کنید و ببینید زیر بیرق ناتو موج کشتار و آوارگی و محنتی که به مردم این کشور تحمیل شد، چگونه مقتدا صدرها نیروهای خود را از میان همان کارگران و مردم محروم و گرسنه و مستأصل تامین کردند و آنها را اجیر کردند. لطفا به لیبی و سوریه نگاهی کنید و عروج انواع دارودسته های مرتجع و جنایتکاری را ببینید که با سواستفاده از فقر و گرسنگی و فلاکتی که به طبقه کارگر و مردم این ممالک تحمیل شد چگونه انواع باندهای جنایتکار توسط ناتو و همپیمانان منطقه ای آنها سازمان یافتند. و حال توجه کنید که تحمیل فقر و بی حقوقی چرا نباید اهرمی برای اجیر بخشی از طبقه ما، از برادران و خواهرام ما به سوریه و هر جهنم دیگری نباشد.

اتفاقا هر کجا بورژوازی و دولت سرمایه قدرت این را داشته و توانسته فقر و فلاکت بیشتر را به طبقه کارگر تحمیل نماید به همان اندازه توانسته که در میان کارگران تفرقه را دامن بزند و به همان نسبت طبقه کارگر را به استیصال بکشاند. کارگر و طبقه کارگر مستأصل تنها چیزی که سراغش نمی رود انقلاب کارگری است. این اولین درسی است که روند تحولات و تعرض سرمایه که به سرنوشت و معیشت طبقه کارگر کرده ذهن و توجه فعالین و رهبران کمونیست را باید به خود جلب کرده باشد و فعالیت آنها را تحت تاثیر درآورد.

بیکاری، فقر و استیصال

آنچه غیر قابل انکار است تمام افراد قریب به اتفاق تشکیل دهنده باندها و جریانات آدم کش اسلامی در منطقه عمدتا کارگران و مردم محرومی هستند که از سر استیصال و بی سرپناهی جذب این نیروها شده اند. این افراد عملا برای سیر کردن شکم خود و خانواده و همچنین امکانی برای رهایی از زندگی پراز مشقتشان به اعضا و جنگجویان باندهای مذهبی و فاشیستی در آمده اند. لشکر فاطمیون تنها نمونه ایی از انواع

کمونیست ۲۰۶

چنین باندهایی هستند که دولتهای منطقه هر کدام به نوعی آنرا سازمان داده اند. لشکر فاطمیون که اعضای آن عمدتا شهروندان افغانی هستند که سالهاست به عنوان بخشی از طبقه کارگر ایران در سوخت و ساز جامعه شریک بوده اند. از دوران پس از جنگ ایران و عراق و به ویژه در دوره سردار سازندگی و در همه دولتهای پس از آن، این رژیمها در ازای چندرقازی و با کمترین امکانات و دستمزدهای به شدت پایین نیروی کار این کارگران را به استثمار برده اند. در تمام طول این تاریخ این انسانهای زحمتکش همچنان به عنوان انسانهای درجه دوم و چنم نگه داشته شده اند و دسترسی آنها را به ابتدائی ترین امکانات بهداشتی و تفریحی محدود ساخته اند. به طور مثال با کمال وقاحت در جلو بعضی از پارکها و اماکن عمومی تابلوی "ورود افغانی و سگ ممنوع" را نصب کرده اند. در بعضی شهرها حتی ورود آنها به رستورانها ممنوع است. این تعرض فاشیستی ظاهرا فقط کارگر افغانی را هدف قرار داده است اما چپی که چنین تبیینی را بپذیرد قطعا کلاه اش پس معرکه است. کمونیستی که تشخیص ندهد در پس تعرض و مقهور کردن کارگر افغانی استراتژیی به تمکین کشاندن کل طبقه کارگر ایران نهفته است اگر ناسیونالیست نباشد در بهترین حالت سطحی نگر و چیزی جز یک کودن کوتاه بین نمی تواند باشد.

اگر امروز این بخش از طبقه کارگر را به مانند لشگری از نیروی کار ارزان و خاموش پشت هر مرکز کار و کارخانه ایی به صف کرده اند و به عنوان اهرم فشاری برای به سکوت کشاندن کارگر شاغل و تحمیل همین سطح زندگی فلاکتبار اما به طور قطع نباید شک کرد در فردای هر تغییر و تحول انقلابی بورژوازی توانایی بسیج همین ارتش بیکار استیصال زده را به مثابه لمین پرولتاریا سراغ طبقه کارگر خواهد فرستاد. این مسئله نه تنها شامل کارگر افغانی که شامل هر بخشی از طبقه کارگر است که در محرومیت و فقر و بیکاری نگه داشته شده است. بخش بزرگی از اعصابیات کارگری با اتکا به محرومیت، بیکاری، گرسنگی و فقر و همزمان ناآگاهی بخشی از همان طبقه در قالب اعتصاب شکن شکست داده شده است. این را از اعتصابیات کارگران بولیوی تا آمریکا و تا کارگران انگلستان و فرانسه و ایران و... شاهد هستیم.

لذا وظیفه سنگینی بر دوش کمونیستهای کارگری مستقل از محل تولد آنها و از کجا می آیند خواهد افتاد. این رفقا باید در دو جبهه بجنگند. یکم اینکه باید این تبیین را به ملکه ذهن هر کارگر شاغل و بیکار تبدیل نماید که استیصال، فقر و فلاکت دقیقا در نقطه مقابل اعتراض متحدانه برای انقلاب و تغییر و تحول سوسیالیستی قراردارد و دوم اینکه مسئله بیکاری پدیده ای است که به همان اندازه که معضل کارگران بیکار آمده به کار است به همان نسبت می تواند معضل کارگر شاغل نیز باشد و اتفاقا حل این پدیده با خواست کار یا بیمه بیکاری مکفی برای تامین یک زندگی شرافتمندانه را تنها روی شانه های کارگران شاغل می تواند به سرانجام برسد.

انترناسیونالیسم و اتحاد کارگری

هنگامی که در برابر چشم انسانهای حی و حاضر ساکن در ایران، هنگامی که در روز روشن از جلو چشم هم طبقه ایی های کارگیشان، کرور کرور کارگر ساکن ایران را که هرروزه تحقیر شده و سرکوب شده اند و زندگی شان به گرو گرفته شده است، روانه جهنم سوریه می شوند و کسی لام تا کاف نمی گوید و هیچ اعتراضی صورت نمی گیرد و هیچ حمایت عملی و برجسته ای از کارگران افغانستانی انجام نمیگیرد' شاید دم زدن از انترناسیونالیسم و اتحاد کارگری در مقابل کارگر و فعال چپ افغانی چیزی جز یک طنز تلخ نباشد.

سرکوب سیستماتیک و ایجاد اختناق سیاه در میان طبقه کارگر ایران برای تثبیت کار ارزان و کارگر خاموش همزاد و از ویژگیهای سرمایه داری ایران و رژیمهای متفاوت آن می باشد. اما در کنار سرکوب و ارعاب، رژیم سرمایه ایران از چند جهت دیگر تعرض خود را سازمان داده است. ایجاد تفرقه و چند دستگی به بهانه "تفاوتهای" ملی و مذهبی در میان بخشهای مختلف طبقه کارگر تنها یکی از سیاستهای جمهوری اسلامی است

ادامه در صفحه ۱۲

گوشه ای از تاریخ طبقه

کارگر ایران

(با پسوند افغانی)

ثریا شهابی

مقدمه کمونیست: گزارش و مطلبی که در زیر تحت عنوان «نگاهی به وضعیت افغانها در ایران» میخوانید منتشره در نشریه کمونیست ارگان حزب کمونیست ایران شماره ۴۳ شهریور ۱۳۶۷ است.

این گزارش رابطه جمهوری اسلامی با کارگر خارجی پناهنده و فراری از جنگ را در سالهای شکل گیری این حکومت و از ۳۶ سال پیش ترسیم کرده است. امروز نسل های بعدی شهروندان ایرانی با پیشینه افغانستانی که از جمله بی حقوق ترین و محروم ترین بخش شهروندان جامعه و ارزان ترین و پرکار ترین بخش طبقه کارگر ایران هستند هنوز با راسیسم خارجی ستیزی دست و پنجه نرم میکنند. این گزارش بخشی که شروع تاریخ محرومیت سرکوب فقر و بی حقوقی آنها گوشه ای از تاریخ شکل گیری طبقه کارگر ایران و تاریخ تکوین سرمایه داری ایران را بازگو میکند. از این رو باز تکثیر آن در کمونیست را مفید دانستیم.

نگاهی به وضعیت افغانها در ایران

طی سالهای اخیر میلیونها زحمتکش افغانی زیر فشار جنگ، بیکاری، فقر و ناامنی، از کشورشان به کشورهای مجاور و از جمله ایران مهاجرت کرده اند، تا بلکه بتوانند بدور از این فشارها در سرزمین دیگری کار و زندگی کنند. تعداد این مهاجرین در ایران ۲ میلیون نفر اعلام شده است. اینان عمدتاً به همراه خانواده هایشان به ایران مهاجرت کرده اند و چیزی جز نیروی کارشان از افغانستان با خود به همراه نیاورده اند. در حال حاضر اکثریت قریب به اتفاق این مهاجرین در کشور ما به کارگری مشغول شده اند. کار شاق و زندگی مشقت بار آنها بر کسی پوشیده نیست. اینان جز بی حقوق ترین بخش کارگران جامعه ما هستند. گزارشی از وضع این مهاجرین را برایتان باز گو میکنیم.

شرایط کار کارگران افغان در ایران

افغانی ها معمولاً برای انجام شاق ترین و سنگین ترین کارها بکار گرفته میشوند. در محل های کار هم مثل محل های زندگی با آنها با تبعیض رفتار میشود. این تبعیض به درجه ای رسمیت یافته است که در سال ۶۳ دولت طی اطلاعیه ای اعلام کرد که کارگران افغانی فقط در مشاغل خاصی - که در واقع جز پست ترین و کثیف ترین کارها هستند - اجازه کار دارند. این اطلاعیه تحت عنوان «روش اجرایی طرح اشتغال موقت آوارگان مسلمان افغانی» صادر شد و به شعبه های کاریبایی برای اجر داده شد.

طبقه این طرح دوازده رشته کار برای صدور کارت اشتغال جهت کارگران افغانی مجاز محسوب میشوند. این رشته ها به اینقرار اعلام شدند. کوره پزخانه ها، امور ساختمانی شهری، تخلیه بار و بارگیری در بنادر کشور، معادن، سالامبورسازی (دباغی)، کشاوری در استانهای مورد نیاز، دامپروری، شیشه گری، کارگاههای نوب پلاستیک، راه سازی و کانال کشی، کوره های کچ ریزی و آهاک پزی و چرم سازی. طرح اشتغال افغانی ها علاوه بر این از کارفرماهایی که کارگر افغانی را بکار میگیرند، خواسته بود که به انضمام اسناد و مدارک لازم در مورد اجازه کار کارگر مبلغ هزار تومان هم به ازا هر کارگر به حساب مربوطه واریز کنند. دولت به این ترتیب بابت اجازه استخدام کارگر افغانی باج و پول مفت میگیرد. میدانیم این مبالغ که کارفرما آنرا از دستمزد کارگر می پردازد معمولاً مالیاتی است که دولت میگیرد تا با آن بخشی از تعهداتش را در قبال تامین اجتماعی کارگر انجام دهد. در حال حاضر دولت اسلامی ایران خود را موظف



نمیداند که حتی کوچکترین تعهدی برای تامین اجتماعی کارگر افغانی بپذیرد. برای این کارگران نه از بازنشستگی و بیمه درمانی و بیمه بیکاری خبری است و نه حق مسکن. حق کار و حق سکونت همه حقوق آنها بحساب میآید.

اواخر سال ۶۵ وزارت کار ابلاغیه ای مبنی بر ممنوعیت اشتغال کارگران افغانی در نانوایی ها صادر کرد. این ابلاغیه به این بهانه که کار در نانوایی با بهداشت عمومی سروکار دارد و کارگر افغانی صلاحیت کار در چنین محیطی را ندارد، رسیمت یافتن موقعیت فرودست کارگر افغانی را بیش از پیش تقویت کرد.

مشهد اصلی ترین مرکز کار و زندگی کارگران افغانی است. تعداد آنها در این شهر یک میلیون نفر برآورد شده است. بخش اعظم کارگران ساختمانی، راه سازی، سالامبورسازی، چرم سازی و مرغداری این شهر افغانی هستند. این جمعیت وسیع کارگری بی حقوق ترین کارگران مشهد هستند. در شیروان کار در مرغداری ها - که جزو کارهای کثیف است - در انحصار افغانی ها است.

سمنان یکی دیگر از مراکز تجمع کارگران افغانی است. بسیاری از این کارگران به همراه خانواده هایشان در کوره پزخانه های این شهر کار میکنند. از جمله کوره هایی که بیشترین جمعیت کارگر افغانی این شهر را در خود جای داده است، کوره مرادی و کوره دستی است که هریک در سال ۶۴ هفتاد تا هشتاد خانوار از این کارگران را بکار گرفته بود. در همین سال شرکت ساختمان سازی «۴۱ دستگاه سمنان» هشتاد کارگر افغانی داشت که شصت تن آنها با شاق ترین شرایط چاه کنی میکردند. در خود شهر سمنان در سال ۶۴ حدود ۶۰۰ کارگر افغانی کار میکردند.

کارگر افغانی در ایران هم محکوم است کارهای پست و شاق انجام دهد و هم در اینگونه کارها از نظر شرایط کار و میزان دستمزد موقعیت نابرابری نسبت به کارگر ایران داشته باشد. مثلاً در سال ۶۴ در هر یکی از کوره پزخانه های ملایر ۲۰ تا ۴۰ کارگر افغانی کار میکردند. در این کوره ها به ازا هر هزار خشت کارگر ایرانی ۱۶۵ تومان دستمزد میگرفت و کارگر افغانی ۲۰ تومان کمتر - یعنی ۱۴۵ توان - دریافت میکرد. در بعضی از کوره پزخانه های این منطقه به کارگر افغانی دستمزدهای تا ۴۰ - ۵۰ تومان کمتر پرداخت شده است. در کوره های سمنان کارگر افغانی در همین سال به ازا هر هزار آجر ۱۲۰ تومان دریافت کرده اند.

نخ ریسی کاشمر از معدود کارخانه هایی است که علیرغم محدودیت هایی که دولت وضع کرده کارگر افغانی را بکار گرفته است. سال ۶۴ روزکار رسمی کارخانه ۸ ساعت بود و میبایست به کارگران ساعتی ۲۰ تومان پراخت میشد. عملاً تمام کارگران اعم از ایرانی و افغانی از این مبلغ کمتر دریافت میکردند. اما باز هم کارگران افغانی دستمزد کمتری نسبت به کارگر ایرانی نصیبشان میشد. کارگر ایرانی ساعتی ۱۵ تومان و با اضافه کار ۱۸ تومان میگرفت درحالیکه به کارگر افغانی ۵ تومان کمتر یعنی ساعتی ۱۰ تومان و با اضافه کار ۱۲ تومان پرداخت میشد.

کارگر افغانی عمدتاً روزمزداند، از حق و حقوق رسمی کارگر در جامعه ایران محرومند و با کوچکترین اعتراضی اخراج میشوند.

شرایط زیست کارگران افغانی در ایران

محل زندگی بسیاری از افغانی ها از محل زندگی بقیه مردم جدا شده است. تنها نقاطی که افغانی ها عملاً مجاز به سکونت در آنجا هستند مناطق محروم و فاقد امکانات در حاشیه شهرها، ساختمانهای متروکه، اردوگاهها و به اصطلاح شهرک های مخصوص افغانی ها است. بسیاری از این محل ها کوچکترین شباهتی به محل زندگی

ندارد.

افغانها در گوشه و کنار شهرها دسته دسته در کپرها، کلبه ها و اطاق های کثیف با ابتدایی ترین امکانات زندگی میکنند. ساختمانهای نیمه تمام هم محل کار و هم محل زندگی بسیاری از این کارگران مهاجر است و گاه تا ۲۰ نفر در یک ساختمان نیمه کاره شبها را به صبح میرسانند. کنار خیابانها، میدین شهرها و گاراژه را هم باید به محل خواب و استراحت این کارگران افزود. چادرهایی حمل میکنند تا برای اقامت در این یا آن شهر آنها را برپا کنند.

شرکت افغان واقع در جاده مشهد که کارگر افغانی را هم به کار گرفته است، برای سکونت کارگران افغان به اصلاح شهرکی احداث کرده است. این شهرک فقط نامش به شهر شباهت دارد. اینجا نشانی از ابتدایی ترین امکانات زندگی دیده نمیشود، از خانه خبری نیست. تمام تاسیسات مسکونی شهرک ۳۰۰ - ۴۰۰ چادری است که برای سکونت کارگران افغانی برپا کرده اند. شهرک نه تنها آب لوله کشی ندارد، بلکه به ساکنین منبع آب هم داده نشده است. تنها تاسیساتی که در اینجا لازم تشخیص داده شده است پاسگاهی است که رفت و آمد کارگران را کنترل میکند. کارگرانی که در این بیغوله اقامت دارند، حداقل روزی ۱۰ ساعت برای شرکت کار میکنند.

شرایط زندگی آندسته از افغانی هایی که در کورده پزخانه ها کار میکنند وخیم است و وضع زندگی شان رقت بار است. فقدان امکانات، بسیاری را دچار انواع بیماری های عفونی کرده است. در مواردی بیماران مبتلا به مالاریا هم در میان کارگران دیده شده است.

غذای روزانه اکثر خانواده های افغانی که در ایران کار و زندگی میکنند، نان و پنیر، نان و سبزی و گاه فقط نان خالی است. اینان ماهها غذای کافی نمیخورند و رنگ غذای گرم و میوه را نمی بینند.

شوینیسیم و ناسیونالیسم ضدافغانی در ایران

تحقیر، توهین و بی حرمتی جز دیگری از شرایط کار و زندگی این مهاجرین است. افغانها تحت کنترل اند. با آنها رسماً بعنوان انسان آزاد رفتار نمیشود. برای تهیه کوپن، امکانات سکونت و عبور و مرور باید مجوز و برگه مخصوص داشته باشند. بسیاری از اینان به جرم نداشتن جای خواب و خوابیدن در خیابانها و بجرم مشکوک بودن روانه زندانها شده اند. در یک مورد زحمتکشی افغانی که جای خواب نداشت و مجبور شده بود شب را در فلکه ملک آباد مشهد بسربرد، ساعت ۱۰ شب از طرف کمیته مرکز - گشت ثارالله - دستگیر میشود. در جیب او یک انبر دست و پیچ گوشتی پیدا میکنند. او را به این جرم که شاید این ابزار را برای دزدی کردن با خود حمل میکند، مفصل کتک میزنند و در زندان وحشیانه شکنجه میکنند. سال ۶۴ افغانی های دستگیرشده را در زندان مشهد جمع میکنند. نمونه های زیادی از رفتار خشن و آزار دهنده زندانبانان در زندان

مشهد با افغانی ها وجود دارد. نیروهای انتظامی به هر بهانه ای این مردم بیگناه و مظلوم را کتک میزنند. گویا این جمعیت ۲ میلیونی افغان همه مجرمند مگر خلاف آن پس از زندان و بازجویی ثابت شود. دست دولت هم برای جابجا کردن و برهم زدن اندک آرامش آنها باز است. در مواردی دولت ایران افغانها را به کشورشان بازگردنده است و یا آنها را به زور روانه جبهه های جنگ خودش کرده است. موارد بیشتری میتوان از بی عدالتی ها و تحقیرهای رسمی و قانونی رفتارهای تبعیض آمیز و سرکوبگرانه نهادها و نیروهای انتظامی ایران علیه افغانها ذکر کرد. اما ابعاد ستم و بی عدالتی علیه مهاجرین و کارگران افغانی در ایران را نمیتوان تنها به این موارد محدود کرد. آنچه که بیش از همه گلوی این زحمتکشان را می فشارد شوینیسیم و تعصبات ملی است. شوینیسیم و ناسیونالیسمی که زندانبان و ژاندارم ها، همسایه ها و همکاران و همه مردم عادی را تحریک میکند تا با این پناهندگان رفتاری حیوانی و غیرقابل تحمل داشته باشند. خو بست چند نمونه از اینها را برایتان بازگو کنیم:

یک روز ۵۰ خانوار افغانی با ماشینهایی خاور بزرگ به دامغان و سبزوار میرسند. مردم گویی با طاعونیان روبرو شده اند مانع پیاده شدن آنها از ماشین ها میشوند. این آوارگان بناچار در ابتدای

بلوار سمنان پیاده میشوند و مدتی بلا تکلیف منتظر میمانند. تا اینکه بخشی از زمین های بایر و نیمه ساخته در اطراف شهر و در کنار پمپ بنزین و بلوار ۱۷ شهریور در اختیارشان گذاشته میشود تا چادرهایشان را آنجا برپا کنند.

میگویند اگر در شهر مشهد یک افغانی به مغازه چلوکبابی یا قهوه خانه برود به او غذا نمیدهند. روزی چند زحمتکش افغانی بدون توجه به این رسم نفرت انگیز به یک چلوکبابی در این شهر میروند. صاحب چلوکبابی به محض مشاهده آنها از ورودشان به داخل جلوگیری میکند و ضمن پرخاش و بکار بردن رکیک ترین توهین ها میگوید: «نمیخواهم شما بیابید توی چلوکبابی من. چون اگر شما بیابید تمام مشتریان خود را از دست میدهم. اگر آنها شما را ببینند، دیگر به مغازه من نمیآیند. اگر غذا میخواهید بیرون بمانید تا شاگردانم برایتان غذا بیاورند.» بعد از این توهین ها افغانی ها محل را ترک میکنند. عده ای از مردم مشهد و حتی کارگران مهاجرین افغانی را به این دلیل که آنها جایی متعلق بخودشان ندارند تا در آن زندگی کنند و ناچارند گوشه خیابانها بخوابند و استراحت کنند، وحشی مینامند.

نمونه دیگری را برایتان بازگو می کنیم:

روزی در جاده کاشمر - مشهد چند کارگر افغانی میخواستند سوار اتوبوسی شوند. راننده به آنها میگوید باید نفری صدتومان کرایه بدهید تا سوارتان کنم. این مبلغ بیشتر از کرایه بود. افغانها بناچار می پذیرند. هنگامی که آنها وارد اتوبوس

میشوند، اکثر مسافرها به راننده اعتراض میکنند که: «افغانهای ها نباید سوار اتوبوس شوند.» او با توهین رو به آنها میگوید: «تمامشان دزد

هستند.» با وجود این آنها در اتوبوس میمانند و

سفر آغاز میشود. بازار توهین و تحقیر نسبت به افغانها در اتوبوس داغ میشود. تقریباً همه مسافرها با تعصب نفرت انگیزی به صحبت و اظهار نظر در باره این مسافرن بخت برگشته می پردازند. یکی میگوید «اینها خانه و زندگیشان را ترک کرده اند و آمده اند ایران را ویران کنند.» دیگری میگوید «تمام ایران را به غارت میبرند، دزدند، قاتلند.» در تمام طول راه مزخرفات و کتافات فرهنگ ملی ایرانی بر سر این بیچارگان میبارد و این چند مهاجر را هم مثل بسیاری دیگر از دوستانشان تحقیر و شکنجه میکند. رفتارهای این ناسیونالیسم منحط به همینجا خاتمه نمی یابد. تعدادی از اهالی شهرها و مناطقی که این آوارگان افغانی و کارگران مهاجر را در خود جای داده است، به بهانه های مختلف افغانها را زیر مشت و لگد میگیرند و باصلاح غرور و برتری ملی شان را نسبت به این زحمتکشان آواره، با رفتارهایی چنین حیوانی نمایش میدهند. براستی سلامت جویی این مردم شریف باید از عیسی و صبرشان از ایوب بیشتر باشد که در متنی از فقر و محرومیت و دربدری اینهمه توهین و تحقیر را هم هر روز از مردمی نادان و متعصب میشوند و هنوز میتوانند خشمشان را فروبخورند.

براستی اگر چیزی در این میان تهوع آور باشد، فخر فروشی و گنده دماغی مردمی است که شباهت های آشکار خود با این آوارگان بی پناه را نمی بینند و اگر می بینند به روی خود نمیآورند. اگر چیزی تهوع آور باشد، آن تعصبات کوری است که موجب میشود آب و نان و خانه را از مردمی که پناه آورده اند مضایقه کنند. آنها را در نانوایی و حمام و حتی خود شهر راه ندهند و آنگاه خود موی ژولیده و کثیف و لباس چرکین و بدبوی بچه های معصوم آنها را به مسخره بگیرند.

تعصبات ناسیونالیستی چنان بلایی بر سر عقل و چشم مردم میآورد که مگس را روی صورت زحمتکش افغانی می بینند. افغانی بودنش را می بینند اما ظلم و تبعیض به این عظمت را - لابد چون قربانی اش هم خون و هم میهن نیست - نمی بینند. در این اتوبوس و آن قهوه خانه و همه شهر چه چیزی میتواند نفرت آورتر و متعفن تر از خود این تعصبات ملی و نژادی باشد؟

در حال حاضر این فرهنگ شوینیستی اثرات خود را به درون جنبش کارگری و به میان کارگران ایرانی هم برده است. تعصبات ملی بین کارگر ا

یرانی و افغانی تفرقه میاندارد. نمونه های تکانهنده ای از نزاع و درگیری بین کارگران

گوشه ای از تاریخ طبقه ...

ایرانی با هم زنجیران افغانی شان گزارش شده است. از جمله اینکه: سال ۶۴ کارفرمای کورپزخانه های ملایر از دستمزد نازل کارگران افغانی برای پایین آوردن دستمزد بقیه کارگران - که اکثرا کرد بودند - بعنوان عامل فشار استفاده کرد. این اقدام ضدکارگری کارفرما موجب بروز اختلافاتی بین کارگران میشود. این اختلافها کم کم بالا میگیرد تا جایی که کار به زد و خورد هم میکشد. زد و خوردها به ۷ کوره کشیده میشود. یکی کشته و عده ای زخمی میشوند. بعد از این جریان کارگران ایرانی این کوره پزخانه ها ' تظاهراتی علیه کارگران افغانی براه می اندازند. مطالبه کارگران ایرانی در این تظاهرات' اخراج کارگران افغانی بود. طی این جریان کوره ها به تعطیل کشیده شد. کارگران کرد به روستاهایشان بازگشتند و کارگران افغانی که در این ماجرا کاسه و کوزه فقر و استعمار سرمایه داری ظالمانه بر سر آنها شکسته شده بود' راهی شهر و کار دیگری به مقصدی نامعلوم شدند.

کارفرمایان مودبانه و فرصت طلبانه از این تفرقه و نفاق در صفوف کارگران سواستفاده میکنند و پول به چیب میزنند. کارگران معترض بارها از زبان کارفرمایان شنیده اند که: «اگر ناراحتید بروید جای دیگر کار کنید! بروید تا بجایتان کارگر افغانی استخدام کنم که هم کمتر مزد میگیرد و هم بیشتر کار میکنند و صدایشان هم در نمیآید. . «فکر میکنید عکس العمل کارگران در مقابل این تهدیدات کارفرما چیست؟

براستی خجالت آور و اسباب شرمندگی همگی ما ست اگر حتی یک کارگر ایرانی فکر کند که حق او را کارگر افغانی خورده است' اگر حتی یک کارگر ایرانی فکر کند که کارگر افغانی باید توان نداری و بیکاری او را بدهد. آخر به سر و وضع

زندگی اش نگاه کنید. او اصلا چیزی ندارد بخورد' که بخواد حق تو باشد یا دیگری. مگر نمی بینی که او برای بدست آوردن همین یک لقمه نان و تنفس همین یک ذره اکسیژن ناقابل' چقدر باید عرق بریزد و جان بکند. چطور کسی ممکن است آنقدر بی انصاف و کج فهم باشد که نفهمد راضی شدن کارگر افغانی به قبول مزد کمتر از سر گرسنگی و ناچاری و استیصال است نه از سر خصومت با کارگر ایرانی که تنها هم سفره و هم سرنوشت او در میان اینهمه مردم غریبه است. کسی که به کارگر افغانی بخاطر قیمت شکنی بر سر دستمزد ناسزا میگوید خودش از زور گرسنگی عصبانی است. پس اگر کمی فکر کند و خودش را جای برادر غریبش بگذارد پی میبرد که در بی پناهی مطلق که کارگر افغانی در ایران گرفتار شده است این تنها راه زنده ماندن است. قیمت شکنی کارگر افغانی' با آنهمه دلیل و مدرک غیرقابل انکاری که کار او را توجیه میکند صدها مرتبه از همصدایی کارگر ایرانی با تفرقه افکنی کارفرمایان بخشودنی تر است. خویست یگروز دستمال نان و پنیرتان را دست بگیرید و مهمان یک خانواده افغانی که نان آورش با شما همکار است بشوید و شبی را به صبح برسانید تا بچشم خود ببینید که آنها در چه جهنمی روزگار میگذرانند. یک شب تا صبح در کنار بچه های گرسنه و رنگ پریده و بیمار آنها بگذرانید تا بفهمید که مردمی که آنها را به اتوبوس و قهوه خانه و میدان راه نمی دهند' کسانی که بسوی آنها سنگ و تف پرت میکنند' آنها که در ملا عام فحش و ناسزا میگویند' از چشم این انسانهای معصوم و زحمتکش چه هیولاهای جانور صفتی جلوه میکنند. وضعیت آنها را' حتی شما که همه عمر به تحقیر شدن خو گرفته اید نمیتوانید بیشتر از چند روز تحمل کنید.

این هیولاهای جانور صفت و بی رحم' که از چشم کودک گرسنه افغان بخوبی میتوان آنها را مشاهده

کرد' از آسمان نیفتاده اند. اینها خودماییم. شونیسیم و پرستش ملیت و نژاد خود به این روزمان انداخته است که بیلمان را بر سر زحمتکشی دیگر بکوبیم فقط به این دلیل که بزبان دیگری صحبت میکند و مذهب دیگری دارد و در جایی دیگر از دنیا زاده شده است. شونیسیم و تعصب ملی گاه چنان بی عقل و دیوانه مان میکند که بخودمان جرات میدهیم در روز روشن کسی را به خوردن نان خود متهم کنیم که قیافه اش نشان میدهد که سالهاست حتی نان کافی نخورده است.

عقلتان را قاضی کنید. کارگر کارگر است' در هرکجا که میخواد بدنیا آمده باشد کارگر است و نان زحمت خود را میخورد. کارگر کارگر است و به هرزبانی که صحبت کند و به هر رنگی که باشد برادر ما ست. مگر نمی بینید که این سرمایه دارانند که یوغ بردگی را به گردن هردوی ما انداخته اند و از رمق هر دومان برای خود پول میسازند. پس چرا بجان همدیگر افتاده اید. یقه این گردن کلفت ها را بچسبید که دست به خشت نزده خشت فروش و کار نکرده کارفرما شده اند. دست هایی که بر روی هم بلند میکنید را به هم بدهید تا این استعمار گران شاید نتوانند برگردند تان سورا می کنند.

برسر کارفرمایی که خیال دارد اخراجت کند تا کارگر افغانی گرسنه تر را بجایت بکار بکشد جلوی چشم برادران افغانی ات فریاد بکش که شکر زیادی میخورد که میخواد از گرسنگی و آوارگی برادرانت سواستفاده کند. بگو که من و او با هم فرقی نداریم و هیچکدام نمیگذاریم از حق کارگر بیش از این فربه شود. بگو که هرکس که همان کار را میکند همانقدر باید مزد بگیرد. بگو

که کور خوانده است و کارگر بخاطر هم میهنی با او در صف خود تفرقه نمی اندازد. بگو که سرزمین پدری' سرزمینی که پدر کارگر را در آن درمیآوردند را به رخ کارگر خارجی نکشد. بگو کارگر میهن ندارد و همه با هم برادرند. آری یکبار با صدای بلند از حق برادر افغانی ات دفاع کن. یکبار تبعیض و ظلم مضاعف را بیاد حمله بگیر تا صدها کارگر افغانی برای اخراج نشدنت' برای افزایش مزد تو و خودشان برای گرفتن حق کارگر قد علم کنند. کارگر ایرانی باید با کارگر افغانی چنان رفتار کند که اصلا او فراموش کند که افغانی است. آنوقت هیچکس جرات نخواهد کرد به کارگر افغانی کمتر مزد بدهد' در اتوبوس به مسخره اش بگیرد و در شهر راهش ندهد.

کارگران هم سرنوشت اند. کارگران برادران و خواهران یکدیگرند. هم خون اند چون همه مثل هم با خون جگر زندگی میکنند. پس هرچه را که بوی تفرقه میدهد' هرچه را که میانه کارگر را با هم بهم میزند' هرچیز بظاهر طبیعی و بظاهر مقدسی را که برادری کارگر را خدشه دار میکند' با همه نفرتی که از استعمار و خوردن حق دیگران دارید له کنید و دور بیاندازید. هیچ چیز برای ما مقدس تر از برادری طبقاتی مان نیست.

گویند انسان هرچه بیشتر پول داشته باشد از مال دنیا بهره مند میشود. برای کارگر اینطور نیست. کارگر به اندازه اتحادش از مواهب دنیا سهم میبرد.

<http://hekmatist.com/Tarix/43.pdf>

منتشره در کمونیست '۴۳ ارگان حزب کمونیست

ایران'

شهریور ۱۳۶۷

که به شدت دنبال کرده **ورود به جهنم سوریه**

است و عملا در بخش ها و محیطهای مختلف کارگری متاسفانه جواب داده است و کارگران به بهانه افغانی، عرب، کرد و ترک و فارس بودن در برابر هم قرار گرفته اند. اما در این میان وضعیت کارگران افغانی زبان' ویژه تر است و می توان گفت که تلاش رژیم سرمایه برای ایجاد ذهنیتی که وضعیت کنونی طبقه کارگر ایران از بیکاری اش تا معیشت و دستمزد تا الخ به وجود کارگران افغان نسبت دهد و باید اذعان کرد که چنین تصویری را توانسته به تصویر بخش قابل توجهی از کارگران و حتی جریانات چپ تبدیل نماید. با قربانی کردن این بخش از طبقه کارگر ایران دولت سرمایه چند هدف را از جمله تفرقه و چند دستگی ، به تمکین کشانده بخشهای دیگر طبقه کارگر ایران، ایجاد وحشت از بیکار شدن با وجود لشکر بیکار آماده به کار با تقیل مینیمالهای یک زندگی چندین بار زیر خط فقر و دنبال کرده است و در این جهت متاسفانه موفق عمل کرده است. با این اوصاف آنچه اهمیت پیدا می کند اتفاقا کوبیدن و تلاش مضاعف کمونیستهای بخشهای مختلف طبقه کارگر ایران است برای تضمین اتحاد و رفاقت کارگری، برای هم تصویر کردن سرنوشت مشترک و اعتراض مشترک و در نهایت دست در دست هم نهادن و ایجاد اتحاد کارگری در تقابل با سیاستهای تفرقه افکنانه از طرف دولت سرمایه و به سرانجام رساندن مبارزه ای مشترک در جهت تحقق سوسیالیسم و تضمین یک زندگی در شان انسان می باشد. این را باید تضمین کرد و این تلاش تک تک رفقای کمونیست و رهبران روشن بین کارگران را می خواهد که با متشکل شدن در تشکلهای سازمانهای توده ای کارگری ، با ایجاد در کمیته های کمونیستی و با ایجاد اتحاد و سازمان کمونیستی برای به زانو درآوردن رژیم سرمایه مبارزه خود را به سرانجام برسانند.

۴ می ۲۰۱۶

ادامه صفحه ۱۰

ما فرهنگ مردم را عوض میکنیم. بجای این که شما بیابید نیمی از جامعه را قربانی بکنید، میتوانید آن فرهنگ را

قربانی بکنید. خیلی ساده است! ما مردم مترقی و پیشرو آن مملکت را بسیج میکنیم و سازمان میدهیم. ما کنار

هر مدرسه دخترانه یا هر مدرسه مختلطی که قرار است در آن مملکت وجود داشته باشد، رادیکالهایی را میگذاریم که

جلوی اوباش را بگیرند. ما قوانینی را میگذاریم و این قوانین را با بودجههایی تضمین میکنیم که ضامن شرکت

زنان در فعالیت اجتماعی باشد، جلوی تحریک علیه آنها را بگیرد، جلوی نیروهای قشری و عقب مانده را بگیرد. ما

کاری خواهیم کرد که کسی که مزاحم امر رهایی زن و امر برابری زن و مرد بشود، جامعه او را به چشم خفاکار نگاه

کند، درست مثل کسی که مزاحم بهداشت مردم شده، کسی که مزاحم خوشبختی آدمها بطور کلی شده، درست

مثل کسی که از اموال دولتی و اموال کشور اختلاس کرده، درست مثل کسی که مانع رساندن بیمار به دکتر

شده... به همان چشم به کسی نگاه کنند که مانع درس خواندن دختری شده، مانع اشتغال زنی شده. یا مانع این

شده که زنی هر لباسی میخواهد بپوشد و به سر کار برود. ما فرهنگ را عوض میکنیم. بجای این که خودمان را

عوض کنیم، یا حقیقتی که به آن معتقدیم زیر پا بگذاریم، آن فرهنگ را عوض میکنیم.

آن فرهنگ از کجا آمده؟ آن فرهنگ هم تاریخا محصول طبقات حاکمه در آن کشور است، فرهنگی است که بدرد

سودآوری سرمایه میخورده، فرهنگی که بدرد حاکمیت همین لات و لوتایی که در ایران بر سر کارند میخورده... ما

حکومت را عوض میکنیم، فرهنگ را هم عوض میکنیم .همه جای دنیا همینطور است. شما نمیتوانید آزادی بیاورید

بدون اینکه به سنتهای عقب مانده هجوم ببرید. ما این سنتها را عقب میزنیم، نیم بیشتر مردم ایران، فکر میکنم

اکثریت عظیمی از مردم ایران در حرکت علیه فرهنگ عقب مانده با ما خواهند بود. اگر هم بخشهایی قشری و عقب

مانده و متعجب پیدا بشود، چاره ای ندارند، باید دندان روی جگر بگذارند. بالاخره کسی باید دندان روی جگر بگذارد.

یا زن باید دندان روی جگر بگذارد و تحت ستم بماند، یا آن حاج آقا باید دندان روی جگر بگذارد. ما در این قضیه

میگوییم حالا حاج آقا لطفا دندان روی جگر بگذارد...

منصور حکمت

چرا نباید در مراسم خانه کارگر شرکت کرد!

مظفر محمدی



مقدمه: نوشته زیر از مظفر محمدی است که قبل از اول ماه مه نوشته شده و بدلیل اینکه کمونیست بعد از اول ماه مه منتشر میشد برای سایتها ارسال شد. اما و با توجه به بحثهایی که در مورد خانه کارگر و برنامه اول مه آنها و تردیداتی که در شرکت و عدم شرکت در میان طیفی در جریان بود، آنرا در کمونیست هم میزنیم و توجه خوانندگان نشریه را به آن جلب میکنیم.

سردبیر

نشریه کار و کارگر وابسته به خانه کارگر جمهوری اسلامی در شماره اخیر خود، برگزاری مراسم های خانه کارگر در تهران و شهرستان ها را اعلام کرده است. خانه کارگر با خوشحالی اعلام کرده که مجوز مراسم های اول مه را از دولت گرفته است!

در این رابطه در میان بخشی از فعالین کارگری و نهادهای تحت نام کمیته و اتحادیه و غیره که به نام کارگر و فعالین و دوستداران کارگر فعالیت می کنند سوال و بحث مطرح شده است، حالا که دولت مجوز مراسم مستقل کارگری را نمی دهد پس بهتر است در مراسم های خانه کارگر شرکت کرد. از جمله در سندنجد این طیف و نهادها مطرح و استدلال کرده اند که می رویم و مراسم را خود به دست می گیریم و هژمونی بدست می آوریم و شعارها و پیام های خود را می دهیم...!

در اینجا می خواهم خلاصه بگویم که چرا شرکت در مراسم هایی که خانه کارگر اعلام کرده است. سیاست و تاکتیکی نادرست و غیرکارگری است. کیست نداند که خانه کارگر تشکلی دولتی است و از همان آغاز بعنوان مانع و ترمزی بر سر راه مبارزات مستقل کارگری به میدان فرستاده شده

است. این تشکل در تمام طول موجودیتش هیچ منفعتی از طبقه کارگر را نمایندگی نکرده است. رهبران خانه کارگر از جمله محبوب بعنوان نماینده و مسوول کمیسیون کارگری مجلس همواره در حرف از منافع کارگر گفته اما در عمل قوانین ضد کارگری جمهوری اسلامی مصوب مجلس اجرا شده است. قوانینی که همه با آن آشنا هستند. دستمزد ناچیز، قراردادهای سفید و نامنی شغلی، عدم بیمه بیکاری برای میلیون ها کارگر و صدها مورد ضد کارگری دیگر. اگر خانه کارگر یک ذره منفعت طبقه کارگر را نمایندگی می کرد، در حالیکه در مجلس هم نماینده دارد، چرا حال و روز این طبقه سال به سال و روز به روز بدتر و غیر قابل تحمل تر می شود!

شرکت در مراسم خانه کارگر و قرار گرفتن در کنار آن و اتحاد عمل و عکس گرفتن با تشکلی دولتی و ضد کارگری، به این تشکل مشروعیت و رسمیت می بخشد. و این کاری است که نباید کرد. بخشی از کارگران از سر ناچاری و بدلیل اینکه تشکل مستقل کارگری ممنوع است در خانه کارگر اسم نوشته اند. برای مثال در سندنجد صدها کارگر فصلی وساختمانی در سندیکای وابسته به خانه کارگر عضو شده اند. این بخش کارگری متوهم به خانه کارگر یا بدون آلترناتیو اند و احتمال دارد شرکت کنند. اگر در میان این کارگران کارگر سوسیالیستی پیدا شود و اجازه ی گرفتن میکروفون را ولو به مدت 2 دقیقه داشته باشد، لابد می رود و از وضعیت طبقه اش، از نظام سیاه سرمایه داری و بردگی مزدی و از سوسیالیسم و رهایی جامعه بشری حرف می زند.

اما فعالین و دوستداران سرشناس کارگران در همین شهر و یا نهادهایی که به نام کارگر کار می کنند اگر بخواهند در مراسم اول مه خانه کارگر شرکت کنند، فردای روز بعد از اول مه به کارگران عضو سندیکای وابسته خانه کارگر چه

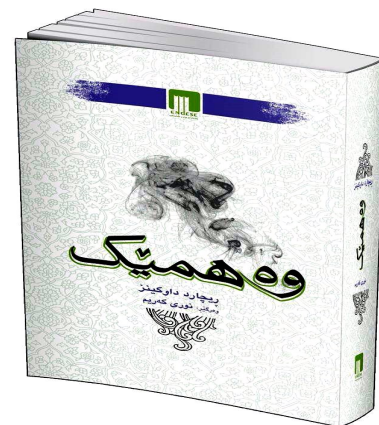
می توانند بگویند! فرض کنید ما بخواهیم یک سندیکای مستقل برای هزاران و ده ها هزار کارگر فصلی وساختمان در کردستان و یا حتی در شهر سندنجد سازمان بدهیم، کارگران فصلی و ساختمانی اگر بگویند ما سندیکای کارگری خود را زیر سایه خانه کارگر داریم، به آنها چه می توانیم بگوییم! می گویم خانه کارگر تشکل دولتی است و ضد کارگر عمل می کند پس بیایید بیرون و سندیکای مستقل خود را سازمان دهید!؟ آنوقت این کارگران حق ندارند به ما بگویند بابام جان تو دیروز در اول مه و روز جهانی کارگر شانه به شانه خانه کارگر رژه رفتید و مراسم گرفتید. الان چرا خانه کارگر بد شده؟ ما به این کارگران چه می توانیم بگویم؟ می گویم تاکتیک بود؟ می گویم پلنیک زدیم و خواستیم سر خانه کارگر کلاه بگذاریم و مراسم اش را از آن خود کنیم؟ می گویم رفیقیم و شعارهای خودمان را دادیم؟ ... آیا این عمل ما را یاد جنبش سبز و مدافعانش نمی اندازد؟

بیایید با هم رو راست و راستگو باشیم. آیا شرکت در مراسم خانه کارگر به مناسبت اول مه یا هر مناسبت دیگر نشان از این ندارد که ما به کارگران شهرمان بی ربطیم! تلاش نمی کنیم و نمی توانیم صدها و هزاران و ده ها هزار کارگر و خانواده کارگری را بسیج کنیم و مراسم و جشن مستقل اول مه را برگزار کنیم، در میان کارگران و خانواده هایشان نیستیم، با آنها هم درد و همراه و دوست و رفیق نیستیم... آیا قبول داریم که ما تعدادی ادم جمع شدیم مغز همدیگر را می خوریم و جلسه می گیریم و دعوا می کنیم و بعد اگر شد تصمیمی می گیریم. از جمله همین تصمیم به شرکت در مراسم خانه کارگر به مناسبت اول مه! حقیقت این است که این دوستان و نهادهای و فعالین کارگری دستشان به کارگر جماعت و خانواده هایشان بند نیست. فکر می کنند حالا که خانه کارگر تعدادی کارگر را بسیج کرده و جمع می کند پس فرصت است برویم حرفهای خودمان را بزنیم. لابد می گویم خدا پدر خانه کارگر را بیامرزد که فرصتی برای ما فراهم کرده است برویم حرف بزنیم. ولی این فرصت طلبی بسیار بدی است. یک بد آموزی، یک توهم پراکنی و تطهیر خانه کارگر و مشروعیت دادن به این نهاد ضدکارگری دولتی و آبرو خریدن برای آن است. کارگر را متوهم می کنیم که جمع شدن دور خانه کارگر و سندیکاهایش کار بدی نیست. متوهم می کنیم که خانه کارگر را می شود تحمل کرد و پذیرفت، می شود با آن اتحاد عمل کرد، کار مشترک کرد، اول مه مشترک گرفت، با آن عکس

گرفت و به آن رسمیت داد...! کسانی که به نام فعالین مستقل کارگری و یا نهاد کارگری می روند در مراسم اول مه خانه کارگر شرکت می کنند تا بلکه به این بهانه اجازه حرف زدن و بیانیه خواندن را داشته باشند، اگر حرفهای طلایی هم بگویند به جیب خانه کارگر می رود. خانه کارگری که راسیسم و ضدیتش با کارگران افغانی برای همه آشکار است. تازه مگر خانه کارگر هم از منفعت کارگر نمی گوید؟ چرا می گوید. گاهی بیشتر از ما. مگر محبوب خواهان 3 میلیون دستمزد برای کارگران نبود؟ اما کیست نداند که حرف از زدن حقوق و منفعت کارگر چیزی است و عملکرد ضد کارگری خانه کارگر و محبوب چیز دیگر. آن را می گویند تا برای مهار زدن به مبارزات رادیکال کارگری و بی اراده کردن کارگران توجیه داشته باشند. نباید در مراسم خاه کارگر بمناسبت اول مه شرکت کرد. نباید این تشکل دولتی و ضدکارگری را مشروعیت و رسمیت داد و برایش آبرو خرید. نباید کارگران را به این نهاد ضد کارگری متوهم کرد. باید هر گونه تلاش دولت و سرمایه داران را برای تظاهر به کارگر دوستی و احترام به اول مه و غیره خنثی و افشا کرد. باید دورویی، فرصت طلبی و فریبکاریشان را برملا کرد. کاری نکنید که بگویم صد رحمت به اول مه های ولو با شرکت فعالین و دوستداران کارگران، ولو بدون حضور وسیع خانواده های کارگری در تجمعات و گل گشت ها و غیره!! سندنجد به شهر اول مه های کارگری مشهور است. این سنت را کور نکنیم! کارگران و خانواده های کارگری که در شهرهای بزرگ سر به صدها هزار و میلیونی می زنند می توانند جشن کارگری اول مه خود را مستقل از هیاهوی فرصت طلبان و تبلیغات دولتی از زبان خانه کارگر، برگزار کنند. در محلات و در پارک ها و هر جا ممکن است دسته دسته و هزاران کارگر و خانواده های کارگری دور هم جمع شده و اول مه روز جهانی و همبستگی طبقه کارگر جهانی را جشن بگیرند. بگذارید همه مردم شهر، همه بچه ها و بزرگ ها و پیر و جوان شهر بدانند که اول مه روز جهانی کارگران و خانواده هایشان است. روز هیچ تشکل دولتی و هیچ دولت و طبقه سرمایه دار نیست. روز کارگر و رای مذهب و مرز و ملیت و جنسیت است.

روز کارگر مبارک باد!

10 اردیبهشت 95 (29 آوریل 2016)



کتاب توهم خدا در ترجمه فارسی اثر ریچارد داوکینز از زبان انگلیسی به کردی به اسم (وه همیک) توسط نوری کریم ترجمه شده است و در تیراژ ۲۰۰۰ نسخه در کارنوال زمستانه اندیشه منتشر گردیده است. کتاب مزبور اولین بار در سال ۲۰۰۶ یکی از پرفروش ترین کتاب های جهان بوده و در ۲۰۰۷ در لیست پرفروش ترین کتاب ها قرار گرفته است. در چاپ دوم سال ۲۰۰۷ تنها یک میلیون و نیم عدد این کتاب به زبان

انگلیسی به فروش رفته و به سی و یک زبان دیگر ترجمه شده است.

کتاب حاضر می تواند به نسبت جواب سوالاتی باشد که هر شخصی در طول زندگی برایش ناروشن و نامفهوم بوده است را به اختصار بدهد و فرد را با نظریات و تئوری های تا کنونی آشنا سازد. در این کتاب که به ۱۰ فصل تقسیم شده است به جنبه های متفاوتی از باروها و عقاید انسان ها در روزگاران قدیم تا به امروز به طور جداگانه پرداخته و مباحث به صورت تاریخی مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است. از شخصیت های تاریخی سخن به میان آمده و ریشه های تاریخی مکاتب و انواع باورهای مختلف در جای جای جهان مورد بحث این کتاب است. کتاب با یک خاطره از همسر ریچارد داوکینز شروع می شود؛ [وقتی همسرم کوچک بود از مدرسه نفرت داشت و می خواست ترک تحصیل کند. سالها بعد، وقتی بیست و چند ساله شد، این حقیقت تلخ را با

والدین اش در میان گذاشت. مادرش متعیرانه گفت: "اما عزیزم، چرا نیامدی این همان نکته ی مورد نظر کتاب داوکینز است" اما نمی دانستم که می توانم. "موضوع را به ما بگوین؟" پاسخ لاا: نمی دانستم که می توانم.]

به گمانم - خوب، در واقع مطمئن ام - که خیلی از کسانی که مذهبی بار آمده اند، دل خوشی از دین ندارند. به آن بی اعتقاد اند، یا نگران خباثت هایی هستند که به نام دین انجام می گیرد؛ این دسته اشتیاق گنگی برای ترک دین والدین شان را دارند و آرزو می کنند که کاش می توانستند دین را ترک کنند. اما در نمی یابند که گزینه ی ترک هم پیش رویشان است. اگر شما هم از این دسته هستید، این کتاب برای شماست. هدف این کتاب آگاهی بخشی است - آگاهی بخشی در مورد این حقیقت که ببخدا بودن یک خواسته واقعاگرایانه است؛ خواسته ای شجاعانه و باشکوه. می توانید ببخدا شادمان، معتدل، اخلاقی و

فرهیخته ای باشید.

بعضی وقت ها انسان از شرایطی که در آن قرار دارد ناخرسند است ولی گاهی نمی داند که می تواند از آن وضعیتی که از آن ناراضی و منزجر است بیرون بیاید آن هم به دلیل نوع مناسباتی که در جامعه وجود دارد به تومیگوید این زندگی توست و تو را بدان محکوم می کند، اگر چه از شرایطی که در آن قرار داری ناراضی هستی ولی به طور ناخودآگاه و اتوماتیک وار (تولید و بازتولید فرهنگ غالب فرد را به تمکین کردن وا میدارد که نتوانی نه! بگویی) این نوع تفکر به انسان القا می شود که راه دیگری نداری و تو محکوم به قبول و یا شکست هستی.

این کتاب در رابطه با دین می خواهد قدرت نه گفتن را ایجاد کند. و همانطور که در توضیح بالا بدان اشاره شده است ببخدا بودن یک خواسته واقعاگرایانه است؛ خواسته ای شجاعانه و باشکوه.

سپیده آژند

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی



نشریه ماهانه کمونیت

نشریه ای از حزب کمونیت کارگری -

حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیت

با نویسندگان آن است

سر دبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: سپیده آژند

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، شیوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

دبیر تبلیغات: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: فواد

عبداللهی

fuaduk@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

کشور حزب حکمتیست

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۹۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتیوری: وریا نقشبندی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۹۸۲

ladann@netcologne.de

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۹۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرسنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

نورنوتو: سچند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،
دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

www.hekmatist.com

میدان Järntorjet به طرف مرکز شهر با سردادن شعارهایی علیه نظام سرمایه داری و زنده باد کمونیسم این مسیر طولانی را پیموده اند.

بروکسل



باز هم اول ماه می و باز هم فرصتی برای یک تلنگر به دنیای غرق در بی تفاوتی. امروز در بسیاری از شهرهای دنیا، کارگران و فعالین کارگری و مردم آزادی خواه به خیابان ها آمدند تا بار دیگر صدای اعتراضشان را به گوش استنمارگران و ضایع کنندگان حقوق کارگران برسانند. بروکسل، پایتخت بلژیک و اتحادیه ی اروپا هم صحنه ی تجمع و راهپیمایی جمعی از فعالین آزادیخواه و برابری طلب بود.

تجمع از ساعت یازده در منطقه ی "سنت- ژیل" آغاز شد و در ساعت دوازده جمعیت با حمل پلاکارت هایشان به سمت میدان "سنت- ژاک" حرکت کردند. پس از میدان "سنت- ژاک"، شرکت کنندگان به سوی میدان "روپ" به راهشان ادامه دادند و در نزدیکی میدان توسط نیروهای امنیتی نگه داشته شدند تا در گروه های کوچک و پس از بازرسی بدنی وارد محوطه ی میدان شوند. کمتر بودن تعداد حاضران در میدان نسبت به سال های قبل چشمگیر بود. جو امنیتی بروکسل پس از حوادث تروریستی اخیر نقش بسزایی در کم رنگ بودن شرکت مردم در این مراسم داشتند.

در طول مراسم فعالین احزاب و گروه های مختلف اقدام به پخش بیانیه ها و نشریاتشان کردند. هم چنین شعارهایی هم در انتقاد از شرایط کارگران در دنیا داده شد. اعضای حزب حکمتیست (خط رسمی) نیز همانند دیگر شرکت کنندگان اقدام به حمل پلاکارت، پخش بیانیه تشکیلات خارج حزب و سر دادن شعار کردند.

کپنهاک

واحد حزب در شهر کپنهاک نیز همراه با فراخوان احزاب و اتحادیه های کارگری در مراسم اول ماه مه امسال فعالانه شرکت داشت و در این تجمع اقدام به پخش اطلاعیه حزب و همچنین ادبیات و نشریات حزب میان جمعیت و در طول مسیر راهپیمایی کرد.

کلن



روز یکشنبه در میدان "هوی مارکت" کلن در کنار سایر احزاب و جریانات سوسیالیست، واحد کلن حزب حکمتیست نیز اقدام به برپایی میز کتاب و چادر حزب کرد. لازم به ذکر است که صدها نسخه اطلاعیه تشکیلات خارج در میان جمعیت توزیع و پخش شد.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست - خط رسمی

گزارشی از فعالیت واحدهای حزب در خارج کشور پیرامون اول ماه مه!

لندن



لندن روز یکشنبه اول ماه مه، تجمع و راهپیمایی باشکوهی به مناسبت روز جهانی کارگر همانند بسیاری از شهرهای دیگر جهان در شهر لندن نیز برگزار گردید. تجمع و مارش خیابانی از مقابل کتابخانه مارکس با سخنرانی تعدادی از اتحادیه کارگری شروع گردید. در طول مسیر شعارهایی مختلفی از جانب شرکت کنندگان سر داده میشد. شعار اتحاد طبقاتی و جهانی کارگران در نقاط مختلف مارش دیده میشد. بنرهای بزرگی از مارکس به چشم می خورد که نشان از نیاز به مارکس و جای خالی اش در دنیای امروز و بخصوص در بحرانی که سرمایه داری چند سال است با آن دست و پنجه نرم میکند، بود. همچنین گروههای زیادی نیز با شعارهایی رو بنرهایشان فساد مالی رهبران دولتهای اروپایی در افشاگری اسناد پاناما را در این مارش برجسته کرده بودند. در میدان مرکزی شهر (ترافالگار) نمایندگان اتحادیه های کارگری سخنرانی هایی را ایراد کردند. بحران سرمایه داری که چندین سال است یقه کارگران را گرفته، طرح ریاضت اقتصادی که کمر کارگران را خم



کرده است، مالیات های هنگفتی که کارگران باید به دولت پرداخت کنند، زدن خدمات رفاهی و حقوق معلمین و استاد های دانشگاهها، پرستاران و سایر بخش های دیگر طبقه کارگر، عدم امنیت کار و ... تم اصلی بسیاری از این سخنرانان بود. در کنار این مسائل اما، بحران پناهندگی و وضعیت اسف بار آوارگان جنگی سوریه و عراق و ... که بخش اعظم آنها کارگران و طبقه فرودست آن جوامع هستند، یکی دیگر از تم هایی بود که بسیاری از سخنرانان در حرفهایشان بهش اشاره کردند.

گوتنبرگ

اعضا و کادرهای حزب حکمتیست خط رسمی در لندن به طور فعال در این تجمع و مارش خیابانی حضور داشتند. صدها نسخه از اطلاعیه انگلیسی تشکیلات خارج کشور حزب به مناسبت اول ماه در میان تجمع کنندگان پخش گردید. شعارهایی که در دفاع از کارگران ایران و همچنین همبستگی طبقاتی جهانی کارگران از طرف واحد لندن حزب بر روی بنرها چاپ شده بود، توجه بسیاری را به خود جلب کرده بود.

اسلو

مراسم اول ماه مه روز یکشنبه به فراخوان اتحادیه های کارگری و احزاب چپ و سوسیالیست در میدان کارگر شهر اسلو برگزار

زنده باد سوسیالیسم